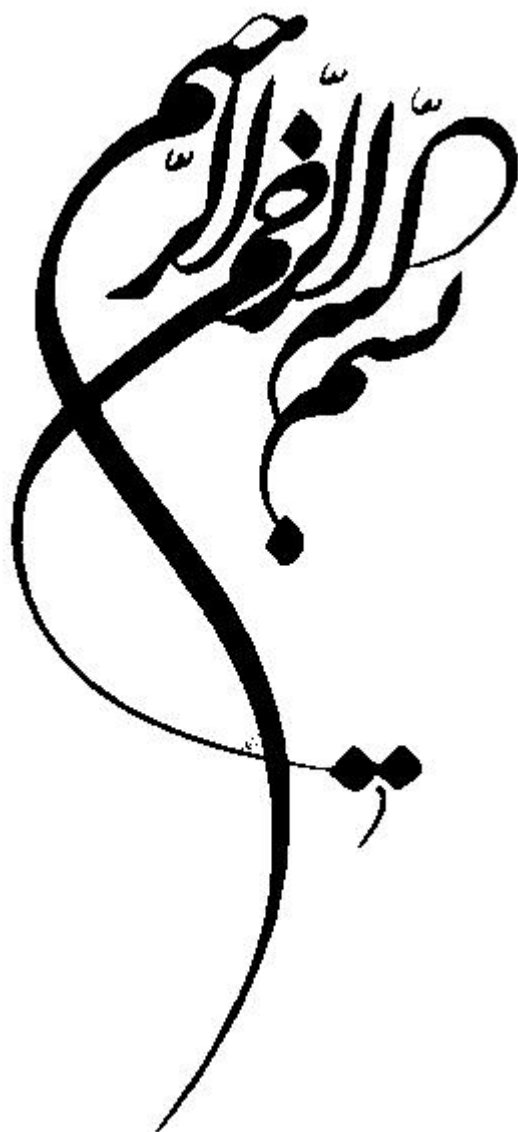




عرفان اسلامی جلد 9

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 7

عرفان اسلامی جلد نه

باب 36

در نکوهش غرور

قال الصادق عليه السلام:

الْمَعْرُورُ فِي الدُّنْيَا مِسْكِينٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَعْبُودٌ، لِأَنَّهُ بَاعَ الْأَفْضَلَ بِالْأَذْنَى.

وَلَا تَعْجَبْ مِنْ نَفْسِكَ فَرُبَّمَا اغْتَرَزْتَ بِمَالِكَ وَصِحَّةِ جَسَدِكَ أَنْ لَعَلَّكَ تَبْقَى.

وَرُبَّمَا اغْتَرَزْتَ بِطُولِ عُمُرِكَ وَأَوْلَادِكَ وَأَصْحَابِكَ لَعَلَّكَ تَنْجُو بِهِمْ.

وَرُبَّمَا اغْتَرَزْتَ بِحَالِكَ وَمُنِيِّكَ وَأَصَابَتِكَ مَأْمُولِكَ وَهَوَاكَ وَظَنَنْتَ أَنَّكَ صَادِقٌ وَمُصِيبٌ.

وَرُبَّمَا اغْتَرَزْتَ بِمَا تَرَى الْخَلْقَ مِنَ النَّدَمِ عَلَى تَقْصِيرِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَلَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى يَعْلَمُ مِنْ قَلْبِكَ بِخِلَافِ ذَلِكَ.

وَرُبَّمَا اقْتَمَتَ نَفْسُكَ عَلَى الْعِبَادَةِ مُتَكَلِّفًا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْإِخْلَاصَ. وَرُبَّمَا افْتَخَرْتَ بِعِلْمِكَ وَنَسَبِكَ وَأَنْتَ غَافِلٌ عَنْ مُضْمَرَاتِ مَا فِي غَيْبِ اللَّهِ. وَرُبَّمَا تَدْعُو اللَّهَ وَأَنْتَ تَدْعُو سِوَاهُ.

وَرُبَّمَا حَسِبْتَ أَنَّكَ نَاصِحٌ لِلْخَلْقِ وَأَنْتَ تُرِيدُهُمْ لِنَفْسِكَ أَنْ يَمِيلُوا إِلَيْكَ.

وَرُبَّمَا دَمَمْتَ نَفْسَكَ وَأَنْتَ تَمْدَحُهَا عَلَى الْحَقِيقَةِ.

وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لَنْ تَخْرُجَ مِنْ ظُلُمَاتِ الْغُرُورِ وَالتَّمَنَّى إِلَّا بِصِدْقِ الْإِنَابَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَالْإِخْبَاتِ لَهُ وَمَعْرِفَةِ غُيُوبِ أَحْوَالِكَ مِنْ حَيْثُ لَا يُوَافِقُ الْعَقْلُ وَالْعِلْمُ، وَلَا يَحْتَمِلُهُ الدِّينُ وَالشَّرِيعَةُ وَسُنَنُ الْقُدُورَةِ وَأَمَّةِ الْهُدَى وَأَنْ كُنْتَ رَاضِيًا بِمَا أَنْتَ فِيهِ فَمَا أَحَدٌ اشْتَقَى بِعِلْمِهِ مِنْكَ وَاضِيَعٌ عُمْرًا وَأَوْرَثَ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 8

[الْمَغْرُورُ فِي الدُّنْيَا مِسْكِينٌ وَفِي الْآخِرَةِ مَعْبُودٌ؛ لِأَنَّهُ بَاعَ الْأَفْضَلَ بِالْأَذْنَى]

صفت غرور

غرور، از صفات بسیار ناپسند و از رذایل اخلاقی و سیئات نفسانی است.

غرور، حالتی است در وجود انسان که از بینش غلط او نسبت به مظاهر زندگی و امور دنیایی و مادی پیدا می شود و گاهی هم محصول غفلت انسان از واقعیت های الهیه است که بر اثر کثرت کار مادی و توسعه یافتن مال و زر و زیور پدیدار می گردد و در هر صورت رابطه انسان با حق و توجه او به آبادی آخرت قطع می گردد و علت شقاوت دنیا و آخرت و خرابی خانه سعادت می شود.

کتاب لغت لغت مغرور را این چنین معنا می کنند:

مغرور، یعنی فریب خورده، کسی که به باطل چشم طمع دوخته، آن کس که فریفته شده.

با توجه به آیات و روایات و نظر محققان لغت، مغرور کسی است که فریفته دنیا و ظاهر زندگی و مال و اولاد و مقام و ریاست و علم و شهرت و شکم و شهوت شده به این امور آن چنان دل بسته و فریفته شده که گویی حیات و زندگی همین است و همیشه بر این منوال جاری است و آنچه از دنیا در دست اوست برای او همیشگی است، در حالی که روزی چشم باز می کند و به این حقیقت متوجه می شود که هر چه در اختیارش بوده، از دنیا و زر و زیور و مال و اولاد و مقام و ریاست و شکم

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 9

و شهوت و دانش و شهرت از دستش رفته و چیزی، جز بدنی مریض و علیل و گوشت و استخوانی پوسیده و قلب و روحی مرده و پرونده ای سیاه و باطل، برایش نمانده و دقایقی چند با مرگ فاصله ندارد؛ در حالی که پاسخی برای سؤالات دادگاه های برزخ و قیامت در اختیارش نیست و جای عذری در برابر غفلت و غرور و بدبختیش ندارد!!

روز بیداریش روزی است که غرورش را فرو نشانده‌اند، پنجه مرگ تمام هویتش را گرفته است، بین او و برزخ پرده برداشته شده است، تمام اموال او به اولاد ناخلف و بی‌تربیتش منتقل شده است و کاری از دست احدی، حتی عزیزترین افرادش بر نمی‌آید که آن بیداری در آن موقعیت، کم‌ترین سودی برای او ندارد، گرچه حالت توبه به او دست دهد.

در این زمینه به قرآن مجید با کمال دقت توجه کنید:

[وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] «1».

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می‌شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصت‌ها از دست رفته] گوید:

اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می‌روند، توبه نیست.

اینانند که عذاب دردناک برای آنان آماده کرده‌ایم.

آری، وقتی چشم دل از تماشای حقیقت ببندیم و از دیدار حضرت دوست دیده برداریم و فراموش کنیم که صاحب جهان و مالک همه آشکار و پنهان، وجود مقدس الله است که صفاتش در قرآن مجید تحت این عناوین آمده:

(1) - نساء (4): 18.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 10

حی، قیوم، مالک، خالق، باری، مصور، قدیر، محیط، سمیع، علیم، بصیر، خبیر، کریم، حکیم، عزیز، غفور، رحیم، لطیف

...

خود را همه کاره و مالک پنداشته، فریفته مظاهر شده و به آنچه در دست داریم که به طور حتم همه آنها از بین رفتنی است، مغرور شده و گول می‌خوریم و به هر چیزی چشم طمع دوخته برای به دست آوردن و یافتنش دین و دل و جان و نفس و عقل و فطرت را فدا می‌کنیم!!

چون در فضای فریفته شدن و مغرور شدن و گول خوردن قرار بگیریم، درهای رحمت و روزنه‌های عنایت به روی ما بسته می‌شود و مرگ عقل و روح ما می‌رسد و از هویت و حیثیت ما جز بدنی که شهوت و شکم بر آن حاکم و غالب است چیزی نمی‌ماند و در پایان این راه است که درمی‌یابیم بود و نبود ما از دست رفته و در درون جز حسرت سخت و در برون جز عذاب دردناک حاصلی از تمام عمر برای ما باقی نمانده است، آن وقت است که با کمال ذلت و زاری و خضوع و خشوع و ترس و وحشت از حضرت حق، می‌خواهیم ما را به دنیا بازگرداند تا به تدارک این همه خسارت برخاسته و به عمل صالح روی آوریم، در پاسخ ما می‌گویند: هرگز که این زمان باید آماده ورود به برزخ برای پاسخگویی به جنایات و اشتباهات و غرور و غفلت خود باشی.

[حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ] «1».

[دشمنان حق از دشمنی خود باز نمی‌ایستند] تا زمانی که یکی از آنان را مرگ در رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا [برای جبران گناهان و تقصیرهایی که از

(1) - مؤمنون (23): 99-100.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 11

من سر زده به دنیا [بازگردان]؛* امید است در [برابر] آنچه [از عمر، مال و ثروت در دنیا] واگذاشته‌ام کار شایسته‌ای انجام دهم. [به او می‌گویند:] این چنین نیست [که می‌گویی] بدون تردید این سخنی بی‌فایده است که او گوینده آن است، و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

علّت ستم ستمگران و زورگویی قلدران و احماف متجاوزان و جنایت جانیان و ظلم ظالمان و گناه بدکرداران و خطای خطاپیشگان و معصیت نابکاران همین صفت ناپسند غرور بوده و از طرفی علّت حکمت حکیمان، عرفان عارفان، عبادت مشتاقان، عشق عاشقان حق، بندگی سر مستان از معرفت، فضیلت بیداران، کمال ناپینایان، تواضع متواضعان، خشیت خاشعان، توجه به حق و فریفته نشدن به زر و زیور دنیا و گول نخوردن از مظاهر زندگی مادی بوده است.

یکی از عرفای قرن هفتم بنام مؤید الدین جندی در نصیحت به نفس و برحذر داشتن او از خطرها می‌گوید:

مؤیداً چه دل آلوده جهان داری	که جز خدای نشاید کند جهانداری
دل تو جای تجلی است چون تجلی یافت	زنقش نفس نگر کز هواش باز داری
گذر زدنپی دون در دلش گذار مده	که همچو رهگذری بگذری و بگذاری
رضا به کسوت عار معار این عالم	کسی دهد که شد زحیله خرد عاری

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 12

تو آنی آن که توانی که نور حق باشی	ولی زظلمت کژنی گذر نمی آری
به روح پاک مفرمای خدمت تن را	زگل نیاید هرگز وظیفه خاری
ترا چه کم که فزون از همه غمت باشد	تو شادمان چو به یاری زغم چه غم داری

امنیت در برابر غرور

نفس را مؤدب به آداب حق کنید تا از غرور در امان بمانید.

مقدمه مؤدب شدن به آداب، معرفت است، معرفت حلال و حرام، واجب و مستحب، خیر و شرّ، دنیا و عقبی، حسنات و سیئات.

و این معرفت از طریق تحصیل علوم دینی، یا شاگردی در پیشگاه يك عالم واجد شرایط میسر است.

چون آگاهی به واقعیت‌های مکتب الهی حاصل شد، آن واقعیت‌ها باید به مرحله عمل و اجرا درآید و در مسئله عمل خلوص و اخلاص مراعات شود، تا انسان از خطر غرور و سایر رذایل در امان بماند.

نفس را اگر بگذارید و توجه خود را از وی بردارید، مرکز هجوم خطرهای و زیانها و خسارتها خواهد شد.

اگر به تربیت نفس و آراستش به حقایق اقدام نکنید، مرکز تاخت و تاز انواع شرور و بدیها می گردد.

نفس را در حصار بلند عقاید حقّه و در پناه عمل صالح و خالص و اخلاق الهی ببرید، تا از هر شری در دنیا و آخرت در امان بمانید.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 13

ضیاء الدین ابو نجیب در این زمینه می گوید:

جهد کند که نفس را مراعات کند و معرفت اخلاق نفس بداند که نفس فرمایند باشد به بدی و غافل نشود از نفس و اگر چه به انتهای معرفت رسیده باشد که مصطفی علیه الصّلاة پناه گرفت به خدای از شرّ نفس.

و امیرالمؤمنین علی می گوید:

نیستم من و نفس من، مگر شبانی که گوسفند را می چراند، هرگاه که از جایی گوسفندان را به هم می آورد، از دیگر جانب پراکنده می شود.

و زّاق رحمه الله گفت:

نفس ریاکننده است بر جمله احوال و نفاق کند در بیشترین احوال و شرک آورنده است در بعضی احوال.

واسطی رحمه الله گفت:

نفس بتی است و بدان نظر کردن شرک است و نظر نکردن در آن عبادت است.

و گفته اند:

مثل نفس در پیدا کردن نیکی و پوشیده داشتن بدی هم چون اخگر «1» است که رنگ اخگر نیکو باشد ولیکن سوزانده.

و اگر نفس را برنجاند زود توبه کند و اگر او را فرو گذارند از پی مرادها برود و از خدای اعراض کند، خدای تعالی می گوید:

[وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ] «2».

(1) - اخگر: پاره آتش، جرقه.

(2) - فصلت (41): 51.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 14

و هنگامی که به انسان نعمت عطا می کنیم [از طاعت و عبادت] روی بر می گرداند و [با کبر و نخوت] از ما دور می شود، و چون آسیبی به او رسد [برای برطرف شدنش] به دعای فراوان و طولانی روی می آورد.

و گفته اند:

مَثَلُ نَفْسٍ ЧОН آبِ اِیستاده است که صافی شده باشد، اگر آب را بجنبانی هر چه در زیر آن باشد از لوش «1» و نتن «2» پدید آید.

و بداند که خدای تعالی از نفس همان طلب می کند که از بندگان طلب می کند و در هر چه خدای تعالی از بندگان که خدای را ثنا گویند و خدای را شکر کنند نفس را همین می فرماید و خدای تعالی بندگان را می فرماید تا مخالفت امر و نهی او نکنند و نفس را هم چنین می فرماید.

و از بندگان در می خواهد که موصوف شوند به سخا و کرم و از نفس، همین طلب می کند.

و گفته اند:

نفس لطیفه ای است که آن را به ودیعت در قالب نهاده اند و نفس محلّ اخلاق نیک است، هم چنان که بصر محلّ رؤیت است و گوش محلّ سمع است و بینی محلّ شم «3».

و گفته اند:

روح، کان «4» خیر است و نفس معدن شر که عقل و روح را در زندان کند و آرزو

(1) - لوش: لجن.

(2) - نتن: بوی ناپسند.

(3) - شَم: بویایی.

(4) - کان: معدن.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 15

نفس را در زندان کند و توفیق خدای مدد روح کند و خذلان «1» خدای مدد نفس کند و دل با یکی باشد که غالب تر بود از دو لشکر.

و مرید را باید دانست که کارها سه گونه باشد: یکی آن که راستی آن هویدا است، متابعت آن واجب باشد و کاری که بی راهی آن روشن است، واجب باشد دوری از آن و کاری که در مشیت باشد یعنی که نداند خیر است یا شر؛ واجب باشد ترك کردن آن تا هویدا گردد نيك و بد از جهت علم یا از جهت عقل.

و بر مرید واجب است که تبدیل اخلاق بد کند، چون کبر و کینه و حرص و امید و حسد و منازعت و غیبت و در برادران افتادن و بدگمان شدن و شوخی کردن و جز اینها از اخلاق بد که او را ضد کند به اخلاق پسندیده «2».

آری، وقتی دل به نور معرفت روشن شد و روح با جرعه الهی به حرارت عشق محترق شد و نفس از رذایل تخلیه و به حسنات محلی شد و معلوم شد که انسان محکوم به حکومت خدا و مغلوب دست حضرت ربوبیت است و روشن شد که مظاهر زندگی مادی امانتی چند روزه در دست انسان است و این بدن عنصری به سوی متلاشی شدن و درهم پاشیدن در حرکت است و دیر یا زود در خانه گور رفته و از تمام مایملگش جدا می گردد و در آن خانه غریب بند از بندش جدا و گوشت و پوست و مفاصلش به دندان مار و مور از هم گسیخته می گردد، جایی برای غرور و چشم طمع دوختن به غیر حق خود و گول خوردن از اندکی از عناصر مادی باقی نمی ماند.

آنان که نسبت به زندگی و وسایل آن بینش صحیح نداشتند، یعنی با کمک معارف جان‌پرور الهیه به جهان و حیات چند روزه آن نظر نکردند، جدّاً از زندگی

(1) - خذلان: مدد نکردن.

(2) - آداب المرید: 98.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 16

و حیات خود کامی نجسته و بهره‌ای نگرفتند، آلوده بودن به گناه و عصیان لذت نیست، کمال بدبختی و هجوم بردن به انسانیت و پایمال کردن حق دیگران است.

آنان که در تمام دوره تاریخ بدین سان زیست و زندگی داشتند، قبل از افتادن به کام مرگ پشیمان شدند و با کوله باری از حسرت و اندوه و ماتم و شقاوت و بدبختی، در بستر رنج و مرض و ناکامی جان به مالک دوزخ سپردند!!

آنان چند روزی به جوانی و نشاط و به سلامت بدن و به زر و زیور و به اندکی مال و تعدادی اطرائی جاهل و نادان و بدبخت مغرور شده و گول خورده و فریفته شدند و پس از صرف عمر در باطل و از دست دادن وقت پرقیمت در برابر کارهای لغو و بیهوده، تك و تنها و با دلی پرغصه همراه با پرونده‌ای سیاه و دچار بودن به غضب الهی از دنیا رفتند!

غرور در قرآن

قرآن مجید، غرور را محصول فریب‌خوردگی مغروران از مظاهر زندگی مادی و آرزوهای غلط و وساوس شیطان‌های انسی و جتنی می‌داند و در صورت ادامه غرور تا روز مرگ، حاصلی جز عذاب دردناک برای مغروران بیان نمی‌کند.

اینان کسانی هستند که واقعیت‌های الهی و نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام و قواعد حضرت حق را به استهزا گرفته و وجودشان خاری در راه الهی و سدّی در برابر اولیا حق و مؤمنان است که بندگان دوست برای عبور از راه الهی جهت دست یافتن به مقام قرب و لقاء، باید با این نابکاران به جنگ و مبارزه برخیزند و در راه رسیدن به هدف متحمّل زحمات و مشقّات فراوان گردند.

این بی‌خبران بی‌خرد، همان یاده‌گویان و سفسطه‌گران ادوار تاریخند که با شمشیر بی‌خبری به عقول و ارواح می‌تازند و می‌خواهند چون چنگیز و تیمور،

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 17

ارواح طیبه را درو کرده و این شاخه‌های طوبی را از ریشه قطع کنند!

اینان در تمام شئون مزاحم عباد حقند و جز شکم و شهوت معبدی نداشته و غیر از رسیدن به لذت‌ها آرزو و هدفی ندارند.

اینان همانان هستند که خداوند مقتدر، ناگهان گلویشان را با پنجه قدرت می‌گیرد و بدون این که مهلتی به آنان داده شود همه را روانه دوزخ می‌نماید.

اینان آتش‌افروزان معرکه‌ها، سخن‌چین، اهل غیبت و تهمت‌زن و عاصیان جوامع بشری و شایعه افکنان و منافقان و متکبران و مغرورانند! همانانی هستند که به حقایق می‌خندند و در فضای غرور عملشان را تاریک نمی‌دانند که از پس این خنده بی‌معنی گریه ابدی و حسرت و اندوه همیشگی است.

[و بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ* وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ* ذَلِكَ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ عَزَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ] «1».

در آن روز همه اعمال بدی که مرتکب شده‌اند، برای آنان آشکار می‌شود و عذابی که همواره آن را مسخره می‌کردند، آنان را احاطه می‌کند.* و [به آنان] گویند: امروز شما را از یاد می‌بریم، همان گونه که شما [در دنیا] دیدار امروزتان را از یاد بردید، و جایگاهتان آتش است و شما را یار و یابری نخواهد بود.* این [عذاب] برای این است که شما آیات خدا را به مسخره گرفته‌اید و زندگی دنیا، شما را فریفت؛ پس امروز نه آنان را از آتش بیرون آورند و نه از آنان می‌خواهند که [برای به دست آوردن خشنودی خدا] عذرخواهی کنند.

(1) - جاثیه (45): 33-35.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 18

[يٰۤاٰدُوْنَهُمْ اَ لَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوْا بَلٰى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ اَنْفُسَكُمْ وَ تَرِيتُمْ وَاَرْبَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْاٰمَانِي حَتّٰى جَآءَ اَمْرُ اللّٰهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغُرُوْرُ] «1».

مؤمنان را ندا می دهند: آیا ما [در دنیا] با شما نبودیم؟ می گویند: چرا، ولی شما خود را [به سبب نفاق و دشمنی با خدا و رسول] در بلا و هلاکت افکندید و به انتظار [خاموش شدن چراغ اسلام و نابودی پیامبر] نشستید و [نسبت به حقایق] در تردید بودید و آرزوها [ی دور و دراز و بی پایه]، شما را فریفت، تا فرمان خدا [به نابودی شما] در رسید و [شیطان] فریبنده، شما را فریب داد.

بدبختی را ببینید برای چند روز بسیار محدود و برای وقتی بسیار کم، بعضی از فرزندان آدم دچار چه وسوس و شیطنتها و غرورها می شوند و چگونه در چاه مظاهر مادی سرنگون شده به بخت خود و دیگران پشت پا می زنند!

سیه روزی را ببینید که بشر از این همه نعمت های مادی و معنوی حق، سوء استفاده کرده، آنها را در راه مطامع شیطانی و هواهای نفسانی مصرف کرده و می خواهد از این راه جلوی پیشرفت حقایق و واقعیتهای مسلم الهی را بگیرد!

چه سیه دل و تاریک روحنده، این مزدوران هوای نفس و عمله های شیطان که می خواهند با فوت دهان نور خورشید جهان افروز را خاموش کنند!

خوشا به حال آن انسان هایی که عقل را به کار گرفته و از طریق آن به دریافت حقایق و واقعیتهای نایل شدند و قلب را به کار گرفته و از طریق آن به کسب معرفت و نور دست یافتند و اعضا و جوارح را با کمک علم و معرفت به استخدام عبادت و بندگی کشیده و از ظرف وجود خود منبعی از برکت و کرامت و درستی و فضیلت

(1) - حدید (57): 14.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 19

برای خود و دیگران فراهم آوردند و در این راه تا مرز قرب و لقا و رسیدن به حریم دوست شتافتند، اینان با تمام هستی به راه معشوق حقیقی روان شده و در این مسیر به گناهی آلوده نگشتند و ثوابی را از دست ندادند، به دنیا و زر و زیور آن، به شیطان و مکر و فریب او مغرور نشده، بلکه عمری را با تواضع و خشوع زیستند و دنیا را برای آخرت و آخرت را برای حضرت یار خواستند.

اینان با تمام وجود به محضر مقدس دوست - به قول شوریده گلزار معنی، فیض کاشانی - عرضه داشتند و می‌دارند:

ای برون از سرای کون و مکان برتر از هر چه می‌دهند نشان

هم زبان از ثنای تو قاصر هم خرد در سپاس تو حیران

ای منزّه ز شبه و مثل و نظیر وی مقدس ز نعت و وصف و بیان

کوته از دامن تو دست قیاس قاصر از ساحت تو پای گمان

ای ثبات هر آنچه راست ثبات وی حیات هر آنچه دارد جان

عاشقان در جمال تو واله عارفان در جلال تو حیران

هر چه را این و آن توان گفتن برتری ز آن نه اینی و نه آن

دم به دم حال من نکوتر کن تا مقامی که نیست بهتر از آن

عفو کن یک بیک بدی‌ها را بر خطاها بکش خط غفران

قطره‌ای از سحاب مغفرت نگذارد نشانی از عصیان

[و ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ هُؤُلَاءَ وَ عَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ ذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لَا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا هُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذَابٌ أَلِيمٌ]

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 20

بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ [1].

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنان را فریفت، و اگذار؛ و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبادا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت

سپرده شود؛ و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد؛ و اگر [برای رهایی‌اش از عذاب] هرگونه عوض و فدیة‌ای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده‌اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می‌ورزیدند برای آنان نوشابه‌ای از آب جوشان و عذاب دردناک است.

معارف الهی و مسئله غرور

مسئله غرور کفار و اعجاب آنان به کثرت مال و منال و اولاد و خدم و حشم و عشیره و اقارب، کراراً در قرآن مجید و روایات نقل شده و این صفت مولّد کبر شناخته شده و کبر، مولّد بسیاری از گناهان و معاصی.

کبر کفّار از طرفی در برابر خلق خدا قرار گرفته، تا جایی که خود را از همه بالاتر دانسته و عباد حق را در همه شؤن کوچک شمرده و آنان را مخلوقی در راه خدمت به خود به حساب می‌آورند و از این طریق نسبت به عباد حق، آنچه بتوانند تاخت و تاز کرده و تا مرحله فرعون شدن و شدّاد و نمروذ و معاویه و یزید و چنگیز و تیمور

(1) - انعام (6): 70.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 21

و هیتلر از آب در آمدن پیش می‌روند.

از طرف دیگر، در برابر حق قرار گرفته، به این صورت که خدا را در همه حالات فراموش کرده و گناه را گناه ندانسته و عظیم‌ترین جنایت را کوچک شمرده و تا روز بیرون رفتن از دنیا در صدد تدارک آن همه سیاه کاری بر نمی‌آیند!

و امّا غرور اهل عبادت به این صورت بازگو شده که آنان اعمال عبادی خود را با همه ناچیزی و با آن که معلول توفیق حضرت ربّ العزّه است بسیار بزرگ دیده و به خاطر انجامش بر حضرت ربّ العالمین منتّ گذارده و فراموش می‌کنند که حیات و قدرت و امکان عمل و تمام ابزاری که به واسطه آن عبادت کرده‌اند از حضرت اوست و اینان کم‌ترین چیزی از خود نداشته و ندارند!

این تھی داستان فراموش کار و این مغروران از خدا بی خبر توجه ندارند که غرور حایلی و پرده‌ای بین آنان و بین آفات شیطانی اعمال عبادی است و هر کس توجه به آفات نداشته باشد اکثر زحماتش ضایع و اجتهاد و کوشش او بر باد است.

بیداران و بینایان در عین این که تمام لحظات خود را صرف طاعت و عبادت خالصانه کردند و در هیچ زمینه‌ای دچار شیطان و شیطنت نشدند، به عمل خود نظر نکرده و به طور دائم در فضای حیا و شرمساری از مولای خود بسر بردند و هر بار در محراب عبادت، با آن همه عظمتی که عبادت آنان به خاطر معرفت و خلوصشان داشت با دو چشمی پر از اشک و دلی پر از خوف و خشیت، به محضر حضرت حق عرضه داشتند:

ما عَبْدُناكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفُناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ «1».

آن گونه که شایسته است تو را عبادت نکردیم و آن گونه که بایسته است تو را نشناختیم.

(1) - بحار الأنوار: 23 / 68، باب 61.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 22

عاشقان کشتگان معشوقند

بر نیاید زکشتگان آواز «1»

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی خبراند

که آن را که خبر شد خبرش باز نیامد «2»

این بزرگواران و این چهره‌های خالص و پاك و این مردانی که کرامت و شرافت و اصالت و معرفت و عقل و وجدان و عشق و محبت سراسر وجودشان را گرفته بود، يك بار به خود و به آنچه با آنان در ارتباط بود نظر نکردند، آنچه دیدند از خدا دیدند و حاضر نشدند يك لحظه به چیزی به نظر استقلال بنگرند، آنان فقط خدا را دیدند و از خدا شنیدند و از خدا گفتند و برای خدا انجام دادند و برای خدا بودند و برای خدا از دنیا رفتند.

دنیا و زر و زیور آن، در نظرشان موهوم و بی اعتبار و زن و فرزند و خدم و حشم و یار و یاور، در نظرشان نعمت حق و موجودیت خود و همه عباداتشان در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت حق غیر قابل نظر بود.

مغرور به عبادت تصور می کند در نزد حضرت رب العزة، دارای مقام و اعتبار است و شأنی عظیم و کرامتی فوق العاده دارد، روی این حساب و به خاطر این توهم بیجا به برنامه‌های غلطی از قبیل تعریف و تمجید از خود و پاکیزه دانستن خویش از آلودگی و گناه و تکیه بر رأی و عمل و عقل خود کشیده می شود و این حالت شیطانی وی را از مشورت با بیداران و اهل حق بازداشته، دچار استبداد رأی و نظر و استنکاف از سؤال از رهروان طریق که اعلم از او هستند نموده، وی را به افتادن در چاه بدبختی و ضلالت نزدیک می کنند!!

(1) - گلستان، سعدی.

(2) - گلستان، سعدی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 23

اینان به خاطر صفت ناپسند غرور، دچار قبول رأی تنهای خود شده گرچه غلط باشد و به آن رأی به عنوان يك كشف علمی و عقلی نگریسته خوشحال و خندان می شوند و به رأی دیگران گرچه حق باشد نظر نمی کنند.

این تیره بختان بر آرای خود اصرار ورزیده و حاضر نیستند نصیحت ناصح و وعظ واعظ را شنیده و خود را از مهلکه غرور و اصرار بر خطا نجات دهند، از این بدتر به دیگران به عنوان کم سواد و جاهل نگریسته و حاضر نیستند دیده حقارت بین خود را ببرند، بر خطایشان اصرار می ورزند و بر گناه نفسشان پافشاری دارند و در زندان غرور و عجب و خودرایی اسیرند!!

اینان اگر نفس خود را متهم به ضعف و کوچکی و آلودگی و ناپاکی کنند و بر آرای خویش اعتماد ننمایند، به دنبال نور ایمان رفته و از علمای دین کمک بگیرند و بر درس و بحث و طلب علم مواظبت نمایند و دائم در حال پرسش از اهل بصیرت باشند، به حق واصل شده و از عجب و غرور و خودرایی نجات پیدا می کنند.

اگر کسی به عین معرفت به خود و به دنیا و به زن و فرزند و به مال و خدم و حشم و به یار و یاور، نظر کند در هیچ زمینه ای دچار غرور نمی گردد و به عجب و خودنمایی آلوده نمی شود.

در هر صورت هم چون عباد شایسته حق و بیداران راه به چیزی از جمال حسب و نسب و مال و فرزند و زن و عشیره و قدرت و علم و قوت و صحت و یاور و یار و هر چه در ارتباط با دنیاست مغرور نشوید که تمام این امور بر فرض ماندن تا لب گور می ماند، سپس از تو جدا شده و تنها تو می مانی و اعمال و صراط و میزان و حساب و کتاب و بهشت و جهنم، چنانچه با هر چه داشتی به حق معامله کرده باشی اهل بهشت، ورنه به عذاب ابد حق دچار خواهی شد و در عذاب حسرت و اندوه سودی به تو نخواهد داد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 24

غرور معصیت کاران

از جمله موارد غرور و عجب، غرور معصیت کاران از اهل ایمان است که از بدترین موارد غرور و بلکه علت افتادن به هلاکت ابدی و عذاب سرمدی است.

اینان آلوده به انواع گناه و معصیتند و علت دچار بودنشان به معصیت و آلودگی، اشتباهی است که نسبت به کرم و لطف خدا دارند و بر اثر این خطا و اشتباه، معصیت کرده و به خطا و گناه آلوده می شوند و دامن عفت و عصمت و روح اصالت و کرامت را از دست داده و می گویند: خدا کریم است، به عفو امیدواریم، کرمش عمیم و لطفش قسیم است، معصیت ما کجا و دریای رحمت و لطف و کرم او، ما موحد و مؤمنیم و امیدواریم به سبب این ایمان اهل نجات باشیم!!

اینان در حقیقت به کرم حق مغرور شده، غروری که خداوند اجازه نمی دهد کسی به آن آلوده شود؛ زیرا آلودگی به این حال علت افتادن در هر نوع گناهی است.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

[أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ* أَوْ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ* أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ] «1».

آیا اهل شهرها ایمنند از این که هنگام شب، عذاب ما در حالی که خوابند بر آنان درآید؟! آیا اهل شهرها ایمنند از این که هنگام روز، عذاب ما در حالی که سرگرم [امور دنیایی] اند بر آنان در آید؟! آیا از عذاب و انتقام خدا ایمنند در حالی که جز گروه زیانکاران خود را از عذاب و انتقام خدا ایمن نمی دانند؟!

(1) - اعراف (7): 97 - 99.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 25

این که مردم از حق غافل شوند و به انواع معاصی دامن آلوده کنند و از طاعت و عبادت روی برگردانند و تنها تکیه آنان به این باشد که ما خدا را قبول داریم حرف منطقی و معقولی نیست؛ زیرا با هیچ يك از قواعد و مقررات الهی موافقت و هماهنگی ندارد، اینگونه مردم باید بدانند که این چنین حالت از القاءات شیطانی است و ابلیس و جنودش آنان را به مسخره گرفته اند، چرا؟ که بر اساس آیات صریح قرآن و روایات عالی اسلامی ایمان بدون عمل فاقد نفع و سود کامل است و ایمان آن گاه ایمان است که به حقیقت عمل و زیور اجتهاد آراسته باشد، مؤمن کسی است که با تمام وجود تسلیم امر حق و فراری از نواهی حضرت ربّ العزّه باشد.

امید صحیح

قرآن مجید امید به کرم حق را از کسانی صحیح می داند که ایمان را به حلیه عمل و جهاد و کوشش در راه حق بیاریند.

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «1».

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و هم چنین در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

أَلَكَيْسٌ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْأَحْمَقُ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا

(1) - بقره (2): 218.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 26

وَتَمَتَّعْ عَلَى اللَّهِ «1»:

زرنګ و زیرك کسی است که از خود حساب بکشد و برای پس از مرگ عمل کند و نادان فردی است که نفسش پیرو هوا باشد و بدون عمل بر خداوند امید ببندد.

امید شیطانی

این گونه امید، امیدی شیطانی است که ابلیس برای گول زدن افراد نادان اختراع کرده و از این راه آنان را به انواع معاصی به امید آمرزش پای بند می کند و نمی گذارد به معالجه خود برخاسته و از چاه عمیق آلودگی نجات پیدا کنند.

به یکی از معصومان علیهم السلام گفتند:

گروهی می گویند: به خداوند امیدواریم، اما به عمل صالح روی ندارند، پاسخ داد: هیهات، هیهات، این است آرزوی بیجا و امید بیهوده و حالی شیطانی، کسی که به چیزی مثل عفو و کرم حق امید دارد باید آن را به وسیله عمل طلب کند و هر کس از چیزی مانند عذاب خدا در وحشت است باید با ترك گناه از آن بگریزد، تکیه بر آرزوی بدون عمل، سرمایه بی خرد و احمق است «2»!!

مغروران چون به برزخ برسند و تمام پرده ها از پیش چشمشان برداشته شود، فریاد برآرند: الهی! دیدیم و شنیدیم، ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح بجای آریم، ما اکنون فهمیدیم که ثواب آخرت و اجر و مزد آن به زلف عمل صالح گره خورده و به این حقیقت واقف شدیم که:

(1) - مجموعة ورام: 1 / 215.

(2) - الکافی: 68 / 2، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 27

[وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى] «1».

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده [هیچ نصیب و بهره‌ای] نیست.

باید بدانیم که نقطه امید صحیح مربوط به بعد از عمل، یا در رابطه با وقت توبه و ترك تمام گناهان است، آری، کسی که واجبات حق را ادا کرده و از گناه خودداری نموده، یا کسی که با جرّقه الهی بیدار شده و به تمام معنا توبه کرده و از هر گناهی که به آن آلوده بوده دست برداشته، چنین کسی باید امید به رحمت حق داشته باشد، آیات و روایات هم، امید این دو گروه را صحیح می‌داند.

در طول تاریخ قومی بودند که بر تمام عبادت‌ها مواظبت داشتند و امری از اوامر حضرت دوست را از دست نمی‌گذاشتند، دل‌هاشان از خوف مقام حضرت حق مالا مال بود، طول روز و شب را در طاعت حق بودند، در تقوا و ترس از عذاب پافشاری داشتند، از بند شهوت‌های غلط آزاد می‌زیستند، در خلوت شب غرق در گریه بودند و پس از این همه جهد و کوشش و پاکی و خلوص امید به رحمت حق داشتند، سزاوار است که ما از این بزرگواران که در رأس آنها انبیا و امامان و اولیای حق بودند پیروی کنیم، نه مانند گروهی که خود را از عذاب در امان دانسته و خوش و خرم روزگار می‌گذرانند، اطمینان عجیبی به نجات خود دارند و بر خویش با آن همه آلودگی نمی‌ترسند، از همه طرف آلوده به گناهند و همانند ماهی دریا در دنیا غرقند و به تمام معنی از حضرت حق اعراض دارند، آن گاه می‌گویند: به رحمت و کرم حق امیدواریم، اینان تصور می‌کنند آنچه درباره کرم و رحمت حق می‌دانند، انبیا نمی‌دانند تا به مردم خبر دهند!!

آه آه! اینان کجا و صالحان از عبّاد خدا کجا، آنان که تمام عمر را به پاکی

(1) - نجم (53): 39.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 28

و درستی و فضیلت گذرانند و مصداق این روایت بسیار مهم بودند که در جوامع حدیث آمده:

الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ «1».

خیری از آنان فوت نمی‌شد و به احدی و به جاننداری از آنان ضرر و زیان نمی‌رسید!

بیایید از آنچه در رابطه با خدا نیست به خدا پناه ببریم و از تبلی و سستی در عمل بپرهیزیم و راه خود را از راه شیاطین و شیطان صفتان و مغروران و متکبران جدا کنیم و از حضرت دوست بخواهیم که توفیق آراسته شدن به ایمان واقعی و عمل صالح به همه عنایت بفرماید که طی طریق سخت و سلوک خالصانه مشکل و راه دور و مرگ برابر و میزان سنجش برپا و دیوان محاسبات الهی باز و آتش پیش رو و بهشت در انتظار آن کسانی است که اهل ایمان و عمل صالحند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَنَفْسٍ لَا يَشْبَعُ، وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ
«2»!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! به وجود مقدس تو پناه می‌برم از دانشی که سود نداشته باشد و قلبی که آراسته به خشوع نباشد، و نفسی که از مادیت سیر نشود و دعایی که مستجاب نشود.

(1) - الخصال: 433 / 2، حدیث 17؛ علل الشرایع: 115 / 1، باب 96، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 395 / 66، باب 38، حدیث 78.

(2) - كنز الفوائد: 385 / 1؛ بحار الأنوار: 18 / 83، باب 38، حدیث 15.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 29

سلوک حقیقی

بیایید به دنبال بیداری و بیداران به حرکت آییم، مسئولیت ما زیاد و وقت بسیار کم است، از راه باز نمانیم که بازماندگان از تمام حیوانات بدتر و ارزششان کمتر است!

سالک راه حق شوید و دست به دامن مرد راه بزنید و از خداوند مهربان توفیق همه جانبه بخواهید که حضرت او محال است، گدای سالک را از درگاه براند و خواهنده خالص را از حریم حرمتش طرد نماید.

شما سلوک در راه دوست را با ادای واجبات عبادی و اخلاقی و روحی و نفسی و ترك تمام محرمات درونی و برونی آغاز کنید، آن گاه ببینید که چگونه توفیق رفیق راه می‌شود و شما را به سر منزل مقصود می‌رساند که عنایت و لطفش شامل آنان است که ترك همه کرده و رو به او آورده‌اند.

تجلی عنایت حق به وقت سلوک سالک

چون سالک به نقص و عیب خود واقف شود و با پیمودن راه دوست با کمک خضر راه که پیامبر یا امام یا عالم ربّانی است به رفع عیوب و نقایص بپردازد، عنایت رحمت حق، به صورت عشق به عبادت و ترک گناه و شوق کثیر نسبت به عمل تجلی می‌کند و این جلوه باطن و ظاهر انسان را روشن نموده، آدمی را به سوی مقام قرب و لقا و نقطه با عظمت وصال حرکت می‌دهد.

صاحب «نفحة الروح» در این زمینه می‌گوید:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 30

بدان وُقِفَكَ اللَّهُ توفیق اهل عنایت و اَوْقَفَكَ علی سرّ هدایت «1» که سلوک طریق و وصول و حصول جز به توفیق و عنایت نیست و علامت عنایت و توفیق که رفیق سالک گردد، آن است که حق تعالی پیش از همه نفس سالک را انتباه بخشد و انتباه حالتی است که نفس را از دل در آخر درجات نفس لَوّامه حاصل شود، تا از خواب غفلت آگاهی و لَوّامگی بیدار شود و بر مخازی مجاری امور، نفس در تبعیت هوا تنبّه‌ی و اطلاعی و اقلامی حاصل شود و بر نباهت مکان و شرف منزلت که نفس را در تبعیت روح و عقل و شرع است واقف گردد و این حالت را که انتباه است، اهل طریق اول مقامات شمرده‌اند، به نسبت با آنان که در آن ایست کنند.

و اگر دیگر باره غفلت فرو نگیرد یقظت باشد و یقظت بیداری نفس است با دل که دیگر غافل نشود و چون به این یقظت تحقّق یابد و بر مخازی «2» و مساوی «3» نفس مطلع گردد و عزم جزم بر ترک اتباع هوا و نیت اتباع و طلب حق کند، نوری از رغبت یا رهبت یا محبت چنان که ذکر رفت، از حق در دل او افتد، موجب انابت گردد که عبارت است از: رجوع بنده از مخالفات و معاصی به باطن و دل به سوی حق تعالی و باز آمدن دل از خود و غیر خود و هر چه ما سوی الله گویند و چون بنده به باطن رجوع کند به حق از غیر حق، علامت صحّت انابت او توبه باشد.

و توبه عبارت است از رجوع بنده به ظاهر، از مخالفات و ترک معاصی و منکرات فی حاضر الحالات و ندامت بر تقصیر علی ما فرط و فات «4» و علامت

(1) - توفیق دهد تو را خداوند بهترین توفیق اهل توجه را و آگاه کند تو را بر سر هدایتش.

(2) - مخازی: بلاها.

(3) - مساوی: عیوب و نقایص.

(4) - ما فرط وفات: آنچه زیاده روی کرده است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 31

صحت توبه و ندامت، حزن است و اندوه بر ضیاع «1» انفاس و اوقات و تقویت فریض «2» طاعات وقت استطاعات در مخالفات.

و حزن حالتی است که چون بر سالک غالب شود و قائم گردد او را غیر حق و اشتغال به غیر فانی گرداند و نتیجه آن اشفاق «3» است.

و خوف حالتی است که بر اثر فوت کلی غلبه کند، چون حزن بر فوت وقت ماضی است در مخالفت و خوف بر فوت وقت مستقبل و چون خوف بر فوات اوقات مستقبل است، منتج استیحاş «4» است از اغیار و ماسوی الله.

و استیحاş وحشت و ملالت یافتن است از اغیار و ماسوی الله و از مشغولی به غیر حق و آن منتج احوال بسیار است، هم چون زهد که عبارت است از عدم رغبت فیما سوی الله و فرار که گریختن است از غیر حق و ذهاب که استمرار فرار است و انزعاج که موجب فرار است و ذهاب و ماشا کل ذلك من الاحوال و چون وحشت باید از خلق و به حق گریزد طلب خلوت کند و خلوت موجب فکر است در سبب حصول وصول و موجبات آن و فکر منتج ذکر است و ذکر موجب حضور به مذکور و دوام ذکر موجب حضور و دوام حضور موجب دوام مراقبت و چون دائم الحضور و المراقبه شود، حقیقت حیا از حق در مخالفت و معصیت به نفس قائم شود و حیای حقیقی چون به نفس قائم گردد به حقیقت ادب مع الله تحقق یابد و ادب موجب رعایت حدود شرعی است و مخالفت بر اوامر مرعی و انتها از جمله معاصی اصلی و فرعی.

(1) - ضیاع: هلاک شدن.

(2) - فریض: واجب.

(3) - اشفاق: بیم و ترس.

(4) - استیحاش: احساس و نفرت کردن.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 32

و مراعات حدود منتج قرب است و غایت قرب منتج وصال و وصال منتج انس و انس را نتیجه اذلال «1» است و اذلال منتج سؤال و سؤال درویش از جواد قادر موجب اجابت و اسعاف «2» قال الله تعالی:

[ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ] «3».

مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.

فیض کاشانی آن سالک مسلک عشق می گوید:

ما صورتیم و معنی هشیار ما تویی	هیچیم ما به خویش و نمودار ما تویی
گر دل شود غمین ز تو غمخوار ما تویی	داعی تو و مجیب تویی در سؤال ما
ما را تو سیر سبزه و گلزار ما تویی	هر کس به سوی سبزه و گلشن رود به سیر
سود و زیان ما تو و بازار ما تویی	بازاریان به سود و زیان متاع در
ما عرض نقص کرده خریدار ما تویی	عرض کمال بخریدار می کنند
دکان ما تو کسب تو و کار ما تویی	بنشسته در دکان زپی کسب و کار خلق

(1) - اذلال: خواری.

(2) - نفحة الروح: 137. اسعاف: روا کردن حاجت.

(3) - غافر (40): 60.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 33

ما را محبت می و خمار ما تویی

قومی به میکده زیبی باده می روند

غفلت، ریشه امراض روحی

چون انسان در وادی معرفت قدم بزند، یعنی معلّم زندگی خویش را انبیا و امامان و عالم واجد شرایط قرار دهد و آن معرفت را به عمل تبدیل کند، دست توفیق دستش را گرفته از دام هوا و هوس رهایش دهد و نفس، او را در برابر حق تسلیم نموده از دام هر نوع غرور آزادش نماید، در این وقت است که از معامله آخرت به دنیا که بدترین و خسارت بارترین معامله است دوری جسته و به فرموده حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب غرور افضل را به ادنی معامله نمی کند.

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

در نفس، خودبین مباش و بر خویش به دیده عجب نظر مکن، چه بسا که به مال و ثروت و صحت و سلامت مغرور شوی و از یاد مرگ و انتقال از این عالم به عالم دیگر غافل گردی که این غفلت ریشه بسیاری از امراض روحی و علّت بسیاری از گناهان و معاصی است.

و چه بسا که بر اثر بی خبری از خویش و اعجاب، نسبت به نفس و طول عمر و داشتن اولاد و یار و رفیق مغرور گشته و تصور کنی نجات و لذت و راحتی در داشتن اولاد و یار است، در حالی که این طور نیست چه بسیار مردمی که بر اثر اولاد و رفیق اهل جهنم شدند!

و بسا باشد که فریفته به حال و مال و آرزو گردی و به خاطر رسیدن به پاره‌ای از آمال و آرزوهای گمان کنی به مقصود رسیده و سلوکت سلوک صادقانه بوده، در حالی که هر حالی و هر مالی و هر آرزویی آراسته به حقیقت نیست، مگر آن که

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 34

همانگ با واقعیت‌های الهی باشد.

و چه بسا فریفته شوی به آنچه دیگران به تو گمان دارند که تو خوف الهی داری و اظهار ندامت و پشیمانی می‌کنی، در حالی که حضرت حق در دل تو خلاف آن بیند و ملاحظه کند آنچه از تو بروز می‌کند از صمیم قلب نیست، آه که این غرور چه غرور خطرناکی است!!

و چه بسا که خود را به زور و جبر و از روی بی‌میلی به عبادت وادار کنی، در حالی که حضرت حق از تو عبادت با شوق و خالصانه خواسته و تو به آن عبادت زوری مغرور شوی و تصور کنی در درگاه حضرت دوست کاری کرده‌ای، راستی این غرور چه نفعی به حال تو دارد، آیا از این حال غیر خسارت در دنیا و آخرت چیز دیگری نصیب تو خواهد شد!

و چه بسیار که به دانش و نسب خود افتخار کنی و از عیوبی که در دریای وجودت موج می‌زند و خدا بر آن آگاه است غافل باشی و خلاصه تصور کنی خیلی شایسته‌ای در حالیکه حق می‌داند خیلی بد و آلوده‌ای!!

و چه بسا باشد در حال دعا باشی و به خیال خود خدا را می‌خوانی در حالی که منظورت غیر است و به این دعای دور از حقیقت مغرور شوی و تصور کنی اهل دعایی در حالی که اهل ربایی!!

که با دل آلوده و قلب تاریک و خدعه و نیرنگ آن هم در حریم حرم دوست کسی به جایی نرسد، بلکه به هلاکت و بدبختی خود کمک می‌کند.

حاصل آن که چنان که کوفته‌های مزمن بی‌قلع ماه به اصلاح نمی‌آید، امراض روحانی هم بی‌رادع قوی از نفس سلب نمی‌شود، چنان که این ضعیف، از مؤمنی شنیدم که می‌گفت:

از من در اوایل سنّ خلاف شرعی واقع شد و از آن عمل توبه کردم و بعد از چند

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 35

شب به خواب دیدم که کسی نامه عمل را به من می‌نمایاند و آن عمل در آنجا نوشته است؛ من به خود گفتم: سبحان الله من از آن عمل توبه کردم چرا در اینجا باشد؟

آن شخص گفت: اگر تو این نوشته را می‌توانی محو کرد به حیثیتی که اثر از او نباشد، توبه تو قبول است، وگرنه، نه و این کنایه از گریه و استغاثه است چنان که مذکور شد.

و چه بسا باشد که تو نصیحت کنی مردم را و به اعتقاد خود کار خوب می‌کردی و در باطن غرض تو جلب قلوب ایشان باشد نه تخویف «1» الهی!!

غفلت عالم

محققان گفته‌اند:

اگر واعظ از متابعت اقوال و افعال انبیا محروم باشد و مقصود او از وعظ، طلب شهرت و اظهار فضل خود باشد سخن او در صورت و معنی مؤثر نیاید، بلکه باطن مستمع را از کدورت غفلت او آفت‌های عظیم رسد!

عزیزا! علمای حقیقی و مشایخ معنوی چون قدم مبارک بر منبر وعظ نهند، جبّه «2» و دستار عرض ندهند و هر طاعت که ادای آن بر خلق مستحب است بر خود سنت دانند، چنان که در شأن اهل کتاب آمده:

[أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ] «3».

آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را [در ارتباط با نیکی] فراموش می‌کنید؟

(1) - تخویف: ترساندن.

(2) - جبّه: نوعی پیراهن.

(3) - بقره (2): 44.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 36

و این امت نیز در این معنا داخلند، بعضی به صورت علما به زرق و ریا آستین افشان و دامن کشان بر سر چوپ پاره برآیند و برای جرّ منفعت از طریق تلبیس «1»، خود را مضحکه ابلیس سازند و بعضی در لباس فقر به جهل و تقلید سجاده بر دوش و از غایت غفلت بی‌عقل و هوش.

عزیز من! کاملی باید که ناقصان را وعظ گوید، بیداری باید که خفتگان را برانگیزد، ندانسته‌ای که نابینا، راهبری را نشاید و از بیماران طبیبی نیاید!

الهی! ما را از مهالك حفظ کن، باطن و ظاهر ما را به نور رحمت و عنایت صفا ده، ما را پایی برای حرکت نیست، اگر دست ما را نگیری، در چاه بدبختی افتیم و در نجات به روی ما بسته خواهد شد.

الهی باز من را ده پر راز	که بنمایم به سمت دوست پرواز
مرا ده طعمه از تیهوی تقدیر	میفکن رشته‌ام بر دست کمپیر «2»
که بزد چنگل و منقارم این زن	چو عصفورم بریزد مشت ارزن
اگر از ارزش جویم کرانه	زند بر فرق و گوید حیف دانه
دگر ره رحمت آرد بر من آن زال	دهد تتماج «3» و گوید حال کن حال
چو نبود باز را تتماج در خور	زند مشتی چنان کم بشکند پر
زبار دل پر آمال مشکن	زشاهین حقیقت بال مشکن
مکن بیگانه از خود آشنا را	خدا را آشنایی کن خدا را
به عیسی روح قدسی هم عنان ساز	رفیق مهدی صاحب زمان ساز «4»

(1) - تلبیس: فریب دادن.

(2) - کمپیر: پیره زال.

(3) - تتماج: نوعی آتش که از آرد می‌ساختند.

(4) - صفا اصفهانی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 37

فریاد از دست مغرورانی که دزد راه انسانیتند، آه از دست کسانی که در راه نیستند و برای آنان نسبت به حقایق عرفانی نیست، هدفی جز شهرت و شکم برای آنان وجود ندارد، با این همه حال به لباس دانایی و از همه بدتر معلمی جلوه کرده و با مشتی ادعای دور از حقیقت، به دعوت انسان‌ها برمی‌خیزند و در راه ساده‌دلان دام گسترده، آنان را فریب می‌دهند، تا به وسیله آنان به نان و نوایی برسند و در جهت شکم و شهوت و تخیلات شیطانی دلی از عزا درآورند، اینان دین خدا و آیات قرآن و روایات و اخبار را ملعبه دست قرار داده و انسان و انسانیت را با تمام وجود به مسخره گرفته‌اند.

جاهلند و می‌گویند عالمیم، اسیرند و می‌گویند آزادیم، آلوده‌اند و می‌گویند وارسته‌ایم، بدبختند و می‌گویند خوشبختیم، محتاج به معلمند و می‌گویند استادیم، نیازمند به موعظه‌اند و می‌گویند، واعظیم، اهل ضلالتند و می‌گویند دارای هدایتیم، بساطی از خدعه و مکر و غلّ و غش پهن کرده و به صید آدمیان پرداخته و پس از صید عباد حق بیش از پیش دچار غرور شده و چند اسبه به سوی گمراهی و گمراه کردن می‌تازند.

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عالمان غافل

حضرت علی علیه السلام - آن کانون معرفت و قلّه مرتفع عشق و حقیقت ایمان - درباره این نابکاران پست می‌فرماید:

وَأَخْرَجُوا قَدْ تَسَمَّيَ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، فَافْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ وَاضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ اشْرَاكًا مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ وَقَوْلٍ زُورٍ.. «1».

(1) - نهج البلاغة: خطبه 86؛ بحار الأنوار: 2/ 56، باب 11، حدیث 36.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 38

انسان دیگری نیز وجود دارد که نام عالم به خود گرفته و او عالم نیست این نابخرد، جهالت‌هایی را از نادانان و گمراهی‌هایی را از گمراهان کسب کرده، و دام‌هایی از طناب‌های فریبنده و گفتار بی‌اساس پیش پای مردم گسترده است.

علامه جعفری در شرح جمله بالا و چند جمله بعد از آن می گوید:

کوشش ها کرده و تقلاها به راه انداخته و شب و روزها را برای اثبات این که او می داند و عالم است و باید از او فرا گرفت سپری کرده است؛ زیرا آن نابخرد هدف حیات خود را در «به به» و «احسنت» و شنیدن صدای پای پیروان در پشت سرش و حیران ماندن و به شگفتی درآمدن مردم درباره عظمت او دریافته است!!

اصطلاحاتی چند از آن کتاب و الفاظی خوشایند از این رساله، ادای قیافه و حرکات چشم و دیگر نمودهای عارف مآبانه از اساتیدی چند به دست آورده، نه تنها علوم اولین و آخرین و معرفت هستی را در انحصار خود می بیند، بلکه اگر از طعنه آگاهان و هشیاران نترسد، نخست خود را شاگرد خدا در ایجاد هستی معرفی می کند و تدریجاً اگر روزگار امان بدهد و مراقبان معرفت بگذارند دعوی من خدایم را هم راه خواهد انداخت!!

این شکارچی هاگاهی مهارت زیادی به دست می آورند، به طوری که برای تحمیل خواسته های خود چنان چهره جالبی از علم و معرفت نشان می دهند که ساده لوحان به مجرد مشاهده آن چهره، دامن از دست می دهند و تخدیر می شوند و خود را به کلی می بازند، در این هنگام که دکان آن دکاندار نابکار رونق مطلوب را به دست آورده است تدریجاً و با گذشت زمان ساده لوحان فراوانی را در دام خود می بیند، خودش هم به یقین باور می کند که آری، اگر من در این دنیا خلق نشده بودم حکمت اعلای هستی محقق نمی گشت!! راستی، خداوند متعال همه

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 39

بیماران را لباس عافیت بپوشاند؛ آمین یا رب العالمین.

قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ، وَعَظَفَ الْحَقُّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ، وَيُهَوُّنُ كَبِيرَ الْجُرَائِمِ «1».

کتاب الهی را بر نظریات باطل خود حمل و تأویل نموده و حق را بر هواهای خویش برمی گرداند و مردم را از حوادث و یا خطاهای بزرگ آسوده خاطر می نماید و گناهان بزرگ را برای آنان ناچیز جلوه می دهد.

اگر آن منحرف از مسیر حق به محدودیت علم و اندیشه خود اعتراف نماید، حتماً دمی که پیش پای مردم گسترده است، جالب بودن و فریبندگی خود را از دست خواهد داد، پس چه باید کرد؟ خیلی روشن است که چه باید کرد، باید نخست عقل و وجدان خود را از کار انداخت و نگذاشت که آن دو وسیله آگاهی و عمل که مستند به حکمت هدایت انسان هاست، وارد میدان کار شوند و سپس قرآن و سنت و هر منبع الهی دیگر را مانند موم به هر شکلی که هوا و هوسش می خواهد در آورد و خود را به معارف قرآن، دانا معرفی نماید و بدین طریق همگان را نیازمند درگاه خود بسازد!!

البته بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در این مورد با گروهی از صیادان جوامع است که دام‌های مخصوص برای صید کردن ساده‌لوحان تخیه می‌نمایند.

گروه‌های بسیار فراوانی وجود دارند که امتیازها و تکیه‌گاه‌های دیگری را که مردم آن‌ها را پذیرفته‌اند به صورت توره‌های متنوع درمی‌آورند و برای وصول به مقاصد حیوانی خود آن‌ها را پیش پای ساده‌لوحان می‌گسترانند: علم، فلسفه، هنر، سیاستمداری، قضا، حتی منش عرفان به خود بستن همه و همه این‌ها با

(1) - نَجْمُ الْبَلَاغَةِ: خطبه 86؛ بحار الأنوار: 2/ 56، باب 11، حدیث 36.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 40

کمیت‌ها و کیفیت‌های گوناگون در شرایط مختلف، وسایلی برای شکار بینوایان بی‌اطلاع بوده است این نابخردان نمی‌دانند که:

[وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ] «1».

اگر حق از هواها و تمایلات آنان پیروی می‌کرد، آسمان‌ها و زمین و هر چه که در آن‌ها وجود دارد فاسد می‌گشت و از هم می‌پاشید.

يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَظَائِمِ، وَيُهَوَّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ «2».

مردم را از حوادث یا خطاهای بزرگ ایمن نموده و گناهان بزرگ را بر آنان ناچیز جلوه می‌دهند.

اینان همواره مردم را از بُعد امیال آنان به خود جلب می‌نمایند، میل و رغبت مردم بر این است که در این دنیا زندگی خوشایند و مقرون به لذت داشته باشند و هرگز در حوادث بزرگ از پای در نیایند و گناهانی را که مرتکب می‌شوند، بهر طریقی که ممکن است تفسیر و توجیهش کنند و اهمیت آن‌ها را نادیده بگیرند و در آن هنگام که توانستند از عهده تفسیر و توجیه آن‌ها برآیند به یاد رحمت و عنایت ربانی بیفتند، البته روحیه خوش بینی و مخصوصاً امید به الطاف و عنایات الهی بسیار مطلوب است و آیات و روایات وارده درباره هر دو موضوع فراوان است و نیازی به ذکر و تفصیل آن‌ها در این مبحث نیست، ولی آنچه که مهم است این است که رحمت و لطف خداوندی برای بازسازی خرابی‌هایی است که آدمی در شخصیت خود به وجود آورده است.

اگر گناهانی کبیره را مرتکب شود و یا گناهانی را اگر چه کوچک باشند، با بی‌اعتنایی به خدایی که معصیت او را انجام می‌دهد، مرتکب شود، مصالحی در

(1) - مؤمنون (23): 71.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 86.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 41

ساختمان شخصیت آدمی نمی‌ماند تا قابل بازسازی بوده باشد، مانند شرك و تجرّی به مقام شامخ ربوبی و قتل نفس بی‌علت و غیر ذلك، وانگهی آیات و روایات بسیار فراوانی وجود دارند که نتایج اعمال زشت و گناهان را مانند معلول‌هایی که دنبال علل خود به طور ضروری به وجود می‌آیند گوشزد می‌کنند مانند:

[فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ] «1».

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند.* و هرکس هم‌وزن ذره‌ای بدی کند، آن بدی را ببیند.

با نظر به مجموع منابع اسلامی، آنچه که به عنوان اصل اساسی می‌تواند، پذیرفته شود این است که:

رحمت و الطاف خفیه و جلیه پروردگاری، همه هستی را که انسان هم جزئی از آن است فرا گرفته است.

[و رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ] «2».

و رحمت همه چیز را فرا گرفته است.

از طرف دیگر ضرورت نگهداری حقیقی، از موجودیت است که بتواند استعداد پذیرش آن رحمت و اسعه را داشته باشد، بنابراین مربیان و معلمان جامعه بایستی هر دو عنصر اصل مزبور را برای مردم بیان کنند نه فقط يك عنصر آن را که یا خلاف آن گروه از آیات و روایات باشد که مفاد آنها عمومیت رحمت و لطف و عنایت پروردگاری است و یا مخالف آن گروه از آیات و روایات باشد که مفاد آنها ضرورت

(1) - زلزال (99): 7 - 8.

(2) - اعراف (7): 156.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 42

بروز نتایج اعمال است، این همان اصل معروف به «اصل خوف و رجا» است.

يَقُولُ: أَقِفْ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَفِيهَا وَقَعَ؛ وَيَقُولُ: اعْتَزِلِ الْبِدْعَ، وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ «1».

ادعا می کند که در شبهات توقف می کنم در حالی که در همان شبهات غوطه می خورد و می گوید از بدعت گذاری ها کناره گیری می کنم در صورتی که در میان بدعت ها می آرامد.

صیادان نابکار انسان ها، ادعایی دارند که مخصوص تَهْدَب یافتگان و کمال جویان می باشد، آنان خود را از ورود جسورانه به موارد شبهه تبرئه می نمایند، تا خود را حتی از گروه کسانی که به جهت ورود در شبهات مورد عتاب قرار خواهند گرفت خارج معرفی کنند!

و نمی خواهند بدانند که جرأت و بی پروایی آنان به ارتکاب اعمال زشت که بدتر از ورود در شبهات است، برای آنان حیا و امتناع از ورود در شبهات باقی نمی گذارد، لذا با چنین ادعایی که ما هرگز مرتکب شبهات هم نمی شویم منصرف ساختن ذهن مردم از توجه به گناهان صریحی است که آنان مرتکب می گردند.

آنان داخل کردن آنچه را که از دین نیست در دین و خارج کردن آنچه را که از دین است «بدعت» منکر می شوند و خود را از این وقاحت تبرئه می نمایند، در صورتی که دین به معنای حقیقی آن از دیدگاه آن دور است و آنچه که برای آنان اصالت و اهمیت دارد دگان خودفروشی و دامی است که در پیش پای مردم می گسترانند، لذا توجه و اهمیتی به آن نمی دهند که کدامین عقیده یا حکم داخل در دین است و کدامین عقیده و حکم خارج از آن می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

(1) - نهج البلاغة: خطبه 86.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 43

فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ، وَذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ
«1».

صورتش صورت انسان و قلبش قلب حیوان است، او نه در هدایت را می شناسد تا از آن پیروی کند و نه در ضلالت و
نابینایی را تشخیص می دهد که از ورود به آن امتناع بورزد و اوست مرده ای در میان زندگان!!

تشابه در نمود و صورت همواره سدّ راه آن جویندگان حقیقت بوده است که در آغاز مراحل بوده و هنوز نتوانسته اند
صورت را از معنی و ظاهر را از باطن تفکیک نمایند و به همین جهت فریب صورت های آراسته دیوسیرتان را خورده و سعی
و کوششان به نتیجه ای نرسیده است.

حیوانات انسان نما گاهی از انسان های حقیقی هم آراسته تر و وارسته تر می نمایند و دایه هایی مهربان تر از مادر و کاسه هایی
داغ تر از آش و کاتولیک هایی کاتولیک تر از پاپ و مسلمانانی مسلمان تر از علی ابن ابی طالب می نمایند.

در این موارد خدا به داد حقیقت جوین ساده لوح برسد که هنوز توانایی تفکیک صورت از معنی را ندارند.

مولوی می گوید:

کم کسی زابدال حق آگاه شد

جمله عالم زین سبب گمراه شد

اولیا را هم چو خود پنداشتند

همسری با انبیا برداشتند

(1) - نهج البلاغة: خطبه 86.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 44

گفته اینك ما بشر ایشان بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی	هست فرقی در میان بی منتهی
هر دو گون زنبور خوردند از محل	لیك شد زان نیش و زین دیگر غسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب	زین یکی سرگین شد و زان مشك ناب
صد هزاران این چنین اشباه بین	فرقشان هفتاد ساله راه بین
این خورد گردد پلیدی زوجدا	وان خورد گردد همه نور خدا
این خورد زاید همه بخل و حسد	وان خورد گردد همه نور خدا
این زمین پاك و آن شور است و بد	این فرشته پاك و آن دیو است و دد

آسیبی که از حیوانات انسان نما بر ارزش های والای انسانی وارد شده و اوراق تاریخ را سیاه کرده و حقوق انسان ها را ضایع نموده و باطل ها را با ظواهری آراسته به خورد مردم صاف دل و ساده لوح داده است، خیلی بیش از آسیبی است که از حیوانات حیوان نما برای بشریت وارد آمده است.

هیچ تعبیری درباره آن صیادان مناسب تر از این تعبیر «مردگانی در میان زندگان» پیدا نمی شود، اما با قرینه دیگر جملات امیرالمؤمنین علیه السلام باید گفت: نه مردگان

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 45

بی طرف و پوسیده، بلکه مردگان مودی و مضّر که بوی عفونی لاشه پلید آنان به جهت مردن، عقل و وجدان در درونشان، مشام انسان های گلشن جو را می آزارد.

وقتی که خرد و وجدان در درون يك انسان نابود شد، عاملی برای تشخیص حق و باطل و هدایت و ضلالت در وجود او نیست که بتواند با بینایی و روشن بینی در این دنیا حرکت کند، از اینجا است که باید گفت: نمایش حیات، یا حیات

نمایشی غیر از حیات حقیقی است؛ زیرا رکن اساسی حیات حقیقی یا حیات معقول، خرد و وجدان آدمی است و با رفتن آن دو حیات حقیقی و حیات معقول وجود ندارد «1».

دائم در حال دعا باشید که خداوند عزیز ما را يك آن به خود وامگذارد و دست گدایی و نیازمندی ما را از دامن رحمت و لطفش جدا نکند که اگر به این بلا دچار شویم، مخرب وجود و شخصیت الهی خود گشته و سدّ راه عباد خدا خواهیم شد و این همه محصول تلخ غرور و عجب و خودبینی است، اگر دائم در حال خدایینی و خداگویی باشیم از شرّ این صفت شیطانی در امان خواهیم بود.

غرور، حجابی بین انسان و حقایق

امام صادق علیه السلام دنباله روایت غرور را این چنین دنبال می کند:

چه بسا که از نفس خود مذمت کنی، ولی در حقیقت قصد تو از این مذمت مدح و تعریف خود باشد و این نیز از نتایج غرور است.

بدون شك از کدورت های غرور و فریب شیطان و آرزوهای غلط نفس نجات نخواهی یافت، مگر با انابه صادقانه و رجوع و بازگشت به حضرت احدیت و زاری

(1) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغة: 114/14.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 46

و تضرّع بردن به پیشگاه مقدس او و شناختن عیوب نفس و طرق فریب او که در غایت پنهانی و دقت است، طرّقی که موافق عقل و علم و دین و شریعت و سنن و طریقت نیست.

اگر تو با وجود این همه خطرهای عیوب نفس، راضی از خود باشی و از خویش سلب تقصیر کنی، زهی خفت عقل و سبکی رأی که حاکم بر توست و زهی شقاوت و بدی نفس تو که در این مدت مدید و عهد بعید، راه به نفس خود نبرده و منجیات و مهلکات را نشناخته ای!

بدان که کسی عمرش ضایع تر از تو نشده و حسرتی چون حسرت در قیامت برای کسی نیامده است.

در این زمینه هیچ جمله‌ای رساتر و عالی‌تر از کلام وجود مقدس حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام نیست که می‌فرماید:

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمُوعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغَرَةِ «1».

بین شما و موعظه حجابی از غرور است.

علامه خویی در «شرح نهج البلاغة» در توضیح این جمله می‌گوید:

غرور و غفلت از بافته‌های خطرناک شهوت و عشق به دنیا و متابعت هوا و سستی از به دست آوردن واقعیت‌ها و خلاصه محصولی از رذایل اخلاقی است.

اگر انسان در شؤون زندگی صرفاً به دنبال غرایز جسمی و حیوانی باشد، بر قلبش پرده کدورت افتد و چشم بصیرتش بسته شود، در آن هنگام از دیدن حقیقت عاجز شود، اگر چه صدای حقیقت در اعلا مرتبه بلند شود و داعیان حقیقت جهان را پر کنند، ضخامت این حجاب گاهی به حدی می‌شود که قلب از تنفس کردن

(1) - نهج البلاغة: حکمت 282؛ غرر الحکم: 266، حدیث 5761.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 47

هوای حقیقت بازمانده و می‌میرد و صاحبش به موجودی بی‌شعور تبدیل شده، از درک حقیقت دور می‌افتد چنان که قرآن می‌فرماید:

[فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ] «1».

پس تو نمی‌توانی [دعوت را] به مردگان بشنوانی و نمی‌توانی دعوت را به کران، زمانی که پشت کنان روی می‌گردانند، بشنوانی.

عبرت از منصور دوانیقی

علامه خویی در «شرح نهج البلاغة» می‌گوید:

منصور دوانیقی شبی در طواف خانه کعبه بود، گوینده‌ای را شنید که چنین می‌نالد:

بار خدایا! به درگاه تو شکایت آرم از ظهور ستم و تباهی و از طمعی که میان مردم و حق سایه افکنده، منصور از مطاف به در آمده و در گوشه‌ای از مسجد نشست و به دنبال آن مرد فرستاد و او را پذیرفت.

آن مرد نماز خواند و پس از استلام حجر نزد منصور آمد و سلام کرد، منصور بدو گفت: این فریاد که از ظهور ستم و بیداد از تو بگوשמ رسید چه بود؟ و مقصودت از طمعکار حایل میان مردم و حق که بود؟ به خدا هر چه گوش دادم از درد و الم سخن گفتی.

گفت: اگر بر جانم امان بخشی از ریشه هر کارت آگاه سازم و گرنه از اظهار حقیقت دریغ نمایم و خود را نگهدارم که با خود کارها دارم.

منصور گفت: جان تو در امان است، هر چه داری بگو، در پاسخ گفت:

(1) - روم (30): 52.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 48

آن که طمعش میان مردم و حق حایل است و از اصلاح ستم و تباهی مانع، خودت هستی. منصور گفت: وای بر تو چگونه طمع به من آید که همه سیم و زر جهان در دست دارم و هر ترش و شیرینم فراهم است؟ در پاسخ گفت: هیچ کس را چون تو طمع در نگرفته، فعلاً قدرت، تو را سرپرست جان و مال مسلمانان ساخته و تو از کارهای آنان به غفلت اندری و به چپاول اموالشان چیره و خودسر، در این میان پرده‌ها از گچ و آجر برآوردی و درهای آهنین بر آنها نهادی و دربانان مسلح برگماشتی و خویش را در درون آن زندانی ساختی و کارمندان را به گرد آوردن اموال و انباشتن آن گسیل نمودی و با اسلحه و دژیانان و سایل نقلیه، نیرومندشان ساختی و دستور دادی جز فلان و فلان که نام برده‌ای به حضورت نرسند و از پذیرش ستم‌دیده و درمانده و گرسنه و درویش و ضعیف و برهنه دریغ داری و اینان که حق در بیت‌المال دارند دور نگهداشتی!

همیشه آن چند نفر مخصوصانت که از همه رعیت برگزیده داشتی و حجاب از پیش آنان برداشتی، اموال را بگیرند و گرد کنند و انباشته و پس‌انداز خویش سازند.

گویند: این مرد، خود به خدا خائن است، چرا ما به او خیانت نکنیم با این که مسخر او شدیم، اینان میان خود سازش کردند، نگذارند وضع مردم و احوال آنان به تو گوشزد شود، مگر آنچه را بخواهند و به سود خود دانند و هر کار گذاری از درت برآید و با آنان مخالفت آغازد، او را پیش تو مبعوض سازند و از در برانند و برای او پرونده بسازند تا از نظر بیفتد و خوار گردد.

چون این وضع میان تو و آنان گوشزد همگان شده، مردم آنان را بزرگ شمارند و از آنها بهراسند و نخستین دسته‌ای که به سازش با آنها بشتابند کارگزاران تو باشند که بدان‌ها هدیه برند و رشوه دهند تا دست ستمشان بر سر رعایا باز باشد و سپس مردم با نفوذ و ثروتمند از طبقه رعیت با آنها سازش کنند تا بر دیگران ستم

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 49

نمایند و سراسر بلاد خدا پر از طمع و ستم و تباهی شود.

این چند نفر با تو شريك سلطنت شده و تو در غفلت اندری. اگر دادخواهی به درگاه آید نگذارند بر تو درآید، اگر خواهد هنگام خروج از خانه‌ات به تو شکایت برد مانع گماشتی، بهانه این که برای مردم بازرس مظلوم مقرر داشتی و چون متظلمی آید هم آنان به بازرسی مظلوم فرستند که به شکایت او گوش ندهد و عرض حالش را به تو نرساند و بازرس از بیم آنان و ترس تو بپذیرد و پیوسته مظلوم بیچاره نزد او رفت و آمد کند و بدو پناه برد و استغاثه نماید و او امروز و فردا کند و بهانه بتراشد و چون به جان آید و تو بیرون آبی برابرت فریاد کشد و ناله سر دهد، دربانانت او را به سختی بزنند و برانند تا عبرت دیگران شود و تو به چشم بنگری و مانع نشوی، با این وضع چگونه مسلمانی بیاید.

من در روزگار جوانی به چین مسافرت می‌کردم، در يك سفری پادشاهشان به کری دچار شده بود و سخت می‌گریست، ندیمان او را دلداری می‌دادند و به شکیبایی می‌کشانیدند، گفت:

من از درد به خود گریه ندارم، ولی بر مظلومان دربارم گریه می‌کنم که می‌نالند و آواز ناله‌شان را نمی‌شنوم، سپس گفت: اگر گوشم رفته چشمم برجاست، میان مردم جار بزنید که جز مظلوم جامه سرخ نپوشد و همراه بامداد و پسین بر فیل سوار می‌شد و گردش می‌کرد تا مظلومی را به چشم خود ببیند و دادخواهی کند.

این مردی است مشرك به خدا که با مشركان چنین مهربان است و از خود دریغمند و نگران، تو مردی هستی خداپرست و از خاندان نبوت، مهر تو بر مسلمانان جلو خودخواهی را نباید بگیرد؟

اگر برای فرزندان مال جمع می کنی، خدا به تو نموده است که کودکی از شکم مادر درافتد، در روی زمین پشیزی ندارد و بر هر مالی دست بخیلی گذاشته است

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 50

که نگهش دارد، ولی خدا پیوسته لطف خود را شامل حال کودک سازد، تا مردم را بدو راغب کند، تو نیستی که عطا می کنی، ولی خداست که هر چه به هر که خواهد عطا می کند و اگر بگویی جمع مال برای تقویت سلطنت توست، خدا برای تو وسیله عبرت از بنی امیه فراهم کرده است که جمع زر و سیم و آماده کردن ساز و برگ و لشکر و اسب و استر و شتر در برابر اراده الهی به زوال ملکشان فایده نداشت.

و اگر بگویی جمع مال برای يك هدف عالی تر از مقامی است که داری، به خدا بالاتر از مقام تو مقامی هست ولی ادراک آن میسر نیست مگر از راهی که مخالف راه توست.

تو نگاه کن آیا مخالف خود را به بدتر از کشتن مجازات توانی کرد؟ گفت: نه، در پاسخ گفت: آن پادشاهی که به تو عطا کرده است آنچه عطا کرده، گنهکار را به کشتن شکنجه ندهد.

او به خوبی می داند چه در دل داری و در چه کاری، چشمت به کجا است و دستت چه کار می کند و پایت به چه سوی می رود، بنگر که هر آنچه از دنیا را خاص خود کردی، چون از دست گرفت چه فایده ای برایت دارد در موقعی که تو را پای حساب کشید!

منصور گریست و گفت: کاش آفریده نبودم، وای بر تو! چگونه چاره کار خود کنم!

گفت: همه مردم را رهبرانی است که در دیانت خود بدانها پناهنده و به گفتارشان رضا دهند، تو آنان را محرمات خود بساز تا راه به تو بنمایند و در کارهایت با آنها مشورت کن، منصور گفت: من به دنبال آنان فرستادم از من گریختند گفت:

آری، ترسیدند آنها را به راه خودت ببری، ولی در خانهات را باز گذار و حجاب را

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 51

بردار و هموار ساز تا مظلوم را باشی و ظالم را از بن براندازی، صدقات را از راه حلال و پاک بگیر و به حق و عدالت بر مستحقانش پخش کن، در این صورت من ضامنم که رهبران حق و مخلص نزد تو آیند و در اصلاح کار امت به تو کمک کنند.

مؤذنان سر رسیدند و سلامش دادند و اعلام به نماز کردند، برخاست نماز گزارد و بجای خود برگشت و هر چه آن مرد را جستند نیافتند.

خوانندگان عزیز! این موعظه بلیغ و نصیحت عمیق که به گوش منصور خوانده شد، اگر به کوه خوانده می شد از کوه جز گرد و غباری باقی نمی ماند، اما این مرد پلید به بغداد برگشت و به ظلم خود ادامه داد و از خون بی گناهان جوی ها به راه انداخت و دست به کشتن حضرت صادق علیه السلام آلوده کرد و میلیون میلیون درهم و دینار از حق مردم محروم سرت کرد و برای بازماندگان، ظالم تر از خودش به جای گذاشت، آری، غرور این صفت زشت و پلید به فرموده حضرت علی علیه السلام حجاب بین مغرور و موعظه الهی است!!

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 53

باب

37

در صفت منافق

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 55

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْمُنَافِقُ قَدْ رَضِيَ بِبُعْدِهِ عَنِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ يَأْتِي بِأَعْمَالِهِ الظَّاهِرَةِ شَبِيهَاً بِالشَّرِيعَةِ وَهُوَ لَا يَلِغُ بِالْغِيبِ بِالْقَلْبِ عَنْ حَقِّهَا مُسْتَهْزِئٌ فِيهِ.

وَعَلَامَةُ النِّفَاقِ قِلَّةُ الْمُبَالَاهَةِ بِالْكَذِبِ، وَالْحَيَانَةُ، وَالْوَقَاحَةُ، وَالِدَّعْوَى بِلا مَعْنَى، وَسُخْنَةُ الْعَيْنِ، وَالسَّفَقَةُ، وَقِلَّةُ الْحَيَاءِ، وَاسْتِصْغَارُ الْمَعَاصِي، وَاسْتِيزَاعُ أَرْبَابِ الدِّينِ، وَاسْتِخْفَافُ الْمَصَائِبِ فِي الدِّينِ، وَالْكِبْرُ، وَحُبُّ الْمَدْحِ، وَالْحَسَدُ، وَاسْتِثْنَاءُ الدُّنْيَا عَلَى

الْآخِرَةِ، وَالشَّرَّ عَلَى الْخَيْرِ، وَالْحُثُّ عَلَى النَّمِيمَةِ، وَحُبُّ اللَّهِ، وَمَعُونَةُ أَهْلِ الْفَسَقِ وَالْبَغْيِ، وَالتَّخَلُّفُ عَنِ الْخَيْرَاتِ، وَتَنْقُصُ أَهْلِهَا، وَاسْتِحْسَانُ مَا يَفْعَلُهُ مِنْ سُوءٍ، وَاسْتِقْبَاحُ مَا يَفْعَلُهُ غَيْرُهُ مِنْ حَسَنٍ، وَأَمْثَالُ ذَلِكَ كَثِيرَةٌ.

وَقَدْ وَصَفَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: [وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ] «1».

وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ أَيْضاً فِي صِفَتِهِمْ: [وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ* فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا] «2»:

(1) - حج (22): 11.

(2) - بقره (2): 8 - 10.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 56

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الْمُنَافِقُ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا فَعَلَ أَفْسَى، وَإِذَا قَالَ كَذَبَ، وَإِذَا اثْتَمِنَ خَانَ، وَإِذَا رُزِقَ طَاشَ، وَإِذَا مُنِعَ غَاشَ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيْضاً: مَنْ خَالَفَ سَرِيرَتَهُ عَلَانِيَةً فَهُوَ مُنَافِقٌ كَائِناً مَنْ كَانَ وَحَيْثُ كَانَ وَفِي أَى زَمَانٍ كَانَ وَفِي أَى رُتْبَةٍ كَانَ.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 57

[الْمُنَافِقُ قَدْ رَضِيَ بِبُعْدِهِ عَنِ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ يَأْتِي بِأَعْمَالِهِ الظَّاهِرَةِ شَبِيهَاً بِالشَّرِيعَةِ وَهُوَ لَا غِ بَاغٍ بِالْقَلْبِ عَنْ حَقِّهَا مُسْتَهْزِئٌ فِيهِ]

نفاق و منافق

حضرت صادق علیه السلام در این باب، چهره پلید منافق را معرفی می کند.

منافق آن انسان خبیثی است که نظیر او نیست و تاریخ بشر شریرتر و مضرتر و آلوده تر و ظالم تر از او را به یاد ندارد.

منافق چندرو، جاسوس، عامل بیگانه، خائن، ستمکار و انسانی بی‌دین و موجودی تبهکار و حیوانی بسیار خطرناک در لباس آدمی است.

منافق انسانی متقلب، دغل‌باز، اهل غش، حيله‌گر، بی‌کرامت، بی‌ارزش و مغضوب حق و اولیای الهی است.

نفاق خطی خطرناک، چهره‌ای بی‌باک، صفتی ناپاک و حالتی دردناک است.

ایشان با حيله و نیرنگ و با قیافه‌ای آراسته و چهره‌ای مذهبی و در لباسی دلسوزانه، جهت پیشبرد اهداف پلید خود و خدمت به اربابان ظالم خویش و کمک به شیاطین، خود را در جامعه اسلامی جا زده و از ضربه زدن به ملت اسلام و شئون فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و دینی و دنیایی و آخرتی مردم، به هیچ عنوان باک ندارند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 58

اینان در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز بوده و برای این که شناخته نشوند خود را زیر پرده دین و دینداری پنهان می‌کردند.

منافقان همیشه در تدارک ناپودی اسلام و مسلمانان هستند، اما اراده حضرت حق اجازه چنین جسارتی در همه تاریخ به کفر و شرک و نفاق نداده است.

آری، این است نفاق و منافق.

اکنون در ترجمه گفتار امام صادق علیه السلام دقت کنید:

منافق با عقیده پلید و عمل کثیف، دور ماندن از رحمت و واسعۀ الهیه را نسبت به خود رضایت داده؛ زیرا این چهره پلید، اعمال ریایی و فریب‌کارانه و شیطانی خود را به صورت اعمال شرعی انجام می‌دهد، تا کسی از هدف ابلیسی او مطلع نشود.

منافق فردی بازیگر، بیهوده‌کار و متجاوز از حدود الهی است، او قلب حقیقت کرده و زحمات تمام انبیا و ائمه و اولیا و صلحا و مریبان دلسوز را به مسخره گرفته است، غافل از این که پایان این خط ننگین، غضب و سخط حق و دور ماندن از رحمت و افتادن در بدترین درکات جهنم است.

منافق در قرآن

کتاب الهی، در بسیاری از سوره‌ها، اعمال ننگین و برنامه‌های خائنانه اینان با اسلام و مسلمانان را بیان می‌کند.

قرآن مجید در سوره‌های بقره، آل عمران، توبه، احزاب، فتح، انفال، حدید، نساء، عنکبوت، تحریم، از چهره پلید این عناصر خطرناک پرده برداشته و يك سوره کامل در تشریح حیات اینان بنام سوره منافقون نازل کرده است.

قرآن کریم تحت این عناوین وضع منافقان را بیان می‌کند:

1- حالت نفاق در مردم منافق امری قلبی است و اصل و ریشه این مرض مربوط

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 59

به دل آنان است، اینان چون دل سالم و قلبی مؤمن و با محبت ندارند، در عمل از کفار بدتر و از حیوانات درنده‌ترند!
«1»!

2- منافقان علیه اسلام و مسلمانان با کفار هم مسلک و هماهنگ و همدست هستند و از هیچ کمکی به کافران در راه نابودی قرآن و اسلام دریغ و مضایقه ندارند «2».

3- مردان و زنان منافق در تمام امور طرفدار يك دیگرند و برای توسعه منکر و جلوگیری از معروف تا زنده‌اند در فعالیت هستند، اینان خدا را فراموش کرده و حضرت حق هم آنان را از رحمت خود محروم نموده، منافقان با تمام وجود از چهار چوب انسانیت خارج هستند «3».

4- اهل نفاق مردم مسلمان و مؤمن را به هیچ انگاشته و آنان را بی‌قدرت می‌دانند و به خیال خود، اهل خدا را در مرز شکست می‌بینند، در حالی که آنان متکی به حق هستند و با شکست روبرو نخواهند شد «4».

5- منافقان، این مردم پست و بی‌ایمان و این بی‌خبران و بی‌خردان، وعده‌های الهی را غرور و فریب به حساب آورده و به برنامه‌های الهی به چشم حقارت نگریسته و دل آنان از باور کردن آیات الهی، تهی و خالی است «5»!

6- مردم منافق در اقرار به وحدانیت حق و رسالت پیامبر، دروغگو و کاذب هستند و خداوند علیم از دل مریض و روح کثیف آنان با خبر است «6».

(2) - حشر (59): 11.

(3) - توبه (9): 67.

(4) - انفال (8): 49.

(5) - احزاب (33): 12.

(6) - منافقون (63): 1.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 60

7- این گروه پلید و این قوم خبیث در برابر دعوت خدا و رسول ایستاده، علاوه بر این که خود ایمان نمی آورند، از ایمان آوردن مردم نیز به شدت جلوگیری می کنند «1».

8- مردم منافق با جناب حق تعالی مکر و حيله می کنند، در حالی که خدای توانا مکر آنان را باطل می کند، اینان به وقت نماز در حال کسالت و سستی و ریاکاری هستند و اگر از خدا یاد کنند به ریا و تظاهر یاد می کنند، دو دل و مردّد هستند، نه به سوی مردم مؤمن يك دل و يك جهت اند نه به جانب کفر «2».

9- مسلمانان و مؤمنان به رهبری پیامبر و جانشینان آن حضرت، مأمور به جنگ سخت با این گروه خبیث هستند و تا ریشه کن شدن اینان باید در طریق جهاد و مجاهده باشند «3».

10- مردم منافق در روز قیامت دچار غضب حق و عذاب سخت الهی هستند و بدترین درکات جهنّم جایگاه آنان است و در آن روز از نسیم رحمت الهی محروم و برای ابد گرفتار عذاب خدایند «4».

این فرازها دورنمایی از آیات قرآن مجید درباره نفاق و منافق بود.

برای دور ماندن از این حالت خطرناک چاره‌ای، جز پناه بردن به قرآن و روایات و اولیای خدا جهت تهذیب اخلاق نیست، چون قلب انسان که محور وجود آدمی است و نفس انسان که صفحه حیات انسانی است از رذایل اخلاقی پاک شود، آدمی از ضرر نفاق در امان مانده و از رحمت واسعه الهیه در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهد شد.

(1) - نساء (4): 60.

(2) - نساء (4): 143.

(3) - توبه (9): 73.

(4) - نساء (4): 140 - 145 و توبه (9): 68 و احزاب (33): 73.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 61

بدون تهذیب نفس و پاکی دل، به دست آوردن عنایات الهیه از محالات است.

طریق تصفیه وجود و تجلیه روح

قرآن مجید، کتاب هدایت است و روایات ائمه معصومین علیهم السلام شرح آن و عالمان و عاملان واقعی به کتاب و سنت، راهبران انسان‌ها به سوی حق هستند که می‌فرمایند:

بدان که روح انسانی از عالم امر است و به حضرت عزّت اختصاص قربتی دارد که هیچ موجودی ندارد.

و عالم امر عبارت از عالمی است که مقدار و کمّیت و قسمت و مساحت نپذیرد و اسم امر بر این عالم از جهت آن است که به اشاره «کن» ظاهر شد بی‌توقف زمانی و بی‌واسطه ماده.

اگر چه عالم خلق هم به اشاره پدید آمد، اما بواسطه مواد و امتداد ایام که:

[خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ] «1».

اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید.

در این اشاره که می‌فرماید:

[قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي] «2».

بگو: روح از امر پروردگار من است.

از منشأ خطاب «کن» برخاسته.

ولی ماده و هیولای حیات از صفت هوالحی یافته، قائم به صفت قیومی گشته

(1) - حدید (57): 4.

(2) - اسراء (17): 85.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 62

و ماده عالم ارواح آمده و عالم ارواح منشأ عالم ملکوت شده و عالم ملکوت مصدر عالم ملک بوده، جملگی عالم ملک به ملکوت قائم و ملکوت به ارواح قائم و ارواح به روح انسانی قائم و روح انسانی به صفت قیومی حق قائم:

[فَسُبْحَانَ الَّذِي بَيَّدَ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] «1».

بنابراین [از هر عیب و نقصی] منزّه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست، و به سوی او بازگردانده می شوید.

و هر چه در عالم ملک و ملکوت پدید آید همگی به واسطه آید، الا وجود انسانی که ابتدا روح او به اشارت «کن» پدید آمد بی واسطه و صورت قالب او تخمیر بی واسطه یافت کما قال:

خَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحاً «2».

گل آدم را با قدرت خود در چهل روز سرشتم.

در وقت ازدواج روح و قالب تشریف:

[وَنَفَخْتُ فِيهِ] «3».

و از روح خود در او بدمم.

بی‌واسطه ارزیابی داشت و اختصاص اضافت: «من روحی» کرامت فرمود، پس کمال مرتبه روح در تجلیه او آمد به صفات ربوبیت تا خلافت آن حضرت را شاید.

و در این معنی مذاهب مختلفه است:

(1) - یس (36): 83.

(2) - مرصاد العباد: 28.

(3) - حجر (15): 29.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 63

جمعی را رأی آن است که تا تزکیه نفس حاصل نشود، تجلیه روح ممکن نگردد و طایفه‌ای دیگر بر آنند که اگر مدت عمر در تزکیه نفس به سر برند تمام مزگی نگردد و کس به تجلیه روح نپردازد، ولیکن چون اول نفس را به قید شرع محکم کنند و روی به تصفیه دل و تجلیه روح آورند بر قضیه:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ تَقَرَّبَتْ إِلَيْهِ ذِرَاعاً «1».

کسی که یک وجب به من نزدیک شود یک ذراع به سوی او نزدیک می‌شوم.

الطاف خداوندی به استقبال آید و تصرفات جذبات عنایت و فیض فضل الوهیت متواتر گردد، دل را به یک ساعت چندان تزکیه نفس حاصل شود که به مجاهدت همه عمر حاصل نشدی که:

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازَى عَمَلُ الثَّقَلَيْنِ «2».

جاذبه‌ای از جاذبه‌های حق برابر با عمل جن و انس است.

ولیکن روح در بدایت حال طفل صفت است، او را تربیتی باید تا مستحق تجلیه شود؛ زیرا که روح تا در اماکن روحانی بود و هنوز به جسم انسانی تعلق نگرفته، بر مثال طفل بود در رحم مادر که در آنجا غذای مناسب آن مکان یابد و او را علو

و شناختی باشد لایق آن مقام، ولکن از غذاهای متنوع و علوم و معارف مختلف که بعد از ولادت تواند یافت محروم و بی خبر باشد.

هم چنین روح را در عالم ارواح از حضرت جلّ و علا غذایی که ممدّ حیات او گردد می بود، مناسب حوصله و همت او در آن مقام و بر کلیات علوم و معارف

(1) - عوالی الآلی: 56 / 1، حدیث 81؛ بحار الأنوار: 189 / 84، باب 11.

(2) - خواجه ایوب آن را مطابق متن حدیث نبوی شمرده و غزالی در احیاء العلوم 56 / 4 بدون انتساب به قائلی آورده است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 64

اطلاع روحانی داشت.

ولکن از معارف و علوم جزئیات که به واسطه آلات حواس انسانی و قوای بشری و صفات نفسانی حاصل توان کرد بی خبر بود و در آن وقت که به قالب پیوست چون طفلی بود که در رحم بود به مهد پیوست.

اگر پرورش به وجه خوشی نیابد، زود هلاک شود، پس مادر او را زود در گهواره نهد و دست و پای او را دربند تا حرکات طبیعی نکند که دست و پای خود را بشکند یا کج کند، او را از غذاهای این عالم که او هنوز غریب آن است نگاهدارد؛ زیرا که معده او هنوز قوه هضم غذای این عالم نیافته است، او را هم به غذایی بپروراند که از آن عالم باشد که او نه ماه در آن بوده است و با غذای آن‌ها خو کرده و آن شیر است که هم از آن عالم است، تا چون مدتی برآید و با هوای این عالم خو گیرد به تدریج او را به غذاهای لطیف این عالم پرورش دهند تا معده او بدین غذاها قوت یابد، آن که غذای کثیف را مستعد شود که حرکت و قوت و کارهای عنیف را مدد از آن بود.

هم چنین طفل، روح چون به مهد قالب پیوست، تمام دست و پای تصرفات او را به تدبیر اوامر و نواهی شرع بباید بست، تا حرکات به مقتضای طبع نکند که خود را هلاک کند، یا دست و پای صفت روحانی شکسته و کج شود، یعنی مبدل کند به صفات ذمیمه نفسانی و او را از پستان حقیقت و طریقت شیر تصفیه و تجلیه می باید داد که آن هم غذای آن عالم است که او چندین هزار سال مقیم آنجا بوده و از آن نوع غذا پرورش یافته، تا دل او که به مثابت معده است مر طفل را بدان قوت یابد و مستعد آن گردد که اگر در عالم شهادت از غذاهای مختلف معاملات خلافت که:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 65

[ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ] «1».

سپس شما را بعد از آنان در زمین جانشین قرار دادیم.

تناول کند، بلکه مقوی او گردد، چه قوت برداشتن امانت بدان غذای توان یافت. و چنان که آنجا آن طفل، شیر از پستان مادر خورد و یا از پستان دایه خود، پرورش به واسطه ایشان یابد و الا هلاک گردد، اینجا طفل روح شیر طریقت و حقیقت از سر پستان مادر نبوت تواند خورد و یا پرورش از دایه ولایت که قائم مقام اوست تواند گرفت و الا هلاک شود.

آنچه گفتیم طفل چون به مهد قالب تواند پیوست، تمام این تمامی آن است که به وقت حاصل آید که وقت ظهور آثار عقل است و روح از حینی که به وقت تصرف حق در شکم مادر به طفل می پیوندد، تا به وقت طفلی، آن نسبت دارد که طفل را وقت ولادت بعضی اعضا بیرون آمده باشد و بعضی نیامده، تا آن که اعضا طفل تمام از مشیمه بیرون آید و به دست قابله رسد؛ زیرا که روح را تعلق با قالب به تدریج پدید می آید، تا قالب در رحم باشد تعلق روح با او به حیات بود که حرکت نتیجه آن است و تعلق او با حواس هنوز تمام پدید نیامده است که بدین چشم بیند و بدین گوش شنود، چون از رحم بیرون آید، تعلق او با حواس تمام پدید می آید، اما با قوای بشری به تدریج پدید می آید.

هم چنین به هر موضع از قالب که محل صفتی از صفات انسانیت است، تعلق تمام نگیرد الا بعد از کمالیت آن محل، چنان که حرص و غضب و شهوت و دیگر صفات هر يك در موضع و محل معین است، تا آن محل کامل نگردد و آن صفت در آن محل ظاهر نشود، روح را بدان محل تعلق تمام پدید نیاید.

(1) - یونس (10): 14.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 66

آخرین صفتی که انسان را حاصل شود، تا او مکلف و مخاطب تواند بود شهوت است، چون شهوت ظاهر گشت و روح بدان صفت و آن محل تعلق گرفت، از مشیمه غیب تمام شهادت بیرون آید، اگر صاحب سعادت است در حال به دست قابله نبوت رسد، او را به مهد شریعت نهد و دست و پای او را به اوامر و نواهی بریندد و به پستان طریقت و حقیقت می پرورد. و پرورش او در آن است که هر تعلق که روح از ازدواج قالب با موجودات یافته است، به واسطه حواس و قوای

بشری و دیگر آلات انسانی جمله به تدریج باطل کند؛ زیرا که هر يك او را واسطه حجابی و بعدی شده است و سلسله گردن او آمده و وحشتی با حق پدید آورده و از ذوق شهود آن جمال و جلال بازمانده، چون هر يك از آن تعلقات باطل کند، حجابی و بندی و غلی از او برمی خیزد و قربتی پدید می آید و نسیم صبای سعادت بوی انس حضرت به مشام جانش می رسد، فریاد در نهاد روح می افتد و آن در سروی می گوید:

باد آمد و بوی زلف جانان آورد

و آن عشق کهن ناشده ما نو کرد

ای باد تو بوی آشنایی داری

زخار به گرد هیچ بیگانه نگرد

اینجا طفل روح پرورده دو مادر شود، از يك جانب از پستان طریقت شیر قطع تعلقات و مألوفات طبع می خورد و از يك جانب از پستان حقیقت شیر واردات غیبی و لوايح و لوامع انوار حضرت می خورد از این روضه و غدیر، تا آن که به تصرفات واردات و تجلی های انوار، روح از بند تعلقات جسمانی آزاد شود و از حبس صفات بشری خلاص یابد و به سر حد نظر اولی رسد و باز مستحق خطاب:

[أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ] «1».

آیا من پروردگار شما نیستم؟

(1) - اعراف (7): 172.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 67

گردد و بر جواب بلی قیام نماید.

و در اینجا چون روح از لباس بشریت بیرون آید و آفت تصرف وهم و خیال از او منقطع شد، هر چه از ملك و ملکوت بدو عرضه دارند، تا در ذات آفاق و آئینه انفس جمله آیات بینات حق مطالعه کند، در این حالت اگر به دریچه حواس، بیرون گردد در هیچ چیز نظر نکند مگر آثار آیات حق در او مشاهده کند و از اینجا فرموده‌اند:

مَا نَظَرْتُ فِي شَيْءٍ إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ «1».

نظر نکردم در چیزی، مگر این که خدا را در آن دیدم.

اینجا عشق صافی گردد و از حجاب عین و شین و قاف بیرون آید، هم عشق به روح درآویزد و هم روح به عشق درآویزد و از میان عشق و روح دو راه برخیزد و یگانگی پدید آید، هر چند خود را طلبد عشق را یابد.

تا اکنون زندگی عشق به روح بود، در این مقام عشق قائم مقام روح گردد و در قالب نیابت او برمی‌دارد و روح پروانه شمع جمال صمدیت می‌شود و گرد سرادقات شمع احدیت پرواز می‌کند و هم چو عاشقان سرمست نعره‌زنان و فریادکنان به زبان حال می‌سراید:

دل خویش غم تو است بیگانه منم

شمع است رخ خوب تو پروانه منم

برگردن بنده نه که دیوانه منم

زنجیر سر زلف که در گردن توست

در این مقام الطاف ربوبیت بر قضیه:

مَنْ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِراعاً «2».

(1) - این سخن منسوب است به محمد بن واسع.

(2) - عوالی الآلی: 1/ 56، حدیث 81؛ بحار الأنوار: 84/ 189، باب 11.

کسی که يك وجب به من نزديك شود يك ذراع به سوی او نزديك می شوم.

استقبال کند و روح را بر بساط انبساط راه دهد و ملاطفت و معاشقه:

[يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ] «1».

آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

در میان آرد و مخاطبات و مکالمات عاشقانه آغاز نهد و مورد این خطاب می گردد:

هر دم باید که ننگ بر نام زنی

ای عاشق اگر بکوی ما گام زنی

چون شمع گر آتشی تو در کام زنی

سر رشته روشنی به دست تو دهند

چون رطل های گران شراب معاتبات:

[إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا] «2».

به یقین ما به زودی گفتاری سنگین [چون آیات قرآن] به تو القا خواهیم کرد.

به کام روح رسد و تأثیر او به اجزای وجود تاختن گیرد، از سطوت آن شراب هستی، روح روی در نیستی آرد و از آزادی وجود روی در خرابی فنا گیرد.

روح را يك چند در این منزل اعراف صفت که میان عالم صفات خداوندی است و دوزخ عالم صفات هستی بدارند و به سراب شهود بقای صفات وجود از او محو می کنند و در این حال انواع کرامات بر ظاهر و باطن پدید آمدن گیرد، اگر رونده در این مقام بدین نعمت ها باز نگردد به چشم خوش آمد، از حضرت منعم باز ماند و بسا مغروران که از این مقام:

(2) - مزمل (73): 5.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 69

[نَكْصَ عَلَى عَقِبَيْهِ] «1».

به عقب برگشت.

بازگشتند.

این همه عتبه است که خون صدهزار صدیق بر خاک امتحان ریخته است.

پس روندگان صادق و طالبان عاشق که در خرابات به جام کرامات مست شدند و ذوق شهود بازیافتند و در مستی عجب و غرور افتادند و هرگز روی هشیاری و بیداری ندیدندی و در حجب کرامات:

أَصْحَابُ الْكِرَامَاتِ كُلُّهُمْ مَحْجُوبُونَ «2».

بماندند و آن کرامات را تب وقت خویش ساختند و زَنار خوش آمد آن پرستند و روی از حق بگردانیدند و به خلق روی آوردند.

که دوايش درد و درد او دواست

کیست انسان آن که انش با خداست

نیست واصل نیست داخل نیست پاك

هر دلی کاو نیست دائم دردناك

لایق عقل و دل و دانا کی است

هر وصالی کش فراقی در پی است

شه نبینی غایب از نایب مباش

وصل خواهی از خدا غایب مباش

(1) - انفال (8): 48.

(2) - همه یاران و اصحاب با کرامت پرده‌نشین هستند. مرصاد العباد: 123.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 70

واصل است و واصل است و واصل است

هر دلی کاو درد عشقش حاصل است

ورنه مهر دوست خوش رخشنده است

هستی بنده حجاب بنده است

تا رهی از نقص‌های ما و من

خودشکن شو خودشکن شو خودشکن

و برخی دیگر در نعمت کرامات نظر بر منعم نهند نه بر نعمت و ادای شکر نعمت به دیدار منعم گذرانند تا بر قضیه:

[لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ] «1».

اگر سپاس‌گزاری کنید، قطعاً [نعمت] خود را بر شما می‌افزایم.

مستحق نعمت وجود منعم گردند و وظیفه عبودیت روح در این مقام آن است که ملازمت این عتبه نماید و از جمله اغیار دامن همت در کشد و سه طلاق بر چهار گوشه دنیا و آخرت دهد و به درجات علیا و نعیم هشت بهشت سر فرود نیابد.

کونین غلام و چاکر درگه ماست

تا بر سر ما سایه شاهنشاه ماست

زیرا که برون زکون منزلگه ماست «2»

گلزار بهشت و حور خاک ره ماست

اگر هزار بار خطاب رسد که ای بنده! چه خواهی؟ گویند: بنده را خواست نباشد؛ زیرا که خواست روی در هستی دارد و ما در نیستی می‌زنیم و اگر هزار سال بر این آستانه ملتفت بماند، باید که ملول نگردد و روی از این درگاه نتابد و پای از این کوی باز نکشد.

(1) - ابراهیم (14): 7.

(2) - شاه نعمت الله ولی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 71

جملگی انبیا و اولیا در این مقام عاجز و متحیر شوند که از اینجا به قدم انسانیت راه نمی‌توان سپرد، در این مقام چون هر تیر جدّ که در جعبه جهد بندگی انداخته شد، هیچ بر نشانه قبول بر نیامد.

اینجا چون گل سپر بباید انداخت و چون چنار دست به دعا باید برداشت و چون سوسن با ده زبان خاموش باید بود و چون نرگس چشم بر هم باید نهاد و چون بنفشه به عجز سرافکنده باید بود، اینجا مقام ناز معشوق و کمال نیاز عاشق است.

تا این غایت روح با هر چه پیوند داشت، همه در ششدر عشق می‌باخت، چون مفلس و بیچاره گشت اکنون جان می‌باید باخت.

هر وقت که نسیم نفحات الطاف حق از موهبت عنایت به مشام روح می‌رسد، یعقوب‌وار با دل گرم و دم سرد می‌گوید:

[إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ] «1».

بی‌تردید، بوی یوسف را می‌یابم.

چندان غلبات شوق و قلق عشق روح را پدید آید که، از خودی ملول گردد، از وجود سیر آید و در هلاکت خویش کوشد و حسین‌وار فریاد می‌زند و می‌گوید:

أَنْ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَاتٍ «2»

اقتلونی یا ثقات

در این مدت که روح را بر آستانه حضرت عزّت باز دارند و به شکنجه فراق و درد اشتیاق مبتلا کنند دیوانگی در او پدید آید، عقل و صبر پشت به هزیمت نهند، در این اضطراب روح از خود و از معامله خود مأیوس گردد، خود را بیندازد و بدو نالد، چون ناله آن سوخته در مقام اضطراب به حضرت رحیم باز رسد بر قضیه:

(1) - یوسف (12): 94.

(2) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 72

[أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ] «1».

یا آن که وقتی درمانده‌ای او را بخواند اجابت می‌کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می‌نماید.

تتق «2» عزت از پیش جمال صمدیت پرده براندازد، عاشق سوخته خود را به هزار لطف بنوازد، چون شمع جمال صمدیت در تجلی آید، روح پروانه صفت پر و بال بگشاید، جذبات اشعه شمع هستی پروانه را بریاید، پرتو نور تجلی وجود پروانه را به تجلیه صفات شمع بیاراید، زیانه شمع جلال احدیت چون شعله برآرد، یک کاه در خرمن وجود پروانه روح نگذارد.

اینجا نور جمال صمدی روح روح گردد.

[أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ] «3».

اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته.

اینجا عتبه عالم فناست و سر حد بقا، بعد از این کار تربیت روح به تجلیه جذبات الوهیت مبدل شد اکنون هر نفسی از انفس او به معامله ثقلین برآید.

جَذْبُهُ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ «4».

جاذبه‌ای از جاذبه‌های حق برابر با عمل جن و انس است.

يك نکته به صد هزار جان نتوان داد

زان گونه پیام‌ها که او پنهان داد

(1) - تتق: چادر، پرده بزرگ.

(2) - نمل (27): 62.

(3) - مجادله (58): 22.

(4) - مراحل السالكين: 71 - 79.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 73

آری، چون روح از تربیت انبیا و اولیا اثر گیرد و نفس از آلودگی‌ها برهد و قلب پروانه شمع جمال حضرت حق شود نه اثری از نفاق بلکه اثری از هیچ گناه باطنی و ظاهری در انسان نخواهد ماند، آن وقت است که انسان به حقیقت انسان است و برای او در این عرصه حیات محوری جز عشق به محبوب باقی نمی‌ماند و بر اثر این محبت و عشق است که با مرکب عمل صالح به عالی‌ترین مقام که مقام فنای در او بقای به اوست می‌رسد.

به قول عارف جامع امیر حسین حسینی هروی:

بی‌عشق به سر نمی‌رسد راه

ای پرده نشین این گذرگاه

ابری است که جمله کفر بارد

اول قدمی که عشق دارد

حق را ز برای حق پرستند

آنان که زجام عشق مستند

این عربده نیست سخت مشکل

دل حق طلبید و نفس باطل

چون در نظر تو ما و من نیست	او باشد و او دگر سخن نیست
می بین و می پرس تا بدانی	می دان و مگوی تا نمانی
سر بر قدم و قدم به سر نه	وانگه قدم از قدم به در نه
بی نام و نشان شو و نشان کن	بی کام و بیان شو و بیان کن
تو جام جهان نمای خویشی	از هر چه قیاس توست پیشی

همان علامی که در قرآن مجید برای منافق بیان شده، در روایات هم همان علایم تفسیر و تشریح شده، از این جهت در این زمینه باب جداگانه‌ای تحت عنوان نفاق و روایات لازم نبود، اگر متن روایات این باب را خواستید به «بحار الأنوار» مراجعه کنید «1».

(1) - بحار الأنوار: 202 / 72.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 74

[وَعَلَامَةُ النَّفَاقِ قَلَّةُ الْمُبَالَغَةِ بِالْكَذِبِ، وَالْحِيَانَةُ، وَالْوَقَاحَةُ، وَالِدَّعْوَى بِلا مَعْنَى، وَسُخْنَةُ الْعَيْنِ، وَالسَّفَهُ، وَقَلَّةُ الْحَيَاءِ، وَاسْتِصْغَارُ الْمَعَاصِي، وَاسْتِضَاعُ أَرْبَابِ الدِّينِ، وَاسْتِخْفَافُ الْمَصَائِبِ فِي الدِّينِ، وَالْكِبَرُ، وَحُبُّ الْمَدْحِ، وَالْحَسَدُ، وَاسْتِثْنَاءُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ، وَالشَّرُّ عَلَى الْخَيْرِ، وَالْحُثُّ عَلَى النَّمِيمَةِ، وَحُبُّ اللَّهْوِ، وَمَعُونَةُ أَهْلِ الْفِسْقِ وَالْبَغْيِ، وَالتَّخَلُّفُ عَنِ الْخَيْرَاتِ، وَتَنْقُصُ أَهْلِهَا، وَاسْتِخْسَانُ مَا يَفْعَلُهُ مِنْ سُوءٍ، وَاسْتِقْبَاحُ مَا يَفْعَلُهُ غَيْرُهُ مِنْ حَسَنٍ، وَأَمْثَالُ ذَلِكَ كَثِيرَةٌ]

نشانه‌های منافق

امام به حق ناطق حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید:

برای منافق نشانه‌هایی است:

- 1- از دروغ گفتن به حق و به خلق باک ندارد.
 - 2- خائن به دین و خائن به مال و آبرو و عرض مسلمانان است.
 - 3- از حیا و شرم که نتیجه ایمان به حق و آخرت است، خالی و در انواع فسق و فجور در کمال بی حیایی و بی شرمی است.
 - 4- بدون داشتن علم و کمال و عشق و معرفت و عمل و کوشش، دارای ادعا است و خود را واجد این همه کمالات می داند، در حالی که درون و برونش از
- عرفان اسلامی، ج 9، ص: 75**
- حسینات خالی است.
 - 5- آدمی تیز چشم است، به این معنا که در تمام اموری که تجسس، مشروعیت ندارد، در مقام تجسس و پی بردن به اسرار مردم است.
 - 6- نادان و سفیه است و در امور تأملی از خود نشان نمی دهد و ادب را در هیچ برنامه ای رعایت نمی کند.
 - 7- در موقع حیا کم حیا است. فرق بین قلّت حیا و وقاحت به شدت و ضعف است، مرتبه سلب حیا و شدّت آن را وقاحت می گویند و مرتبه ضعیف او را که فی الحقیقه مقدمه وقاحت است قلّت حیا می نامند.
 - 8- گناه و معصیت را با آن همه اهمّی که در ترکش شده، سبک شمرده و انجام آن برایش آسان است.
 - 9- ارباب دین و کرامت و مردم مؤمن و مسلمان را چنانچه شایسته است ادب نمی کند و آنان را با آن همه ارزش سبک می شمارد.
 - 10- مصایب در دین را که تحمّلش دارای برترین ارزش است، سهل و سبک شمرده و سعی می کند در معرض آنها قرار نگیرد.
 - 11- متکبر است و خود را در همه امور بزرگ می شمارد.
 - 12- علاقه دارد مردم او را مدح کنند و همه جا از او ستایش نمایند.

13- دارای مرض خطرناك حسد است، آرزو می کند که نعمت های خدا از بندگان سلب شود.

14- دنیا را بر آخرت و بدی را بر خوبی ترجیح می دهد.

15- بر سخن چینی و تمامی حریص است و مصدر فتنه و فساد در بین مردم می باشد.

16- به کارهای بیهوده و لهو و لعب رغبت دارد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 76

17- مددکار اهل فسق و اهل بدعت است.

18- اهل خیر و خیرات نیست و بلکه اهل خیرات را دوست ندارد و نمی خواهد کسی به کسی احسان کند.

19- کار خود را هر چند بد باشد خوب به حساب می آورد و کار خوب دیگران را بد می داند.

شبهه این اوصاف در منافقان زیاد است و از این جهت با قاطعیت می توان گفت:

منافقین از کفار بدترند!!

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 77

[وَقَدْ وَصَفَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ، فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ. [وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ] «1»].

وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ أَيْضاً فِي صِفَتِهِمْ: [وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ* يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ* فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا] «2»].

وصف منافقان در قرآن

حضرت حق جلّ و علا در آیات متعددی اوصاف منافقین را بیان فرموده و چهره خبیث و ناپاک آنان را معرفی نموده است.

خداوند متعال فرموده:

و برخی از مردم اند که خدا را يك سويه [و بر پایه دست یابی به امور مادی] می پرستند، پس اگر خیری [چون ثروت، مقام و اولاد] به آنان برسد به آن آرامش یابند و اگر بلائی [چون بیماری، تهیدستی و محرومیت از عناوین اجتماعی] به

(1) - حج (22): 11.

(2) - بقره (2): 8 - 10.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 78

آنان برسد [از پرستش خدا] عقب گرد می کنند [و به بی دینی و ارتداد می گرایند]، دنیا و آخرت را از دست داده اند و این است همان زیان آشکار.

و نیز در وصف این نابکاران فرموده:

و گروهی از مردم [که اهل نفاق اند] می گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در حالی که آنان مؤمن نیستند. * [به گمان باطلشان] می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، ولی [این حقیقت را] درک نمی کنند. * در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 79

[وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: الْمُنَافِقُ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا فَعَلَ أَفْشَى، وَإِذَا قَالَ كَذَبَ، وَإِذَا اتَّخَمَ خَانَ، وَإِذَا رَزَقَ طَاشَ، وَإِذَا مُنِعَ غَاشَ.]

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيْضاً: مَنْ خَالَفَ سَرِيرَتَهُ عَلَانِيَتَهُ فَهُوَ مُنَافِقٌ كَائِنًا مَنْ كَانَ وَحَيْثُ كَانَ وَفِي أَيِّ زَمَانٍ كَانَ وَفِي أَيِّ زُبَّةٍ كَانَ

وصف منافقان در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

از جمله صفات منافق آن است که، هرگاه وعده کند مخالفت کند و هرگاه کاری کند بد یا خوب فاش کند و هرگاه سخن گوید دروغ گوید و هرگاه مؤمن مردم شود خیانت کند و هرگاه وسعتی در رزق بیابد در غیر راهش مصرف کند و به هنگام تنگی در پی غش و فریب مردم باشد.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر که ظاهرش با باطنش یکی نباشد منافق است، هر که باشد و هر کجا باشد و در هر زمانی که باشد و دارای هر رتبه‌ای که باشد.

این بود علایم و نشانه‌های مردم منافق و در حقیقت، اموی مسلکان و عباسی طریقان. خداوند در درجه اول همه ما را از افتادن در دام نفاق حفظ کند و در درجه بعد اسلام و مسلمانان را از شرّ این حیوانات خطرناک در امانش نگاه دارد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 80

باب

38

در بیان عقل و هوی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 83

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَاقِلُ مَنْ كَانَ ذُلُولًا عِنْدَ إِجَابَةِ الْحَقِّ، مُنْصِفًا بِقَوْلِهِ، جَمُوحًا عِنْدَ الْبَاطِلِ، خَصِيمًا بِقَوْلِهِ، يَتْرُكُ دُنْيَاهُ وَلَا يَتْرُكُ دِينَهُ.

وَدَلِيلُ الْعَاقِلِ شَيْئَانِ: صِدْقُ الْقَوْلِ وَصَوَابُ الْفِعْلِ، وَالْعَاقِلُ لَا يُحَدِّثُ بِمَا يُنْكِرُهُ الْعُقُولُ، وَلَا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَةِ، وَلَا يَدْعُ مُدَارَاةَ مَنْ ابْتُلِيَ بِهِ. وَيَكُونُ الْعِلْمُ دَلِيلَهُ فِي أَعْمَالِهِ، وَالْحِلْمُ رَفِيقَهُ فِي أَحْوَالِهِ، وَالْمَعْرِفَةُ يَقِينَهُ فِي مَذَاهِبِهِ، وَالْهُوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ وَمُخَالِفٌ لِلْحَقِّ وَقَرِينُ الْبَاطِلِ؛ وَقُوَّةُ الْهُوَى مِنَ الشَّهَوَاتِ.

وَأَصْلُ عِلَامَاتِ الْهُوَى مِنْ أَكْلِ الْحَرَامِ وَالْعُقْلَةِ عَنِ الْفَرَائِضِ وَالْأَسْتِهَانَةِ بِالسُّنَنِ وَالْحَوُضِ فِي الْمَلَاهِي.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 84

[الْعَاقِلُ مَنْ كَانَ دَلُولًا عِنْدَ إِجَابَةِ الْحَقِّ، مُنْصِيفًا بِقَوْلِهِ، جَمُوحًا عِنْدَ الْبَاطِلِ، خَصِيمًا بِقَوْلِهِ، يَتْرُكُ دُنْيَاهُ وَلَا يَتْرُكُ دِينَهُ]

صفات عاقل

درباره ماهیت عقل از نظر قرآن و روایات و بزرگان دین در جلد دوم کتاب مسائلی به رشته تحریر کشیده شد، به همین خاطر در این باب به توضیح مسئله عقل نیازی نیست، تنها اوصافی که حضرت درباره اهل عقل بیان کرده‌اند به اندازه لازم شرح داده می‌شود.

1- حق گو و حق پذیر

امام علیه السلام در قسمت اول بیان خود می‌فرماید:

عاقل کسی است که در برابر قبول حق خاضع و متواضع و در اجابت حق دارای دلی سهل و آسان و قلبی هموار باشد. سخن حق، سخنی است که با فطرت و عقل و قلب و روح و نفس و روابط سالم اجتماعی انسان با خانواده و جامعه و خلاصه با سعادت انسان در دنیا و آخرت هماهنگ باشد.

این گونه سخن جز از خدای مهربان و انبیای عظام و ائمه گرامی علیهم السلام و اولیای

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 85

خالص و شاگردان مکتب الهی که جز با حقیقت و واقعیت سر و کار ندارند به بشر نرسیده، اینان در تمام امور حیات خیرخواه و مصلحت اندیش، برای انسان بودند و حق گویی آنان نشان می‌دهد که هر نفع واقعی را برای دنیا و آخرت بشر خواسته و به هیچ ضرری در دو صحنه حیات دنیا و آخرت برای بشر علاقه نداشتند.

در اینجا لازم است به قسمتی از گفته‌های بر حق حضرت حق و انبیای الهی و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای خالص الهی اشاره شود، سپس به ارزش حق‌پذیر و دلی که در برابر حق هموار و تسلیم است توجه گردد.

سخن حق در کلام حق

کفر به طاغوت

خدای مهربان در قرآن عظیم راه رشد و هدایت را برای همه روشن نموده است.

راه رشد راه خداست، چون حضرت او عاشق انسان است و از باب عشق و محبت می‌خواهد انسان به تمام کمالات آراسته شده و از رذایل پیراسته گردد، خداوند علاقه دارد انسان با تمام هستی و وجودش به سعادت دنیا و آخرت راه یابد و از شرّ و خزی دنیا و آخرت در امان بماند، ساختمان و سازمان عقل به صورتی است که چون راه رشد را یافت به قبول آن تن می‌دهد و از راه ضلالت روی برگردانده تنفر پیدا می‌کند، این انسان است که باید اراده خویش را به زلف عقل گره بزند، تا به آنچه خداوند می‌خواهد برسد و به تعبیر دیگر، این انسان است که باید نیروی کار و عمل و فعالیت و کوشش خویش را در چهار چوب راه رشد قرار دهد، تا به سلامت دنیا و آخرت دست یابد.

آری، هر کس به عروة الوثقی حق که همان قرآن و نبوت و امامت است و تا ابد هم گسستی نیست چنگ بزند در میدان حیات برنده تمام واقعیات و نفی کننده تمام شرور شده است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 86

[قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ] «1».

مسلماً راه هدایت از گمراهی [به وسیله قرآن، پیامبر و امامان معصوم] روشن و آشکار شده است. پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد، بی تردید به محکم‌ترین دستگیره که آن را گسستن نیست، چنگ زده است؛ و خدا شنوا و داناست.

در این آیه کفر به طاغوت که مأمون بودن از لوث کفر، شرک، فسق، فجور و قسمت اعظمی از رذایل درونی است - و این واقعیت در حقیقت روح واقعی ایمان است؛ زیرا بدون کفر به طاغوت، ایمان و عشق به الله میسر نیست - به عنوان يك اصل اصیل محوری مطرح است.

تمام بدبختی‌هایی که در طول تاریخ گریبان گیر بشر بوده، علت العلل آن اتصال به طاغوت درون و برون و انفصالش از حضرت ربّ العزّه بوده و تمام دردهای درونی، فردی، خانوادگی، اجتماعی، مادی و معنوی بشر و درمانش را باید در همین دو زمینه جستجو کرد.

[فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ] «2».

پس هر که به طاغوت [که شیطان، بت و هر طغیان گری است] کفر ورزد و به خدا ایمان بیاورد.

این قسمت از آیه در حقیقت کلمه طیبه: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را که باید در تمام امور حیات درونی و برونی ظهور کند و بدون ظهورش به دست آوردن سعادت امکان

(1) - بقره (2): 256.

(2) - بقره (2): 256.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 87

ندارد، مطرح می کند، کلمه ای که محور بعثت انبیای الهی و امامت امامان علیهم السلام و خیر دنیا و آخرت است و چه سخن حقی در تمام آفرینش پر منفعت تر از این سخن است.

آری، خدا را در تمام امور محور قرار بدهید که محور قرار دادن خدا، انسان را از هر شری آزاد و بر هر خیری متصل می سازد.

تبعیت از انبیا و امامان علیهم السلام

خداوند مهربان از باب خیر و مصلحت از انسان می خواهد، به دامن انبیا و امامان علیهم السلام که معلّمان واقعی و دلسوز بشر هستند چنگ بزند و از راه آنان منحرف نگردد که انحراف از مسیر آن بزرگواران علّت شقاوت دنیا و آخرت است.

[قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُهْتَدُونَ] «1».

گفت: ای قوم من! از این فرستادگان [خدا] پیروی کنید،* از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و آنان راه یافته اند.

آراستگی به تقوا

خداوند مهربان، مردم را به تقوا یعنی آراسته شدن به فضایل و انجام واجبات و ترك محرمات امر فرموده، سه حقیقتی که اگر انسان با آنها شکل بگیرد آراسته به لباس خلافة اللّهی می گردد و با اسلام کامل زندگی کرده و با اسلام حقیقی از دنیا می رود:

(1) - یس (36): 20 - 21.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 88

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُوا إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ] «1».

ای اهل ایمان! از خدا آن گونه که شایسته پروای از اوست، پروا کنید، و نمیرید مگر در حالی که [در برابر او و فرمانها و احکامش] تسلیم باشید.

امر به معروف و نهی از منکر

پروردگار مهربان برای این که صحنه حیات ملت اسلام صحنه معروف و پاک از منکرات باشد، در درجه اول معروف و منکر را شناسانده سپس امر به معروف و در حقیقت به پا کردن معروف و نهی از منکر و در حقیقت ریشه کن کردن منکر را وظیفه واجب فرد امت اسلامی دانسته و بپا داشتن این دو حقیقت را ضامن سلامت جامعه می داند.

[وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «2».

و باید از شما گروهی باشند که [همه مردم را] به سوی خیر [اتحاد، اتفاق، الفت، برادری، مواسات و دوستی] دعوت نمایند، و به کار شایسته و پسندیده وادارند، و از کار ناپسند و زشت بازدارند؛ و اینانند که یقیناً رستگارند.

[كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ] «3».

شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت باز می دارید.

(1) - آل عمران (3): 102.

(2) - آل عمران (3): 104.

(3) - آل عمران (3): 110.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 89

احسان به پدر و مادر

خداوند مهربان مردم را تنها به پرستش و عبادت خودش دعوت می کند و سفارش می نماید به پدر و مادر احسان کنید و ذی القربی و ایام و افتادگان را رعایت کرده و با گفتار حسن با مردم روبرو شوید و نماز را به پا داشته و از ادای زکات که بسیاری از خلایق اجتماعی را پر می کند سرپا نزنید.

[لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَفِيضُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ...] «1».

و [یاد کنید] زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید، و با مردم با خوش زبانی سخن گوید، و نماز را بر پا دارید.

هجرت و جهاد

خداوند مهربان جهت حفظ دین و نشر اسلام، این فرهنگ انسان ساز و سعادتبخش دستور به مهاجرت و جهاد می دهد و هجرت و جهاد را دو عامل بسیار مهم و اساسی در حفظ قرآن و اسلام و نشر و تداوم آن می داند و در کلام پربارش مجاهد و مهاجر را شایسته رحمت حضرت حق می داند:

[إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ] «2».

(1) - بقره (2): 83.

(2) - بقره (2): 218.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 90

یقیناً کسانی که ایمان آورده، و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

صبر و نماز

خداوند سبحان به تمام بندگان جهت پیشرفت در امور الهی و انسانی و برای به ثمر رسیدن حرکات و افعال آدمی، دستور می‌دهد از مقام صبر و استقامت و ذکر و نماز یاری بجویند که صبر و ایستادگی و نماز باعث نظم و حساب در زندگی و رسیدن به اهداف عالی الهیه است:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] «1».

ای اهل ایمان از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید زیرا خدا با صابران است.

تسلیم فرهنگ حق

خدای عزیز برای آراسته شدن انسان به سلامت واقعی در تمام شؤون حیات اعم از شؤون مادی و معنوی، امر می‌کند با تمام وجود تسلیم فرهنگ حق شوید و از وساوس و تفرقه‌افکنی و دستورهای شیطان پیروی ننمایید که شیطان در هر شکلی که هست، دشمن آشکار شماست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ] «2».

(1) - بقره (2): 153.

(2) - بقره (2): 208.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 91

ای اهل ایمان! همگی در عرصه تسلیم و فرمان‌بری [از خدا] در آیید، و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

وسيله فلاح

خداوند مهربان در آیات قرآن مجید به گناهان باطنی و ظاهری اشاره می‌فرماید و هر گناهی را تیشه‌ای به ریشه انسانیت می‌داند و معاصی و خطاها را علت خزی دنیا و عذاب آخرت معرفی می‌کند و بدبختی انسان را در هر دو جهان معلول معصیت به حساب آورده، به طور قاطعانه از آدمی می‌خواهد که تقوا و خودداری از هر گناهی را پیشه خود سازد و جز با آراسته بودن به اسلام حقیقی رخت از دنیا به آخرت نکشد. خداوند بزرگ، مسئله تقوا و توسل به عنایت حق و جهاد الهی را وسیله فلاح و رستگاری دانسته و از بندگان می‌خواهد در زندگی چنین مسیری را انتخاب کنند.

[يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] «1».

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست‌آویز و وسیله‌ای [از ایمان، عمل صالح و آبروی مقربان درگاهش] برای تقرّب به سوی او بجویید؛ و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید.

صداقت، عامل منفعت

خداوند کریم، صدق و صداقت را در همه امور زندگی عامل منفعت در دنیا

(1) - مائده (5): 35.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 92

و آخرت دانسته و آراستگان به این حقیقت را اهل بهشت و رضوان الهی به حساب آورده و این واقعیت را باعث فوز عظیم می‌داند.

[قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ] «1».

خدا فرمود: این روزی است که راستان را راستی و صدقشان سود دهد. برای آنان بهشت‌هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، همیشه در آن جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود و آنان هم از خدا خشنودند؛ این است رستگاری بزرگ.

حیات دنیا و آخرت

خداوند عزیز، دنیا را جز گذرگاه چیزی نمی‌داند و از این که آن را هدف واقعی و اصلی بگیرند منع می‌نماید، آنان که آن را هدف بگیرند جز بازیچه کودکانه و هوسرانی برای آنان چیزی نیست، آنچه حقیقت دارد و همیشگی و جاودانی است سرای آخرت است و آن هم جز برای اهل تقوا میسر نیست.

[وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ هُوَ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ] «2».

و زندگی دنیا [بدون ایمان و عمل صالح] بازی و سرگرمی است، و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می‌کنند، بهتر است. آیا نمی‌اندیشید؟

(1) - مائده (5): 119.

(2) - انعام (6): 32.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 93

اعمال انسان در قیامت

آنان که در این دنیا حرکات قلب و نفس و اعضای بدن را هماهنگ دستورهای حق قرار دادند، وزن اعمالشان در قیامت سنگین و به عبارت دیگر حرکات و اعمالشان دارای ارزش واقعی است، به اندازه‌ای که بهشت و رضایت حق مزد برنامه‌های آنهاست، ولی کسانی که هماهنگ با آیات الهی عمل نکردند، زحماتشان بی‌ارزش و در جهان آخرت غرق در خسارتند، قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید:

[وَالْوِزْنُ يُوْزَنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ] «1».

میزان [سنجش اعمال] در آن روز حق است؛ پس کسانی که اعمال وزن شده آنان سنگین و با ارزش باشد، رستگارند.* و کسانی که اعمال وزن شده آنان سبک و بی‌ارزش باشد، به سبب این که همواره به آیات ما ستم می‌ورزیدند، به خود زیان زده [و سرمایه وجودشان راتباه کرده] اند.

تمام قرآن سخن حق است، بر شماس که تا پایان عمر با قرآن مجید انس داشته باشید و در برابر قول حق تسلیم و خاضع گشته تا در دنیا و آخرت به حظّ وافر و اجر عظیم و بهشت ابدی برسید.

آری، انسان عاقل به فرموده حضرت صادق علیه السلام در تمام شؤون حیات به دعوت حق پاسخ می دهد و نسبت به حق کمال تواضع و خشوع را رعایت می نماید که عمل در وجود عاقل غیر از این هیچ اقتضایی ندارد.

(1) - اعراف (7): 8-9.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 94

2- انصاف

عاقل کسی است که در برابر قول حق دارای انصاف است، گرچه حق به ضرر او باشد.

حقیقت انصاف

انصاف از بهترین صفات اهل خداست، آنان که اهل انصاف هستند، اهل عقل و دینند، منصف از بهترین بندگان خداست، منصف حلال مشکلات و رعایت کننده عدل و آراسته به حق است.

تمام مردم از دست اهل انصاف راحتند، ولی آنان که نسبت به حق و نسبت به مردم انصاف ندارند، مردمی مشکل ساز و افرادی خطرزا و موجوداتی پست و درندگانی بدطینت اند.

کسانی که در باطل خود پافشاری دارند، از مرز عقل دور و از منافع معنوی دین خدا محرومند.

انصاف در روایات

اسلام در تمام زمینه های زندگی مردم را ترغیب به انصاف نموده و رعایت این حقیقت نورانی را از بالاترین اعمال دانسته:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي آخِرِ خُطْبَتِهِ.

طُوبَى لِمَنْ طَابَ خُلُقُهُ، وَطَهَّرَتْ سَجِيَّتُهُ، وَصَلَحَتْ سِرِيرَتُهُ، وَحَسُنَتْ عِلَانِيَتُهُ،

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 95

وَأَنْفَقَ الْفَضْلَ مِنْ مَالِهِ، وَأَمْسَكَ الْفَضْلَ مِنْ قَوْلِهِ، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ «1».

از امام علی بن الحسین علیهما السلام است که پیامبر خدا در آخر سخنرانی خود می فرمود: خوشا به حال کسی که اخلاقش خوب و طبعش پاک و نهانش صالح و آشکارش نیکوست، زیادی مالش را انفاق کند و از پرگویی خودداری نماید و میان خود و مردم به انصاف قضاوت کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ يَضْمَنْ لِي أَرْبَعَةً بِأَرْبَعَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ؟

أَنْفَقَ وَلَا تَخَفَ فَقْرًا وَأَفْشِيَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ، وَاتْرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا، وَأَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: کیست که ضامن من باشد برای انجام چهار عمل در برابر چهار خانه در بهشت؟

انفاق کن و از نداری مترس، سلام را در جهان آشکار کن، نزاع و جدال را ترك کن گرچه حق با تو باشد، میان خود و مردم به انصاف قضاوت کن.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَلَامٍ لَهُ: أَلَا إِنَّهُ مَنْ يُنْصِفُ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا عِزًّا «3».

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن کلامی از خود فرمود: بدانید هر کس مردم را نسبت به خود انصاف دهد، خداوند او را عزت بخشد.

(1) - الکافی: 2/ 144، باب الإنصاف والعدل، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 15/ 284، باب 34، حدیث 20528.

(2) - الکافی: 2/ 144، باب الإنصاف والعدل، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 72/ 30، باب 35، حدیث 23.

(3) - الکافی: 2/ 144، باب الإنصاف والعدل، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 15/ 283، باب 34، حدیث 20525.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 96

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فِي حَدِيثٍ لَهُ: أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِأَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ؟

فَذَكِّرْ ثَلَاثَةً أَشْيَاءَ أَوَّلُهَا: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ «1».

امام صادق علیه السلام در گفتاری از خود فرمودند: شما را به شدیدترین برنامه‌ای که خداوند بر بندگان واجب فرموده خبر دهم، سه چیز را ذکر کردند اول آن این بود که بین خود و مردم انصاف بده.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، وَمُوَاسَاةُ الْآخِ فِي اللَّهِ، وَذِكْرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: آقای همه اعمال حق دادن به مردم و همدردی با برادر دینی در راه خدا و یاد حق در همه حال است.

انصاف عدی بن حاتم

عدی از با وفاترین یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و از عاشقان دلباخته آن حضرت بود.

عدی به دست پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و در جمل و صفین و نهروان در رکاب امام علی علیه السلام برای اعتلای کلمه حق جنگید و در جمل يك چشمش را در راه خدا از دست داد.

زمانی بین او و معاویه ملاقات دست داد، معاویه به او گفت: فرزندان چه شدند؟ گفت: همه آنها در رکاب علی شهید شدند. معاویه گفت: علی در حق تو انصاف روا نداشت که فرزندانش زنده ماندند، ولی فرزندان تو در رکابش کشته

(1) - الکافی: 2/ 145، باب الإنصاف والعدل، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 34/ 72، باب 35، حدیث 27.

(2) - الکافی: 2/ 145، باب الإنصاف والعدل، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 15/ 283، باب 34، حدیث 20524.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 97

شدند. عدی گفت: آه که من انصاف را در حق علی رعایت نکردم که او در محراب عبادت شهید شد و من هنوز زنده‌ام!!

معاویه گفت: بدان که هنوز قطره‌ای از خون عثمان باقی است و آن قطره خونخواهی نشود مگر به خون شریفی از اشراف یمن.

عدی گفت: سوگند به خدای، آن دل‌ها که از خشم و غضب نسبت به تو آکنده بود هنوز در سینه‌های ماست و آن شمشیرها که با آن‌ها با تو می‌جنگیدیم اکنون بر دوش‌های ماست، اگر قدمی از طریق خدیعت به ما نزدیک شوی قدمی برای ریشه کن کردن شرّ به تو نزدیک شویم، دانسته باش که قطع حلقوم و سكرات مرگ بر ما آسان‌تر است از این که سخن ناهموار در حق محبوبمان علی بشنویم «1».

قاضی محکمه و انصاف

در عصر معتضد عباسی مأمور بیت المال از دنیا رفت و قرض بسیاری از خود به جا گذاشت، در حدی که تمام ما ترك میت به تمام قرض‌هایش فراگیر نبود!

معتضد، عبدالله سلیمان را نزد ابو حازم قاضی فرستاد که خلیفه چهل هزار دینار از مأمور طلبکار است، طلبش را از ماترك عنایت کن.

عبدالله پیام معتضد را به ابوحازم رساند، ابوحازم به فکر فرو رفت، سپس سر برداشت و گفت: تأدیه این چهل هزار دینار به يك نفر کمال بی‌انصافی است، خلیفه هم یکی از طلب کارهاست باید دید چه مقدار به او می‌رسد، انصاف آن است که ما ترك بین تمام طلبکارها به نسبت تقسیم شود، عبدالله متحیر شد و به قاضی گفت: خونت را هدر منما.

(1) - مجالس المؤمنین: 1/ 246.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 98

قاضی گفت: من از طریق انصاف دوری نکنم و راه خطا نپیمایم، عبدالله نزد معتضد آمد و جریان را بیان کرد، معتضد قدری فکر کرد، سپس گفت: ابوحازم راست گفته است که من هم یکی از طلبکارانم، او انصاف داده من نیز از طریق انصاف بیرون بروم. چقدر عالی است انسان متّصف به اوصاف حمیده باشد و وجودش چون آفتاب بدرخشد و برای دوست و دشمن منبع خیر و برکت و احسان و فضیلت گردد، سعادت دنیا و آخرت از این راه قابل تأمین است و بس.

بعضی از انسان‌ها جز شکم و شهوت و غیر جمع مال و ثروت همتی ندارند، سود اینان برای جامعه انسانی از حیوانات هم کمتر است و بلکه سودی ندارند.

انسان باید سعی کند هماهنگ با واقعیت‌های الهی زندگی کند، ظاهر و باطن خویش را آراسته دارد و در پی رشد و کمال سر از تن نشناسد و راهی، جز راه حقیقت و درستی نیپیماید.

سعدی می‌گوید:

نظر خدای بینان ز سر هوا نباشد	سفر نیازمندان ز ره خطا نباشد
همه وقت عارفان را نظر است و دیگران را	نظری معاف دارند و دیگر روا نباشد
به نسیم صبح باید که نبات زنده گردد	که جماد مردگان را خبر از صبا نباشد
اگر سعادتی هست که زنده دل بمیری	به حیاتی اوفتادی که دگر فنا نباشد
اگر اهل معرفت را چون استخوان بسوزد	چو دفش به هیچ سختی خبر از قفا نباشد
نه رفیق مهربان است و حریف سخت پیمان	که به روز تیرباران سپر بلا نباشد
تو در آینه نگر کن که چه دلبری و زیبا	چو تو خویشتن ببینی نگهت به ما نباشد
تو گمان مبر که سعدی به جفا ملول گردد	که گرش تو بی جنایت بکشی جفا نباشد

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 99

3- مقاومت عاقل در برابر باطل

امام صادق علیه السلام در دنباله گفتار پر فروغ خود می‌فرماید:

علامت دیگر عاقل این است که در برابر باطل وجودی سرکش و سربیش و با گفتارش دشمنی خویش را با باطل آشکار می‌کند و حاضر است دنیای خود را در هر موقعیتی که باشد از دست بگذارد ولی دینش را به هیچ قیمتی رها نمی‌کند.

عاقل در برابر مال باطل، قول باطل، شخص باطل، مکتب باطل و خلاصه هر باطلی با تمام وجود می‌ایستد و برای محو باطل در هر لباسی که هست سری پرشور از مبارزه دارد و به هر قیمتی که باشد عملاً و قولاً در برابر باطل ایستادگی کرده و دینش را به دنیایش نخواهد فروخت.

مقاومت ابن سگیت در برابر باطل

ابن سگیت دانشمندی بزرگ و شجاع شیعه معاصر متوکل عباسی است، متوکل از جانیان و بیرحمان بنام روزگار است. متوکل به وقت مستی و شرابخواری کارهای بسیار زشتی انجام می‌داد، از جمله شیر گرسنه‌ای را به جان بی‌گناهی می‌انداخت و گاهی مار خطرناکی را در آستین افراد جای می‌داد و بسیاری از اوقات کوزه و سبوه‌ای پر عقرب به گفته او در مجلسش می‌شکستند تا عقرب‌ها به جان مردم بیفتند!!

ابن سگیت از ائمه شعر و ادب و نحو و لغت و حامل لوای علوم غریبه و از ثقات و افاضل امامیه بغداد و مورد تصدیق و توثیق علمای رجال و ارباب سیر و با خبر از علوم قرآنی و از شاگردان فراء و ابن الاعرابی و ابو عمرو شیبانی بود.

دارای چهارده تألیف در علوم مختلفه است، او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 100

شدیداً عشق می‌ورزید و از خواص اصحاب حضرت جواد و هادی علیهما السلام بود.

يك روز متوكل از او پرسید: دو فرزند مرا بیشتر می‌پسندی یا حسن و حسین و فاطمه را؟!

ابن سگیت در برابر این موجود باطل و باطل‌گویش با کمال شجاعت و به خاطر حفظ دینش فریاد زد: قنبر، غلام علی نزد من از تو و پسرانت افضل است، متوکل دستور داد زبان از پس حلقش بیرون کشند و غلامان وی را زیر پای خود لگدمال نمایند.

او پس از تحمل این مصیبت به رضوان الهی واصل شد و درس حفظ دین را گرچه به قیمت از دست رفتن دنیا تمام شود برای روزگار به یادگار گذاشت «1».

فیضی شاعر و مفسر بزرگ اسلامی سرزمین هند می گوید:

جنون عشق کجا نشئه شراب کجا	حریف باده کجا عاشق خراب کجا
طپیدن تو کجا رفت و اضطراب کجا	رسید یار و من افتاده ناتوان ای دل
شب فراق کجا و خیال خواب کجا	شب از فراق تو خوابم برد خیال است این
که دل کجا شد و طاقت کجا و تاب کجا	به دور عشق تو ای دلریا نمی دانم
فروغ شمع کجا خانه خراب کجا	خوش است غمکده ام درگرفته ز آتش آه

(1) - ریحانة الادب: 373 / 5.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 101

سبوی باده کجا شیشه گلاب کجا	مجوی گرمی عشق از دم فسرده دلان
سفال تیره کجا جام آفتاب کجا	طمع مدار زحاسد فروغ دل فیضی

کسی چه می داند ارزش دین چه اندازه است؟ عاقل به این معنا توجه دارد که گوهر دین حقیقی است که برای رسیدنش به دست بشر، صد و بیست و چهار هزار پیامبر مبعوث به رسالت شده و دوازده امام معصوم در کنارش منصوب به ولایت گشته و میلیون ها نفر در راه حفظش تبعید شده یا به زندان رفته یا در راه خدا شربت شهادت نوشیدند و هزاران هزار فقیه و حکیم و عارف و فیلسوف و خطیب و مفسر تا پای جان برای تداومش زحمت کشیده اند، چگونه می توان

این گوهر گرانها را در مقابل اهل باطل برای حفظ چند روزه دنیا معامله کرد، آری، اهل عقل در برابر باطل سرسختند و با عمل و گفتار خود با باطل می‌جنگند و دین و ایمان خویش را با دنیای گذرا معامله نمی‌کنند.

افشاگری شجاعانه طرمّاح علیه باطل

پس از حادثه جمل که در بیابان‌های بصره بین سپاه حضرت علی علیه السلام و آتش افروزان داخلی اتفاق افتاد و در پی آن طلحه و زبیر کشته شدند و عاقبت پیروزی نصیب حق شد، پسر ابو سفیان که نمونه کاملی از عناد و نفاق و پلیدی و کفر بود و در برابر امیرمؤمنان شورش داشت، نامه‌ای خطاب به امام علی علیه السلام به مضمون زیر نوشت:

ای پسر ابوطالب! به راهی رفتی که به زیان توست و آنچه را که به سود تو بود رها کردی و با کتاب و سنت رفتار صحیحی نداشتی و کار را به جایی رساندی که با

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 102

صحابه پیامبر، طلحه و زبیر آن چنان کردی، به خدا قسم تیری به سویت پرتاب کنم که نه آب آن را فرو نشاند و نه باد برطرف سازد، چون تیر برسد به هدف اصابت کند و چون در هدف قرار گیرد به خوبی کارگر افتد و چون کارگر شود شعله‌ور گردد، فریفته یاران و لشکریان خود مباش و آماده جنگ شو، من با سپاهی در برابر قرار گیرم که تاب دیدارش را نداری!

چون این نامه به جناب مولا رسید، در پاسخش چنین نوشت: این نامه‌ای است از بنده خدا علی بن ابی طالب برادر رسول خدا و پسر عم و جانشین و غسل دهنده و کفن کننده او و ادا کننده قرضش و داماد و پدر فرزندانش حسن و حسین که برای معاویه می‌فرستد.

ای معاویه! من همانم که در جنگ بدر خویشان بت‌پرست و جانی تو را به دیار عدم فرستادم و عمو و دایی و جد مادری و برادرت را به قتل رساندم، با آن شمشیر که آن‌ها را کشتم و هم اکنون در دست من است، امروز هم مانند روزی که پیامبر آن را به دستم داد قوی دل و نیرومندم و با یاری خدا هم آغوش پیروزی.

به خدا قسم! من مانند شما هیچ‌گاه پرستش بت نکردم و چیزی را از اسلام و کسی را بر پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله برتر ندانستم و شمشیری جز آن که پیغمبر به من داد انتخاب نکردم، پس نیک بیندیش و هر چه خواهی کن، من به

خوبی می‌دانم که شیطان بر تو چیره گشته و دستخوش نادانی و سرکشی شده‌ای، درود بر آن کس که از حقیقت پیروی کند و در اندیشه عواقب وخیم باشد.

حضرت مَهر فرمود و به یکی از یاران خود به نام طرمّاح تسلیم کرد که رهسپار شام شود و آن را شخصاً به دست معاویه دهد.

طرمّاح بن عدی قوی هیکل و بلند بالا و سخنور بود، از پیشگاه حضرت امیرمؤمنان علیه السلام رخصت طلبید و بر شتر خود سوار شد، آن گاه راه شام را پیش

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 103

گرفت و با سرعت بر آمد تا وارد شام شد و يك راست به ملاقات معاویه رفت.

دربان از وی پرسید: کیستی و کجایی و که را می‌خواهی؟ طرمّاح گفت: با یاران نزدیک معاویه ابوالاعور اسلمی و ابوهریره و عمرو عاص و مروان حکم کار دارم.

دربان گفت: اینان در باب الخضر می‌باشند، طرمّاح برای دیدار آنها به باب الخضر رفت، چون نامبردگان طرمّاح را با هیکل درشت و اندام بلند دیدند با خود گفتند: خوب است که این مرد را طلبیده لحظه‌ای را به گفتگو و مزاح و تفریح بگذرانیم، همین که طرمّاح به نزدیک آنها رسید، پرسیدند: ای اعرابی! آیا از آسمان‌ها خبری نزد تو هست که به اطلاع ما برسانی؟

طرمّاح گفت: آری، بی‌خبر نیستم، خداوند حاکم بر آسمان است و فرشته مرگ در هوا و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از قفا می‌آید، پس ای مردم بدبخت! منتظر بلایی باشید که هم اکنون بر سرتان فرود می‌آید.

گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد آزاد مردی پاك و پاکیزه سرشت، نیکو خصال و با ایمان.

گفتند: با که کار داری؟ گفت: می‌خواهم با این بدگه‌ری که شما او را پیشوای خود می‌دانید ملاقات کنم.

حضار دانستند که وی فرستاده امیرمؤمنان علیه السلام است، از این رو گفتند: ای اعرابی! امیر ما معاویه با اطرافیان خود سرگرم مشورت در امور مملکت است و امروز نمی‌توانی به حضور او باریابی.

گفت: خاك بر سر او كنند، او را با رسيدگي به امور مسلمانان چه كار؟ در آن وقت حضار، نامه‌ای به معاويه نوشتند كه قاصدي سخنور و حاضر جواب از كوفه آمده و از طرف علي بن ابيطالب حامل پيامي است براي تو، به هوش باش كه در جواب او چه خواهي گفت؟ آن گاه طرمّاح را از شتر فرود آوردند و در مجلس خود

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 104

جای دادند تا از معاويه خبر برسد.

چون نامه به معاويه رسيد و از موضوع مطلع شد، فرزندش يزيد را خواست و دستور داد مجلسی را بپرايد و آنچه لازمه شوكت و حشمت دربار يك سلطان مقتدر است فراهم كند.

يزيد بن معاويه صدای گوش خراش داشت و روی بينی و چهره‌اش علامت زخمی بود، چون مجلس آراسته گردید، طرمّاح را بار دادند تا به مجلس در آيد.

چون به در كاخ رسيد و دید تمام كاركنان لباس سیاه به تن كرده‌اند گفت: این‌ها كيستند كه مثل موگلين جهنم در تنگنای راه دوزخ می‌باشند؟ و چون چشمش به يزيد افتاد، گویی او را شناخت، به همین جهت گفت: این تیره بخت، كردن كلفت بينی بریده كيست؟

كاركنان كاخ گفتند: ای اعرابی! ساكت باش، این يزيد شاهزاده ماست.

گفت: يزيد كيست؟ خداوند روزی او را زياد نگرداند و اميد او را از همه جا قطع كند، ای وای كه او و پدرش روزی مطرود اسلام بودند، ولی امروز بر تخت سلطنت نشسته‌اند.

چون يزيد این سخنان را از طرمّاح شنيد، چنان در خشم شد كه خواست او را به قتل برساند، ولی چون از پدرش معاويه اجازه نداشت خشم خود را فرو خورد و گفت: ای اعرابی! حاجت خود را بگو. معاويه به من دستور داده حاجت تو را برآورم.

گفت: حاجت من این است كه معاويه از منصب خود دست بردارد و خلافت را به کسی كه شايسته آن است واگذار كند.

یزید گفت: این حرف‌ها سودی ندارد، حاجت خود را بگو، گفت: حاجت من آن است که معاویه را ملاقات کنم و پیام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به او ابلاغ کنم.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 105

ناچار او را به مجلس معاویه درآوردند، طرمّاح با نعلین وارد مجلس شد و کنار در نشست، گفتند: نعلین خود را از پا بیرون آور، گفت: مگر اینجا سرزمین مقدس است که مانند موسی نعلین از پا درآورم!!

سپس رو به معاویه کرد و گفت: ای امیر گناهکار اسلام! عمروعاص که سمت مشاورت معاویه را داشت گفت: ای اعرابی! معاویه را امیر گناهکار و بزهکار خواندی و امیرالمؤمنین نگفتی؟

گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مؤمنان ما هستیم، چه کسی معاویه را امیر ما نموده؟!

معاویه با خونسردی مخصوص به خود گفت: ای اعرابی! چه پیامی برای من آورده‌ای؟

گفت: نامه مختومی از جانب امام معصومی آورده‌ام، گفت: آن را به من بده، گفت: نمی‌خواهم قدم روی فرش‌های تو بگذارم، معاویه گفت: به وزیر من عمرو عاص تسلیم کن تا به دست من بدهد، گفت: نه نه نمی‌دهم؛ زیرا او وزیر پادشاه ظالم خائن است.

گفت: به فرزندم یزید بسپار تا به من تسلیم کند، گفت: ما که از شیطان خشنود نیستیم چگونه می‌توانیم به فرزندش دلخوش باشیم.

معاویه گفت: غلام خاص من پهلوی تو ایستاده است، نامه را به او بده تا به من برساند، گفت: این غلام را با پول حرام خریده‌ای و به کار حرام واداشته‌ای، به او هم نمی‌دهم.

معاویه سرگردان شده گفت: پس چگونه این نامه باید به دست من برسد؟

گفت: باید از جای خویش برخیزی و بدون رنجش با دست خود از من بگیری؛ زیرا این نامه مردی کریم و از آقایی دانا و دانشمندی بردبار است که نسبت به

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 106

مؤمنان رؤوف و مهربان است.

معاویه ناچار از جای برخاست و نامه را از وی گرفت و خواند، سپس طرمّاح را مخاطب ساخت و گفت: علی را در چه حالی وداع نمودی؟

گفت: در حالی که مانند ماه شب چهارده بود و یارانش هم چون ستارگان فروزان اطرافش را گرفته بودند، یارانی که هرگاه آنان را به کاری فرمان دهد بر یکدیگر پیشی گیرند و چنانچه از چیزی نمی‌کند همگی دوری کنند.

ای معاویه! علی مردی دلاور و سروری برومند است، با هر سپاهی که روبرو شود آن را درهم شکند و طومارش را در هم پیچد و با هر دلیری که مواجه گردد او را به خاک هلاک افکند و به دیار نیستی فرستد و اگر دشمنی ببیند طعمه شمشیر آبدار خویش سازد، معاویه گفت: حسن و حسین فرزندان علی در چه حالی بودند؟

گفت: آنها دو جوان پاکیزه و پاک‌سرشت، نیکو خصلت و سالم و دو آقای پاک دامن و دانا و دانشمند عاقل هستند که سعی در اصلاح امور دنیا و آخرت مسلمانان دارند.

معاویه سر به زیر انداخت و لحظه‌ای به فکر فرو رفت و گفت: ای اعرابی! راستی تو مرد سخنوری هستی، گفت: ای معاویه! اگر به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شوی، سخنوران زبان آور خیلی بهتر از من خواهی دید و مردانی می‌بینی که در پیشانی آنها آثار سجود نمایان است، در عین حال همین که آتش جنگ شعله‌ور شود، خویش را در آن آتش اندازند و سخت قوی دل باشند، شب‌ها تا صبح نمازگزارند و روزها روزه بدارند و هیچگاه در راه خدا مورد ملامت واقع نمی‌شوند، ای معاویه! اگر آنها را ببینی در گرداب مرگ فرو روی و راه نجات نیابی آری، ای معاویه:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 107

این شرابی است که بی‌واهمه در شیشه ماست

حرف حق گفتن و بر دار شدن پیشه ماست

ساختن چاره ما سوختن اندیشه ماست

تا که پروانه آن شمع شب افروز شدیم

آن که با سنگ بسازد به جهان شیشه ماست

دل ما با دل او الفت دیرین دارد

ساعتی نیست که فارغ زخیالت باشیم
 روی و موی تو شب و روز در اندیشه ماست

مکن اندیشه زدل سنگی اغیار ای دل
 کانچه بر سنگ اثر بخش بود تیشه ماست

رنجی این جان و سر ما و حقیقت گویی
 حرف حق گفتن و بر دار شدن پیشه ماست

«1»

در این هنگام عمروعاص آهسته به معاویه گفت: اگر این مرد عرب را مورد نوازش و عطا قرار دهی، بلند نظری تو را به بهترین وجه شرح خواهد داد.

معاویه گفت: ای اعرابی! اگر چیزی به تو بدهم از من قبول می کنی؟ گفت: من که می خواهم جان تو را از کالبدت درآورم چگونه عطای تو را نگیرم، معاویه دستور داد ده هزار درهم به او بدهند و گفت: اگر کم است بگو تا افزون کنم.

گفت: دستور بده بیشتر بدهند؛ زیرا که تو از مال پدرت نمی دهی، معاویه گفت: ده هزار درهم دیگر بر آن افزودند.

طرماس گفت: ای معاویه! دستور ده تا ده هزار درهم دیگر اضافه کنند تا سی

(1) - ادیب نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 108

هزار درهم گردد؛ زیرا که خداوند يك و يكتاست و يك را دوست می دارد.

معاویه دستور داد چنین کنند، ولی طرماس هر چه انتظار کشید از درهم خبری نشد، از این رو گفت: ای پادشاه! با این مقامی که داری مرا مسخره می کنی؟ گفت:

چطور؟ گفت: برای این که گفتم عطایی به من بدهند که نه تو و نه من آن را نمی بینیم، تو گویی بادی بود از فراز کوهی وزید.

معاویه دستور داد عطای او را حاضر کردند و به وی تسلیم نمودند و سپس ساکت نشست، در این وقت عمروعاص گفت: ای اعرابی! جایزه امیرالمؤمنین را چگونه می بینی؟

طرماح گفت: این مال مسلمانان است و مربوط به معاویه نیست و از خزینه الهی است که نصیب یکی از بندگان خدا شده است. در این موقع معاویه گفت: این مرد عرب، دینار را در نظر من تاریک ساخت، آن گاه کاتب را طلبید و جواب نامه حضرت را دستور داد چنین بنویسد:

لشگری از شام به جنگ تو می فرستم که ابتدای آن کوفه و انتهایش به ساحل دریا برسد، هزار شتر با این لشگر خواهم فرستاد که بار آنها خردل و به عدد هر خردلی هزار مرد جنگجو باشد.

طرماح گفت: ای معاویه! علی را به جنگ تهدید می کنی؟ آیا مرغابی را به آب می ترسانی؟ به خدا قسم امیرمؤمنان خروس بزرگی دارد که تمام این دانه ها را که گفتی به آسانی برمی چیند و در چینه دان انباشته کند، معاویه گفت: به خدا قسم راست می گوید، او مالك اشتر است.

سرانجام طرماح جواب نامه را گرفت و پولها را برداشت و به جانب کوفه شتافت، بعد از رفتن او معاویه به اطرافیان خود گفت: اگر من آنچه را دارم به شما بدهم يك دهم خدمتی را که این عرب بیابانی به علی نمود نخواهید کرد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 109

عمروعاص گفت: آری، اگر آن فضیلت و نسبتی که علی با پیغمبر دارد تو هم می داشتی ما به مراتب بیش از این عرب برای تو فداکاری می نمودیم.

معاویه گفت: خداوند دهن تو را بشکند و لب هایت را پاره کند، به خدا قسم این حرف تو برای من گران تر از سخنان آن عرب است و از شنیدن آن دنیا بر من تنگ شد «1».

(1) - بحار الأنوار: 289 / 33، باب 20، حدیث 550.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 110

[وَدَلِيلُ الْعَاقِلِ شَيْئَانِ: صِدْقُ الْقَوْلِ وَصَوَابُ الْفِعْلِ، وَالْعَاقِلُ لَا يُحَدِّثُ بِمَا يُنْكِرُهُ الْعُقُولُ، وَلَا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَةِ، وَلَا يَدْعُ مُدَارَاةَ مَنْ ابْتُلِيَ بِهِ، وَيَكُونُ الْعِلْمُ دَلِيلَهُ فِي أَعْمَالِهِ، وَالْحِلْمُ رَفِيقَهُ فِي أَحْوَالِهِ، وَالْمَعْرِفَةُ يَقِينَهُ فِي مَذَاهِبِهِ]

نشانه‌های عاقل

نشانه شخص عاقل دو حقیقت است:

راستگویی و درست‌کرداری.

و عاقل سخنی نمی‌گوید که در پیشگاه عقل منکر و مردود افتد و کاری نمی‌کند که در معرض تهمت قرار بگیرد و مدارای با افراد ناباب و ناجور را از دست نمی‌دهد.

عاقل پیوسته در کنار روشنائی علم حرکت می‌کند و در تمام احوال حلم را قرین و رفیق خود می‌دهد و در مسئله مذهب و سلوك و سیر و عمل از روی معرفت و بینش قدم برمی‌دارد.

سودمندترین قوم برای انسان قوم با معرفت است، از برکت روشنائی معرفت، منافع حقیقی و مضار واقعی تمیز داده می‌شود.

بعثت انبیا و تجلی کتب آسمانی در حیات انسانی و امامت امامان علیهم السلام، محض تحقق معرفت در زندگی انسان بود.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 111

به غفلت و نادانی زیستن، ره سپردن به سوی ایجاد مشکلات در دنیا و قدم برداشتن به سوی دوزخ در جهان آخرت است.

اگر همه اهل دنیا اهل معرفت بودند، این همه مشکلات و رنج‌ها و ناامنی‌ها، نادرستی‌ها و نامردمی‌ها، فرزندان آدم را دچار تلخکامی نمی‌کرد.

شکوه کارل از بی‌معرفی انسان

کارل که از دانشمندان به نام غرب است از بی‌معرفی انسان نسبت به حقایق و واقعیت‌های زندگی و شخصیت والای انسانی در کتاب «انسان موجود ناشناخته» این چنین شکوه می‌کند:

به طور خلاصه، علوم مواد بی‌جان، ترقیات وسیع و پیشرفت‌های پر دامنه‌ای کرده‌اند، در حالی که علوم موجودات زنده هنوز در مراحل مقدماتی باقی مانده‌اند.

عقب افتادگی بیولوژی معلول شرایط خاص زندگی گذشتگان و پیچدگی و دشواری فهم کیفیات زندگی و ساختمان خاص فکر آدمی است که به ساختمان‌های مکانیک و انتزاعات ریاضی اقبال می‌کند.

استفاده عملی از اکتشافات علمی در زندگی روزانه، وضع دنیای مادی و روانی ما را به کلی دگرگون ساخته و این تحولات در موجودیت ما نفوذ عمیقی کرده است.

بدین جهت برای ما زیان‌بخش گشته که بدون توجه به احتیاجات حقیقی آدمی به کار رفته است.

علوم مکانیک و شیمی و فیزیک به علت جهل ما از خود، توانسته‌اند به طور اتفاقی اصول قدیمی زندگی ما را دگرگون کند.

در صورتی که بایستی انسان مقیاس هر چیز قرار گرفته باشد، عملاً او در دنیایی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 112

که ایجاد کرده است بیگانه به نظر می‌رسد، چون نتوانسته آن را در خور خود بسازد، بدان جهت که طبیعت خود را نشناخته است.

بنابراین سبقت زیاد و بی‌تناسب علوم مادی بر علوم زیستی را باید یکی از حوادث ناگوار تاریخ بشریت دانست!!

محیطی که به کمک فکر و اکتشافات علمی ما ایجاد شده است و با قد و شکل ما تناسبی ندارد و به ما نمی‌آید.

در آن تیره بختیم و اخلاقاً تحلیل می‌رویم، محققاً جماعات و ملکی که تمدن صنعتی در آن‌ها به اوج کمال خود رسیده است زودتر مضمحل می‌شوند و بازگشت آنان به سوی بربریت آسان‌تر انجام می‌گیرد؛ زیرا بدون دفاع در برابر محیط نامساعدی که علم برای آنان ایجاد کرده است زندگی می‌کنند.

در حقیقت تمدن امروزی ما نیز مانند اسلاف خود، به خاطر دلایلی که هنوز به خوبی نمی‌شناسیم محیطی ایجاد کرده است که ادامه زندگی در آن غیر ممکن می‌نماید، اضطراب و تیره‌روزی ساکنان شهرهای بزرگ، معلول تشکیلات سیاسی و

اقتصادی و اجتماعی و مخصوصاً انحطاط شخصی آنهاست و در واقع قربانی عقب افتادگی علوم زیستی از علوم مادی گشته‌اند.

این بود نظر يك دانشمند غربی درباره انسان‌هایی که از معرفت نسبت به شخصیت خود و راه صحیح زندگی، تهی هستند.

انسان اگر به خدا برگردد و دست به دامن وحی بزند و به حلال و حرام حق و مسائل عالی اخلاقی و عملی آشنا شود، موجود با معرفتی گشته و از زندگی خویش بهره‌دنیایی و آخرتی خواهد برد که معرفت، ریشه سعادت دارین و منشأ خوشبختی و بهروزی در تمام زوایای حیات است.

اهل معرفت، حضرت حق جل و علا را همه‌کاره و مالک و ربّ الارباب دانند

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 113

و جز به آن جناب و شؤن آن محبوب ازل و ابد نظر نداشته و دل نبندند.

اهل معرفت، دنیا را سرای فانی و آخرت را خانه باقی و ابدی دانند و خویش را مسافری برای رسیدن به مقام لقا و وصل خوانند.

اهل معرفت، دین و تعلیمات پر فروغ انبیا و امامان علیهم السلام را از هر چیزی بالاتر دانسته و تمام سعی آنان بر این است که هماهنگ با حقایق، زندگی کنند.

اهل معرفت، دل را خانه دلدار حقیقی می‌دانند و خود را جز مملوکی مطیع در کف مالکی مهربان و سعادت‌خواه نمی‌بینند.

اهل معرفت، سعی دارند به هیچ شری آلوده نگردند و از هیچ خیری غافل نمانند که عبادت اهل معرفت رعایت حق حضرت حق و حقوق مردم است.

اهل معرفت، آراسته به فضایل و پیراسته از رذایل و منور به نور عشق و محقق به حقیقت و مجسمه فضیلت و منبع جود و سخاوت و مظهر لطف و کرامتند.

اینان از دنیا برای آخرت توشه برمی دارند و از روز و شب کسب کمال می نمایند، و برای مردم چراغ هدایت و نور طریقند.

اهل معرفت، شمع شبستان حیات، ظهور دهنده برکات و قاری آیات و عامل به واقعیت ها و در يك کلمه عاشق حضرت یارند و این حرکت در مسیر این عشق را تا رسیدن به مقام قرب با هیچ چیز معامله نمی کنند.

عارف عاشق، شیخ بهایی در این زمینه می گوید:

گفتم ای دل ز یار چشم بیوش	گفت پندم ده که ندهم گوش
تا گشود دست گل نقاب از رخ	کی شود بلبل از فغان خاموش

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 114

روز و شب با خیال شیرینش	دل زار است دست در آغوش
همه دار و ندار من عشق است	او شه و من گدای خانه به دوش
دوش در خواب روی زیبایش	دیدم ای کاش هر شبم بُد دوش
دیدم آن طلعتی که در حسنش	نفس کل بود و عقل کل مدهوش

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 115

[وَالْهَوَىٰ عَدُوُّ الْعَقْلِ وَمُخَالَفٌ لِلْحَقِّ وَقَرِينُ الْبَاطِلِ؛ وَقُوَّةُ الْهَوَىٰ مِنَ الشَّهَوَاتِ. وَاصْلُ عِلَامَاتِ الْهَوَىٰ مِنْ أَكْلِ الْحَرَامِ وَالْعُقْلَةِ عَنِ الْفَرَائِضِ وَالْإِسْتِهَانَةِ بِالسُّنَنِ وَالْخَوْضِ فِي الْمَلَاهِي]

هوا، دشمن عقل

امام صادق علیه السلام در پایان این فصل می‌فرماید:

عقل با تمام منفعتی که برای دنیا و آخرت انسان دارد، در برابر دشمنی چون هواست.

هوا مجموعه امیال و غرایز و خواسته‌ها و شهواتی است که از حدود طبیعی و شرعی خارج است.

هوا در وجود انسان به طور صد در صد مخالف حق است و همنشین باطل، قدرت و قوت هوا ناشی از شهوت‌هاست، یعنی از خواسته‌هایی که جانب حق در آن رعایت نشده و حلال و حرام در آن ملحوظ نگشته است.

عوامل پیدایش هوای نفس

سبب پیدایش هوا سه چیز است:

1- خوردن مال حرام.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 116

2- مسامحه و غفلت از واجبات بدنی، مالی و روحی و سبک انگاشتن سنن الهی.

3- فرو رفتن در ملامهی و مناهی و کارهای بیهوده.

انسان اگر با توجه به آیات حق به دنیا و اهل دنیا بنگرد، به این نتیجه می‌رسد که دنیا برای انسان، خانه به دست آوردن کمال و اهل دنیا هم بندگان و عباد حضرت حقند، باید دنیا را سرمایه کمال و رشد قرار داد و برای مخلوق خدا هم منبع خیر و برکت بود.

با این دید، انسان نه گرفتار مال حرام می‌شود، نه از فرایض و سنن غافل می‌ماند، نه دچار خوض در ملامهی و مناهی می‌شود.

آیا دنیای از دست رفتنی ارزش دارد که به حرام نزد انسان جمع شود و به خاطر آن فرایض و سنن ترك شود و برای لذت بردن از آن، آدمی دچار محرمات الهی و امور ناپسند شود؟!

چهره‌های درخشان مبارزه با هوای نفس

بازگو کردن حیات پاک اولیای الهی و عاشقان صادق حق که پاکی در زندگی و نورانیت باطن را از طریق مبارزه با هوا به دست آوردند فرصت و مجال بسیار وسیع لازم دارد و در این باب کتاب‌های مستقلى باید نوشت ولی از باب این که:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید «1»

تا جایی که امکان باشد به نمونه‌هایی اشاره می‌رود، باشد که توجه در زندگی این پاک‌مردان پاک باخته درسی برای زندگی ما باشد.

(1) - مولوی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 117

آخوند ملا ابراهیم نجم آبادی

حضرت آخوند، از نجم آباد بدون این که کسی او را بشناسد به تهران آمده و از طلبه‌ای ساکن در یکی از حجره‌های مدرسه می‌پرسد: هم حجره می‌خواهی؟

آن مرد که ظاهری بی‌پیرایه و افتاده‌وار می‌دید، گمان آن که با فردی از بزرگان علما روبروست نبرده، گفت: اگر کسی باشد که به خدمت حجره مدد نموده، سبب آلودگی و فراغت من گردد خواهم ساخت! آخوند به فروتنی و خاموشی مثل يك نفر خادم به کار پرداخت و دو هم حجره با يك دیگر روز و شب می‌گذاشتند به حدی که تازه وارد از حد دانش و مایه مصاحب خود آگاه و دیگری بی‌خبر بود.

تا آن که شی صاحب حجره در مطالعه کتابی از معقول که به درس می خواند دیر وقت فرو ماند و حضرت آخوند را روشنی چراغ مانع خواب آمده خسته ساخت، پس سر برآورد و فرمود: شما را چیست که امشب از مطالعه بس نمی کنید و نمی خوابید!

طلبه مغرور با بی اعتنائی گفت: تو را چه کار؟ پس از چند کلمه گفتگو که به این روش در میان رفت، آخوند فرمود: می بینم که فلان کتاب در پیش داری و در فهم فلان عبارت درمانده ای، چه آن را غلط می خوانی.

آن گاه برخاست و محل اشکال را صحیح خوانده، مطلب را به بیانی روشن و وافی تقریر فرموده گفت: حال مشکل حل شد برخیز و آسوده بخواب، اما با این شرط و عهد که آنچه امشب گذشت نادیده انگاری و به زبان نیاری، من همان خادم باشم و تو همان مخدوم که بودی.

بیچاره صاحب حجره در گرداب حیرت فرو رفت و تا صبح در این خیال که این چه حکایت بود؟! خواب نکرد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 118

فردا که از درس مقرر برگشت کتاب را نزد آن مصاحب ناشناخته خویش گذاشته تقریر روز را طلبید و بیانی بهتر و کامل تر از استاد خود شنید.

از آن وقت خاضع گشته به استفاده پرداخت و آخر بر حفظ عهد خاموشی تاب نیاورد همدرسان را خبر کرد و عاقبت کار به آنجا کشید که حضرت آخوند به درس گفتن وادار و مشهور که به تازگی ابراهیم نامی در تهران مشغول به تدریس معقول شده است!!

آری، این است روش مردم بی هوا و انسان های کامل و رشد یافته و با خبران از حق و حقیقت و سالکان راه عشق و صفا و آراستگان به صفات محبوب ازلی و ابدی.

هم به اول قدم آنجا که همی خواست رسید

هر که در راه تو اول قدم از خویش برید

هیچ کس با تو نیوست که از خود نبرد

هیچ کس با تو نیاویخت که از خود نگریخت

همه با حسرت و دردند چه پیر و چه مرید

همه با ناله و آهند چه هشیار و چه مست

زاهد از صومعه گر رخت به کوی تو کشید
ما نخواهیم در آن کوی بجز درد کشید

آن که آسان شمرد این همه خون خوردن ما
دور از آن روی مگر شربت هجری نچشید

جهانگیرخان قشقایی، اعجوبه مبارزه با نفس

این وجود مبارك و منبع فیض و محل رحمت، فرزند خان قشقایی بود.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 119

در ایام جوانی به دنبال اسب سواری و کشاورزی و تربیت حشم و غنم پرداخت و به دنبال جمعی رفیق از طایفه خود، روزگار به خوشی می گذارند.

در همان ایام به تارزنی شوق وافر پیدا کرد و پس از مدتی هنر تارزدن بیاموخت و در جمع دوستان به تارزنی اشتغال می ورزید.

شنیده بود در اصفهان در این زمینه استاد بسیار ماهر هست، برای فروش اجناس ایلاتی و اصلاح تارش که خراب شده بود و تکمیل تحصیل موسیقی به اصفهان روی آورد.

در بازار اصفهان گذرش به مدرسه صدر افتاد، از حال و هوای آن جا خوشش آمد، صبح و عصر برای تفنّن به آنجا می رفت.

روزی به وقت رفتن به مدرسه صدر از کنار مغازه ای در جنب مدرسه می گذرد، ژنده پوش درویشی که صاحب نفس بود او را صدا می زند، فرزند خان وارد مغازه می گردد، ژنده پوش از وطن و حرفت و نسب او جويا می شود. جهانگیر، شرح حال خود و علاقه اش را به تکمیل تحصیل موسیقی و به خصوص تار با او در میان می گذارد، چون گفتارش به پایان می رسد، درویش در او خیره می شود و می گوید:

گرفتم در این فن، فارابی وقت شدی، ولی بدان که مطربی بیش، از کار در نخواهی آمد!

جهانگیر خان فریاد زد: مرا از خواب غفلت بیدار کردی، هان بگو اکنون چه باید کرد که خیر دنیا و آخرت من در آن باشد؟ درویش الهی در پاسخش چنین گفت:

این گونه استنباط کرده‌ام که تو را فضای این مدرسه پسند افتاده، در همین جا حجره گرفته به تحصیل علوم الهی مشغول باش!

جهانگیر خان می‌گوید: از همت نفّس آن ژنده پوش و یمن راهنمایش بدین مقام رسیدم.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 120

جهانگیر خان در تحصیل علوم الهی به مقامات ارجمندی رسید، شاگردان زیادی از محضر پر فیضش به درجات عالی فقهی و اخلاقی و عملی رسیدند.

یکی از شاگردان او مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی طباطبایی است که پس از مرحوم آیت الله حایری به تقویت حوزه پر برکت قم برخاست و از تأثیر نفس گرم او حوزه هفتصد نفری قم دارای ده هزار محصل در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی شد.

حوزه قم پس از آن، صدای اسلام را به گوش جهانیان رساند و چشم‌های اهل دل را از اطراف و اکناف جهان بدین ناحیه دوخت.

در این حوزه دانشمندان بزرگی در علوم فقه، اصول، ادب، کلام، تفسیر، تاریخ، خطابه و نویسندگی تربیت شدند.

مرحوم فسائی درباره جهانگیرخان می‌گوید:

با این که در مراتب علمیه سرآمد ارباب عمائم است، از لباس بزرگان ایلات از سر تا پا بیرون نرفت، او مانند افراد ایل کلاه و زلف دارد.

حاج شیخ عیسی بن فتح الله شاگرد خان می‌گوید: سرکار خان، موی بلند می‌داشتی و به حنا خضاب می‌فرمودی.

جناب خان به حاج شیخ عیسی فرموده بود: زمینی دارم به قشقای و از مال الاجاره آن چهل تومان است به يك سال، زندگی خویش را تأمین می‌کنم.

استاد جلال الدین همایی که به يك واسطه، شاگرد آن مرحوم بود درباره خان می گفته:

جهانگیرخان در اثر شخصیت بارز علمی و تسلّم مقام قدس و تقوا و نزاهت اخلاقی و حسن تدبیر حکیمانه که همه در وجود او مجتمع بود، تحصیل فلسفه را که مابین علما و طلاب قدیم سخت موهون و باکفر و الحاد مقرون بود از آن بدنامی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 121

به کَلّی نجات داد و آن را در سرپوش درس فقه و اخلاق، چندان رایج و مطلوب ساخت که نه فقط دانستن و خواندن آن موجب ضلالت و تهمت نبود، بلکه مایه افتخار و مباهات می شد.

وی معمولاً یکی دو ساعت از آفتاب برآمده در مسجد جارچی سه درس پشت سر هم می گفت که درس اولش شرح لمعه و بعد از آن شرح منظومه و سپس درس اخلاق بود و بدین ترتیب فلسفه را در حشو فقه و اخلاق به خورد طلاب می داد.

جابری گوید:

اگر شارب مسکری یا فاعل منکری را شبانه گرفته به مدرسه آورده برای اجرای حد، آن مرحوم می فرمود: حبسش کنند تا به هوش آید. بعد خود آن جناب نیمه شب رفته او را رها و از مدرسه بیرونش برده و با اندرز حکیمانه به راه راستش می آورد.

وحید گوید: من از جهانگیرخان با این که چندین سال در محضر درسش حاضر بودم، هیچگاه دعوی شعر و شاعری نشنیدم و پس از رحلت وی از شاعری و شعر وی به وسیله شیخ محمد حکیم که به وی محرم ترین اشخاص بود آگاه شدم که این اشعار از اوست:

رفت اختیار عقل و سلامت ز دست ما

تا یاد چین زلف تو شد پای بست ما

عشقت چگونه کرد حکایت زهست ما

از صرف نیستی چو کسی را خبر نشد

غمگین مشو گر از ستمش دل شکسته‌ای

کار زد به صدهزار درست این شکست ما

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 122

از دشمنان ملامت و از دوستان جفا

بودست سرنوشت ز روز الست ما

گشتم زهجر غرقه دریای اشک خویش

تا ماهی وصال کی افتد به شصت ما

از آقا محمد جعفر دهاقانی خادم مدرسه صدر در مسئله فوت خان منقول است که:

بیماری ایشان در کبد بود، میرزا مسیح خان دکترش بود، وقتی خان بیماریش شدید شد، من رفتم دنبال دکتر میرزا مسیح خان، گفت: شما چه نسبتی با خان دارید؟ گفتم: خادمش هستم، دکتر گفت: من نمی‌آیم، خان آدم کوچکی نیست، من برای عیادت می‌آیم. آمدم جریان را برای خان گفتم، خان فهمید گفت: برو بگو برای عیادتم بیاید، آن گاه طبیب به خدمتش آمد، خان تبسم کرد و به او گفت: هر چه تو می‌دانی من هم می‌دانم من چاق شدنی نیستم.

میرزا مسیح خان رفت، دکتر شافتر خارجی را آورد، دکتر شافتر نسخه نوشت، دواهای نسخه را از مریضخانه انگلیسی‌ها تهیه کردیم، ولی خان آن‌ها را نخورد!!

سه چهار ساعت از شب گذشته بود که خان گفت رختخواب را رو به قبله کنید، سپس يك ليوان آب خورد و پس از خوردن آن به ذکر حق مشغول شد و چند لحظه بعد از دام تن و دنیا خلاص شد.

تمام علما در آن شب حاضر شدند، جماعت انبوهی آمده بودند، تشییع مفصلی از او شد و آیت الله آقا نجفی بر او نماز گذارد و در تکیه ترك دفنش کردند رحمة الله عليه رحمة واسعة.

مؤلف کتاب «تاریخ حکما و عرفای متأخر صدر المتألهین» نزدیک به پنجاه و دو نفر از شاگردان خان را نام می‌برد که هر يك از اعظام مراجع تقلید و حکما و عرفا

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 123

و فلاسفه الهی بوده و هر کدام منشأ آثار و برکات عظیمی در پیشبرد فرهنگ الهی و نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام بودند.

آری، مبارزه با نفس از وجود آدمی چهره‌ای پاک و موجودی نورانی و الهی می‌سازد، تا جایی که انسان جز خدا نبیند و جز سخن خدا نشنود و جز سخن خدا نگوید:

تا فلك شعله زدم کاین شرر خام فسرد	زنده گشتم که مرا نفس ستمکار بمرد
که به صد تیغ توان نقطه‌ای از وی بسترد	خط بیزاری دنیا نه چنان بنوشتم
صاف گر می نبود باد سلامت سر دُرد	نتوان گشت چو من زنده دلی را زخمار
باد ارزانیت این جان کلان و تن خرد	ای که بالید تو را روح زکاهیدن جسم
بر حریر جگرم سوزن الماس فشرد	چون به میژگان نتنم رشته خونین که فراق
هر سر موی مرا عشق به نیشی آزرده	زده‌ام غوطه به صد رنگ جراحت چکنم
که فلان تشنه جگر مرد و دمی آب نخورد	حسرت تیغ توام کشت به خاکم بنویس

برهان الحق آقای شیخ مرتضی طالقانی

این مرد بزرگ از حکما و اولیای الهی بود، سال‌ها در نجف اشرف مدرسه آقا

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 124

سید کاظم یزدی اقامت داشت و برای عاشقان علم، حکمت الهی و فلسفه و معقول می‌گفت، قسمتی از حالات آن بزرگ مرد الهی را از زبان شاگرد حکیمش آقای محمد تقی جعفری عنایت کنید:

آن بزرگ به حالی که برای من اسفار همی گفت، اگر از او می خواستندی از گفت امثله - اولین کتاب حوزه - نیز ابا نمی فرمودی!!

ایام چهارشنبه را قبول کس نکردی و خود با خود همی گذراندی و مرا فرمود: که من روزگاری دراز به طالقان شبانی همی کردم، مگر روزی به بیابان آوای قرآن شنودم و حالی یافتم و گفتم: پروردگارا! تو نامه خویش با ما فرو فرستادی، من باید تا آخر عمر آن را در نیام؟

و در وقت در آبادی شدم و حشم و غنم مردمان با آنان سپردم و به اصفهان شدم تحصیل را و پنج سال بیوم و آن گاه به نجف شدم و چندی به درس آخوند صاحب کفایه می نشستم و همی دیدم که فایدتی از آن درس مرا متصور نیست و نیز شنیدم از حکیم متأله آقای جعفری که من بگاه تحصیل به حضرت آقا بزرگ، روزی دو مانده بود محرم سنه ارتحال وی، جری عادت را به خدمت او شدم و شنیدم که می گوید:

«بلند شوید بروید آقا، برای چه آمده اید آقا» و چون گفتم برای درس آمده ام گفت: درس تمام شد، آقا پنداشتم که آن بزرگوار از سر این خیال که محرم درآمده است این سخن می گوید و گفتم: هنوز حوزه ها تعطیل نکرده اند که فرمود: می دایم آقا من مسافرم من مسافرم، خر طالقان رفته پالانش باقی مانده، روح رفته جسدش مانده «لا اله الا الله» و اشک از دیده ببارید به شدت و دریافتم که اخبار از ارتحال می فرماید به حالی که مزاج او را ادبی انحرافی از صحبت نبود.

پس گفتم: با من سخنی فرمایید. گفت: آفرین آقا جان! حالا متوجه شدید حالا متوجه شدید و این بیت بر خواند:

تا رسد دستت به خود شو کارگر

چون فقی از کار خواهی زد به سر

و تحلیل برگرداند و نورانیی سخت بر چهره او پدیدار آمد و برخاستم و دو روز بر نیامد که خبر ارتحال آن بزرگ بیاوردند و با اسفها به مدرسه آقا سید کاظم شدیم که مقام او بود و شنیدم که سحرگاه عادت قدیم خویش را برپا بردم و مناجاتی گفته و چون باز آمده است و دوگانه به درگاه یگانه گذاشته به حجره شده است و دیگر بر نیامده و از آن روی که پیوسته قبل از آفتاب باز از حجره برمی آمده است و به صحن مدرسه راهی می رفته و امروز را بر نیامده است مضطرب گشته اند و در حجره شده و دیده اند که به حال مراقبه تکیه فرموده است و جان با جان آفرین باز داده و عالم از او یتیم مانده است و من به مشارکت مرحوم مبرور آقا سید محمد طالقانی رحمه الله متکفل غسل شدم و عطری شدید به مغسل می شنودم و آن پیکر پاک و نور تابناک به وادی السلام نهادم.

خوشتر از این در جهان نبود کار دوست بر دوست رفت یار بر یار»¹

راستی، آنان که از طریق مبارزه با هوا به مقامات عالی الهی رسیدند چه حالی داشتند و چه خبرها نزد آنان بود.

این بوی روح پرور از آن خوی دلبرست	وین آب زندگانی از آن حوض کوثر است
بوی بهشت می گذرد یا نسیم دوست	یا کاروان صبح که گیتی منور است
این قاصد از کدام زمین است مشکبوی	وین نامه در چه داشت که عنوان معطر است

(1) - ابو سعید ابوالخیر.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 126

بازآ و حلقه بر در زندان شوق زن	کاصحاب را دو دیده چو مسمار بر در است
بازآ که از فراق تو چشم امیدوار	چون گوش روزه دار بر الله اکبر است
دانی که چون همی گذرانیم روزگار	روزی که بی تو می گذرد روز محشر است
گفتیم عشق را بر صبوری دوا کنیم	هر روز عشق بیشتر و صبر کمتر است
در نامه نیز چند بگنجد حدیث شوق	کوتاه کنیم که قصه ما کار دفتر است» ¹

حکیم بزرگ حاج ملا هادی سبزواری

حاجی سبزواری از حکما و فقها و عرفای اسلامی بود، در حق آن بزرگ مرد الهی می توان گفت:

او از اولیای الهی و انسانی خود ساخته و مردی در میان بزرگان اسلامی کم نظیر است.

من قسمتی از احوالات آن عارف عاشق را مستقیماً از نبیره او آقای اسراری که از علمای مهم سبزواریان به وقتی که در سبزواری برای تبلیغ رفته بودم و همانجا قسمت عمده‌ای از جلد اول عرفان را نوشتم در دو جلسه شنیدم که آن را برای عزیزان نقل می کنم و قسمت های دیگر را از کتاب «ریحانة الادب»، «تاریخ حکما و عرفای

(1) - سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 127

متأخر صدر المتألهین» و مقدمه مجموع رسایل حکیم بازگو می کنم.

آقای اسراری می گوید:

چون واجب الحج شد، فرزند چهار ساله خود ملا محمد را نزد اقوام گذاشت و با همسر خود عازم حج شد.

در بازگشت از سفر حج، همسر مهربانش از دنیا می رود، حاجی به تنهایی از راه آب به بندرعباس می آید و از آنجا وارد شهر کرمان می شود.

از آنجا که لباس و عمامه اش همانند دهاتی های سبزواری بود، کسی آن چراغ فروزان را باور نمی کرد که از رجال شایسته علمی و از اولیای خداست.

با وضعی که داشت وارد مدرسه معصومیه کرمان شد و از خادم آنجا درخواست حجره ای کرد که چند شبی را در آنجا بماند، سپس به سبزواری حرکت کند.

خادم عرضه داشت: واقف این مدرسه، حجره‌ها را وقف بر طالبان علم نموده و ماندن کاسب یا فرد معمولی در این مدرسه جایز نیست، مگر این که شما با من عهد کنی چند روزی که در اینجا هستی در امور نظافت مدرسه و طلاب به من کمک دهی!!

حاجی جواب مثبت می‌دهد و برای تأدیب نفس به کمک خادم جهت امور طلاب و نظافت مدرسه اقدام می‌کند.

حاجی در آن مدرسه قصد می‌کند تا ریشه‌کن شدن هوای نفس به کار خادمی ادامه دهد، از این جهت عزم بر ماندن می‌نماید.

مدتی که می‌گذرد خادم از او می‌پرسد: عیال داری؟ می‌گوید: نه، می‌پرسد اگر وسیله ازدواج برایت فراهم باشد ازدواج می‌کنی؟ حاجی پاسخ مثبت می‌دهد، خادم مدرسه می‌گوید: دختری دارم اگر میل داشته باشی با او ازدواج کن، حاجی بدون چون و چرا با دختر خادم ازدواج می‌کند، خدمت حاجی در آن مدرسه

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 128

نزدیک به سه سال طول می‌کشد!

در آن زمان عالم و پیشوای روحانی کرمان آقا سید جواد امام جمعه شیرازی بود.

این امام جمعه از دانشمندان و علمای جامع علوم عقلی و نقلی عصر خود به شمار می‌رفت که علاوه بر مقامات علمی و واجدیت مراتب معقول و منقول پیشوایی وارسته و روشن ضمیر و دانشمندی متقی و صاحب ورع بود.

يك روز حاج سید جواد مشغول گفتن منظومه حکمت حاجی برای شاگردان بود، در حالی که حاجی در کار نظافت و جارو کشی مدرسه بود. سید در حال درس به نکته‌ای مهم از مسائل عالی حکمت رسید، آن چنان که باید مسئله بیان نشد، پس از اتمام درس در حالی که سید به طرف منزل می‌رفت حاجی در طریق منزل با بیانی وافی نکته را شرح داد، سید ابتدا اعتنایی نکرد، ولی وقتی به منزل رفت و در آن نکته غور کرد، بیان حاجی را بهترین بیان دید. خادم منزل را دنبال کمک خادم مدرسه فرستاد، ولی حاجی از ترس شناخته شدن با همسر کرمانی از خادم مدرسه که پدرزنش بود خداحافظی کرده و رفته بود، پس از چند سال دو طلبه کرمانی برای تکمیل تحصیل حکمت به سبزوار آمدند، چون وارد مدرسه شدند و حکیم سبزواری را در محل درس حکمت دیدند بهت زده شدند که آه آن فردی که سه سال در مدرسه به عنوان شاگرد خادم خدمت می‌کرد این مرد بود. حاجی از تغییر چهره آن دو قضیه را یافت، آنان را خواست و وضع خود را در کرمان به عنوان امانت و سرِ اعلام کرد و راضی نشد آن دو نفر طلبه داستان کرمان را بازگو کنند!!

عشق تو سراسر همه سوز و همه دردست
وین شیوه به اندازه مردی است که مردست

آن کس که درین صرف نکردست همه عمر
بیچاره ندانم که همه عمر چه کردست

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 129

زاهد چه عجب گر کند از عشق تو پرهیز
کس لذت این باده چه داند که نخوردست

عاشق که نه گرمست چو شمع از سر سوزی
گر آتش محض است به جان تو که سر دست

بس شب که بر آن در بن خاکی وضعیفی
بنشستم و پنداشت رقیب تو که گردست

اشکی که بود سرخ چو رخسار تو دارم
ما را ز تو تشریف نه تنها رخ زرد است

گر هست کمال از دو جهان فرد عجب نیست
این نیز کمالی است که آزاده و فردست»¹

شرح حال حاجی را دو فرزندش آقا محمد اسماعیل و آقا عبدالقیوم و عیال کرمانیش چنین بازگو کرده‌اند:

مرحوم حاجی هر شب در زمستان و تابستان و بهار و پاییز ثلث آخر شب را بیدار بودند و در تاریکی عبادت می نمودند تا اول طلوع آفتاب. دو ساعت از روز گذشته به مدرسه تشریف می بردند و چهار ساعت تمام در مدرسه بودند، بعد به خانه مراجعت کرده ناهار می خوردند، ناهار ایشان معمولاً يك قرص نان بود که معمولاً يك سیر بیشتر از آن نمی خوردند، يك کاسه دوغ کمزنگ که خودشان در وصف آن می فرمودند دوغ آسمان گون، یعنی دوغی که از کمی ماست به رنگ کبود آسمانی باشد.

شب بعد از سه ساعت عبادت در تاریکی شام میل می کردند، شام آن جناب

(1) - شیخ کمال خجندی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 130

مقداری برنج و اسفناج بود، بعد از کمی راه رفتن در يك بستر ناراحتی که غالباً تشك نداشت می خوابیدند و متکای غیر نرمی از پنبه یا پشم زیر سر می گذاشتند.

لباس مرحوم حاجی چند سال يك عباى سیاه مازندرانی بود و يك قبای قدك سبز رنگی که به قدری آن را شسته بودند که آرنج‌های قبا پاره شده و چندین وصله برداشته بود.

در زمستان قبای برك شکری رنگ و شلوار برك می پوشیدند، کتابخانه‌ای نداشتند، کتاب ایشان منحصر به چند جلد کتاب بود!

معاشش از این راه بود: يك روز از قنات عمید آباد داشتند و يك شبانه روز در قنات قصبه و باغی که در بیرون پشت ارك واقع است که سالی چهل تومان فایده و حاصل باغ بود و از دو قنات مذکور نیز سی خروار غله و ده بار پنبه عاید می گردید.

قسمتی از این دخل را با کمال قناعت صرف معاش می فرمودند و ما بقی را به فقرا ایثار و انفاق می نمودند.

هر سال در عشر آخر صفر سه شب روضه خوانی می کردند و يك نفر روضه خوان کربیه الصوتی که در سبزوار بود و کمتر او را دعوت می کردند دعوت می نمودند و شبی پنج قران به روضه خوان می دادند و نان و آبگوشت به فقرایی که شل و کور و عاجز بودند می خورانی‌دند و نفری يك قران به آن‌ها مبدول می داشتند و خمس و زکات مال خود را هر سال به دست خود به سادات و ارباب استحقاق می رسانیدند و در این موقع جنس خود را وزن می کردند و نقد خود را می شمردند.

همه بزرگان دین بالاتفاق، آن بزرگوار را به اتصاف به ورع حقیقی و ترفع از دنیا و دنیاوی وصف کرده‌اند و فی الحقیقه هم سخن به راست گفته‌اند.

بدین گفته از کیوان قزوینی بنگرید:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 131

اولاً می گویم: هیچ کس اسباب قطبیت را مانند حاج ملا هادی نداشت، از علم و حکمت و زهد بی پایان، او از راه علم دخلی ننموده و معاشش منحصر به اجاره ملک موروثی اش بود.

و امتیازهای تاریخی او آن بود که با توفیر و تسهیل اسباب ریاست، ترك هرگونه ریاستی نمود، حتی پیش نمازی نکرد و به مهمانی نرفت و با رؤسای بلدش هم بزم نشد تا از آن ها پیش افتد و در صدرنشینی و سفره چینی و مجموعه غذا گذاردن و برداشتن و غلیان و دعا کردن روضه خوان و دست بوسیدن عوام رعونتی ظاهر سازد.

يك زندگي ساده بی آلايش بی خودنمایی نمود که امتیاز برای خود قائل نشد و هیچ استفاده از توجهات کامله مردم به خودش ننمود و ثروتی نیندوخت و اولادش را متجماً بار نیاورد و آن ها را عادت به رعیتی نداد.

آن جناب دارای کراماتی بود که آن کرامات معلول مبارزه های جانانه او با هوای نفس و ریاضات و عبادات آن بزرگوار بود.

آخوند همدانی که از مشایخ اجازه این افتاده مسکین است، برای این فقیر نقل کرد، زمانی که نزد آیت الله حاج شیخ عبدالنبی نوری تلمذ داشتم فرمودند، در ایام جوانی که در مدرسه مروی درس می خواندم علاقه عجیبی به علم کیمیا پیدا کردم، در پستوی حجره کتب مربوطه را گرد آورده و سرگرم مطالعه در آن دانش بودم، پس از چندی قافله ای از نور مازندران برای رفتن به مشهد به تهران آمد، از اهل قافله خواش کردم مرا هم با خود ببرند، اهل قافله پذیرفتند، در مسیر راه خرجی خود را برآورد کردم دیدم چند قران کم خواهم آورد. چون به سبزوار رسیدیم اطراق کردیم، چند نفر از اهل قافله در شهر سبزوار مصمم به دیدن حاجی شدند، من هم همراه آنان رفتم، به وقت خداحافظی حاجی مرا نگاه داشت، کمبود خرجی مرا

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 132

مرحمت کرده سپس فرمود: از آنچه می خوانی دست بردار که بهترین کیمیا دانش امام صادق علیه السلام است!!

حکیم متأله آقا سید کاظم عصار می گوید:

از کسانی که درك محضر حاجی کرده بودند و ما محضر آنان را دریافتیم و اگر تعیین نمی داشتی نقل نمی کردمی که روزی فقیری به حضرت آن بزرگوار شد و خواستار مقداری سرکه گردید و حاجی با آن که سخن کوتاه می گفت به بلندی فرمود

که نداریم و فقیر گفت: به فلان گوشه زیر زمین سرکه‌ای هست و حاجی فرمود که درویش! از چشم تو پرده‌ای برگرفته‌اند که چنین می‌کنی، پرده‌ها هست که باید برگیرندش!!

گر مدعیان نقش ببینند پری را	دانند که دیوانه چرا جامه دریده است
آن کیست که پیرامن خورشید جمالش	از مشک سیه دایره نیمه کشیده است
ای عاقل اگر پای به سنگیت برآید	فرهاد بدانی که چرا سنگ بریده است
رحمت نکند بر دل دیوانه فرهاد	آن کس که سخن گفتن شیرین نشنیده است

«1»

حاجی سبزواری و ناصرالدین شاه

ناصر قاجار که از متکبران دوران و دارای اخلاق فرعون بود می‌گوید:

(1) - سعدی شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 133

به هر شهری که وارد شدم صغیر و کبیر، عالم و عامی از من استقبال کردند، تا در شهر سبزواری که معلوم شد همه افراد هر طبقه وظیفه لازم خود را معمول داشته و فقط حاجی ملا هادی که استقبال سهل است به دیدن شاه هم نیامده است به علت این که او شاه و وزیر نمی‌شناسد.

من این اخلاق را پسندیدم گفتم: اگر او شاه نمی‌شناسد، شاه او را می‌شناسد.

يك روز در حدود وقت ناهار، فقط با يك نفر پیشخدمت که اسباب زحمت اهل علم نباشد و در آنجا ناهاری صرف کرده باشم رفته و پس از پاره‌ای از مذاکرات متفرقه گفتم: از شما خواهش دارم که مرا خدمتی محول فرمایید که آن را انجام دهم.

حاجی اظهار غنا و بی حاجتی کرد، اصرار کردم مفید فایده نبود، گفتم: شنیده‌ام شما يك زمین زراعتی دارید، خواهش می‌کنم که مالیات آن را ندهید. آن را نیز با عذر موجهی رد نمود. عرضه داشتم: بفرمایید ناهاری بیاورند تا خدمت شما صرف کنم، بدون این که از محل خود حرکت کند، خادم خویش را امر به ناهار آوردن کرده، خادم در دم يك طبق چوبینه با نمک و دوغ و چند دانه قاشق و چند قرص نان پیش دست ما گذاشت.

حاجی نخست آن قرص نان‌ها را با کمال ادب بوسیده و بر رو و پیشانی گذاشته و شکرها از ته دل به جا آورد، سپس آن‌ها را ریز کرده در میان دوغ ریخت و يك قاشق هم پیش من گذاشت و فرمود: بخور که نان حلال است و زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم است، من يك قاشق خوردم، دیدم خوردن آن ناهار از عهده من بیرون است!!

ناصر قاجار پس از رفتن پانصد تومان به خدمت حاجی فرستاد که حاجی از قبول آن پول ابا کرد و فرمود: نصف آن را به فقرا و بقیه را به سایر مستحقان

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 134

برسانید!!

درویش هر کجا که شب آید سرای اوست

آن را که جای نیست همه شهر جای اوست

او را گدا مگوی که سلطان گدای اوست

بی‌خانمان که هیچ ندارد به جز خدای

هر جا که می‌رود همه ملک خدای اوست

مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست

بیگانه شد به هر که رسد آشنای اوست

آن کز توانگری و بزرگی و خواجگی

عارف بلا که راحت او در بلای اوست

کوتاه همه همه راحت طلب کنند

گو غم مخور که ملک ابد خونبهای اوست «1»

هر آدمی که کشته شمشیر عشق شد

مقام بی بدیل ابن ابی عمیر

مولی محمد بن علی اردبیلی مؤلف «جامع الرواة» می گوید:

این مرد بزرگ و راوی عظیم القدر اصلاً از اهالی بغداد و در همان شهر سکونت داشت، از ائمه طاهرين عليهم السلام سه نفر آنان را زیارت و افتخار شاگردی و نصرت و یاری آنان را داشت و فرهنگ الهی آن بزرگواران را با کمال جدیت به دیگران تعلیم می داد.

(1) - سعدی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 135

از وجود مبارك حضرت ابوالحسن موسى بن جعفر امام هفتم عليه السلام با دو گوش خودش احادیثی را شنیده بود و از آن بزرگوار معارف عالی الهیه را شنیده و تعلیم گرفته بود.

او به خدمت عالم آل محمد، راضی به قضای الهی، چهره پاك امامت، شمس فضای ولایت، اسوه عبادت، بحر معرفت، عالم بالله و انسان آگاه، سر اسرار، جامع انوار، دریای ذخائر، شجره طیبه حضرت رضا علیه السلام رسیده بود.

او با اختر برج کرامت و سرچشمه فضیلت و کوه حلم و علم حضرت جوادالائمه ملاقات داشت و از آن جناب نقل روایت کرده است: کتب رجالی در نشان دادن شخصیت پر ارزش ابن ابی عمیر و تقوای آن چهره پاك و با برکت نوشته اند:

او انسانی است که قدر و شأنش بسیار بزرگ و منزلت و موقعیتش نزد شیعه و سنی فوق العاده عظیم است.

او مردی است از هر جهت ثقه و مورد اطمینان که تمام علما و دانشمندان و فقها و مفسران و خطبا و نویسندگان کتب حدیث به وی اعتماد دارند و نزد خاصه و عامه از مطمئن ترین و موثق ترین انسان هاست.

جاحظ ادیب بزرگ عرب درباره آن بزرگوار می گوید:

نسبت به حضرت حق از فرمانبردارترین فرمانبرداران و در عبادت و بندگی از قوی‌ترین بندگان و در پاکدامنی و ورع از بهترین آنان است.

مطلب بسیار عجیبی در کتب رجالی درباره آن بزرگ مرد الهی نقل می‌کنند که انسان از تعجب و حیرت بهت‌زده می‌شود و به این عظمت و بزرگی الله اکبر می‌گوید و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 136

مؤمن از ملك مقرب بالاتر است «1».

با تمام وجود اقرار می‌کند و آن این است که:

آن جناب در تمام امور حیات اعم از جهات اعتقادی و عملی و اخلاقی و عرفی و اقتصادی و فردی و اجتماعی، انسانی تک و موجودی بی‌نظیر در میان مردم زمانش بود و احدی نبود مگر این جلالت قدر و عظمت شأن او را می‌ستود و وی را در جمیع جهات انسانی عنصری کم‌نظیر و منبعی الهی و محوری خدایی و والا می‌دانست.

رجال زمان ائمه درباره این عارف سترگ گفته‌اند:

محمد بن ابی عمیر این اسوه حسنات از یونس بن عبدالرحمن که خود محدثی جلیل القدر است از هر جهت شایسته‌تر و صالح‌تر و از آن جناب در امور دینی فقیه‌تر و در دانش و بینش افضل بود.

حسودان بی‌دین و متکبران بی‌انصاف و دنیاپرستان بی‌شخصیت و آنان که خالی از مردانگی بودند نزد هارون از وی سعایت کردند.

او را در عین مصادره تمام اموال به زندان بردند و از وی خواستند یاران و دوستان ائمه علیهم السلام و شیعیان فعال و مجاهدان بزرگ را به دولت ظالم بنی‌عباس معرفی کند و برای اقرار او از هر جهت بر وی سخت گرفتند.

در زندان از ضرب و شتم و آزار او فروگذار نکردند، به وی گرسنگی و تشنگی سخت دادند، ولی تقوای بالای وی و عقل مستقیم او و جهاد جانانه‌اش با هوای نفس وی را از افشای اسرار حفظ کرد، تا او را به حیاط زندان بردند و از پا به وسیله طناب بین دو درخت آویختند و صد ضربه تازیانه سخت به او زدند تا جایی که

(1) - مستدرک الوسائل: 125 / 12، باب 86، حدیث 13695؛ وسائل الشیعة: 75 / 16، باب 86، حدیث 21021.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 137

می گوید: نزدیک بود در امتحان رفوزه شوم، ندای محمد بن یونس را شنیدم:

دادگاه قیامت را به یاد آور، بر آن ضربت‌ها صبر کردم و از دادن اطلاعات به دولت هارون خودداری نمودم و بر این تقوا و استقامت، خدا را شکر کردم.

تا نیارید بر من خبر دار و رسن	خبری یافتم از یار میرسید زمن
خبر من برسانید به مرغان چمن	خبری یافته‌ام از گل و از باد بهار
خبر باغ و گلستان چکند دفع حزن	خبر مرغ چمن باغ و گلستان باشد
به خطا چند دوید از پی آهوی ختن	خبری یافتم از نکبت پیراهن دوست
تو چرا می‌روی از بحر عقیقی به یمن	خبری یافتم ای جوهری از معدن لعل
تو کجا می‌روی از بحر اویسی به قرن 1»	خبری یافتم از دولت وصلت به نوا

میرزا حسن کرمانشاهی و طلبه شاهرودی

آقا میرزا حسن کرمانشاهی، علاوه بر احاطه به علوم متداول عصر از علوم ریاضی و طب و حکمت مشا و اشراق و فلسفه و عرفان و فقه، در عمل و اخلاق فرید عصر خود بود.

نجابت و عفت نفس و بی‌توجهی او به دنیا و اهل پلید آن زبانزد خاص و عام بود، با این که در کمال عسرت زندگی می‌نمود، از احدی پول قبول نمی‌کرد و با همان حق تدریس مدرسه سپهسالار قدیم زندگی می‌نمود.

ابتلا به فقر و تنگدستی شدید هرگز در روحیه او تزلزل وارد نکرد و از روزگار شکایت نداشت و با شدايد می‌ساخت.

هیچ چیز مانع او از تدریس و تربیت شاگرد نمی‌شد، یکی از اکابر می‌گفت:

(1) - شیخ کمال خجندی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 138

گاهی در اثنای درس و دیگر اوقات که به حال خود فکر می‌کرد آهی از عمق دل برمی‌آورد که از آن نور می‌بارید!!

خدایا! چه بندگان بزرگوار و پاکی داشتی و داری، خداوندا! ما افتادگان در چاه طبیعت و مادیگری را نجات بده، الهی! دردمندان را از در دوری از مقام قرب علاج کن، خداوندا! مستمندان را از ذلت بدر آر، پروردگارا! مهجوران را از درد هجر به مقام وصل رهنمون شو، الهی! کام ناکامان را از شراب عشقت پرگردان، خداوندا! خاک‌نشینان را به عالم پاک برسان.

حاج میرزا حسن کرمانشاهی این مرد بزرگ الهی می‌گوید:

روزی در مدرسه سید نصیر الدین نشسته بودم، طلبه‌ای ژنده‌پوش و ژولیده موی مستقیم به نزد من آمد و گفت: آقای میرزا! کلید حجره شانزده را به من بده و از امروز منطق بوعلی برایم بگو، من خواهی نخواهی در برابر او تسلیم شدم، کلید آن حجره را به او واگذار کردم و منطق بوعلی برایش شروع نمودم در حالی که منطق گفتن کار يك طلبه فاضل بود و من سال‌ها بود از گفتن آن فارغ بودم.

مدتی برای او درس گفتم، يك شب خانواده‌ام از کثرت مطالعه من ناراحت شد به ناراحتی او پاسخ نگفتم. ولی شب بعد هر چه دنبال منطق گشتم آن را نیافتم. دو سه روزی بی‌مطالعه درس گفتم، يك روز به من پرخاش کرد که ای شیخ! چرا بی‌مطالعه درس می‌گویی؟ به او گفتم: کتابم را گم کرده‌ام، گفت: در محل رختخواب زیر رختخواب سوم است، از اطلاع او به داستاتم شگفت‌زده شدم. به او گفتم: کیستی؟ گفت: کسی نیستم، گفتم: روزی که آمدی مستقیم به نزد من آمدی

و نام مرا گفتی. سپس کلید حجره شانزده را که خالی بود از من خواستی، آن گاه درخواست منطق بوعلی کردی و امروز از جای کتاب خبر می دهی و این همه بی علت نیست داستانت را بیان کن.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 139

گفت: طلبه ای هستم از اهالی دهات شاهرود، پدرم عالمی زاهد و خدمتگزاری با واقعیت بود، تمام امور دینی اهل ده بر عهده او بود، میل زیادی به درس خواندن من داشت، ولی من بر خلاف میل او روزگار به عیش و نوش می گذراندم. پدرم پس از سالیان درازی خدمت به مردم از دنیا رفت. پس از گذشت مراسم، مردم لباس او را به من پوشانده و مسجد و محرابش را واگذار نمودند.

دو سه سالی نماز خواندم، سهم امام گرفتم، هدایای مردم از قبیل گوسفند و روغن و ماست و پنیر و پول قبول کردم و غاصبانه و بدون استحقاق خوردم، مسائل دینی را برای مردم از پیش خود گفتم، روزی به فکر فرو رفتم که طی طریق به این اشتباه تا کی؟ چند روز دیگر عمرم به سر می آید و به دادگاه برزخ و قیامت می روم. جواب حق را در برابر این وضع چه خواهم داد؟!

از تمام مردم دعوت کردم روز جمعه برای امر مهمی به مسجد بیایند، همه آمدند، به منبر شدم و وضع خود را بازگو نمودم، مرا از منبر به زیر آوردند و تا قدرت داشتند از ضرب و شتم فروگذار نکردند، پس از آن کتک مفصل با لباسی پاره و مندرس، بدون داشتن وسیله، با پای پیاده به تهران حرکت کردم.

در سرازیری راه تهران به شخص محترمی که آثار بزرگی از ناصیت او پیدا بود برخوردیم با اسم مرا صدا کرد و آدرس شما و مدرسه شما را به من داد، من اکثر روزها او را می بینم و با او هم غذا می شوم، مسئله کتاب منطق و جایش را او به من گفت، میرزای کرمانشاهی که از گفته های او متعجب شده بود و آثار الهی مبارزه با نفس و ترك هوا را در آن طلبه می دید، دریافت که این شخص با وجود مقدس امام عصر علیه السلام روبرو شده در حالیکه آن جناب را نشناخته، میرزا به او فرمود: ممکن است از دوست خود اجازه بگیری تا لحظه ای به شرف ملاقات او نایل گردم، طلبه شاهرودی گفت: این کار مشکلی نیست، من او را می بینم و زمینه ملاقات تو را با

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 140

وی فراهم می کنم.

چون روز دیگر شد طلبه شاهرودی گفت: دوست من به تو سلام رساند و گفت:

شما مشغول تدریس باش!

به او گفتم: اگر او را دیدی اجازه بگیر من از دور جمال مبارکش را زیارت کنم، گفت: مانعی ندارد. رفت که اجازه بگیرد، دیگر باز نگشت و مرا در حسرت دیدارش خون جگر کرد!!

که زلف و کاکل و چشم تو در نظر دارد

کسی زفته آخر زمان خبر دارد

نه آه سوختگان در دلت اثر دارد

نه دیده از رخ خوب تو می توان برداشت

که فتنه های نهانی چه زیر سر دارد

ز سحر نرگس جادوی تو عیانم شد

ولی نگاه تو کیفیت دگر دارد

هزار نشه فزون دیده ام زهر چشمی

که از مژه به کمان تیر کارگر دارد»¹

زابروان تو پیوسته می طپد دل من

سید الحکما آقا میرزا ابوالحسن جلوه

سید جلوه از اعظام حکما و اساتید حکمت و معقول در عصر قاجاریه بود.

سید به عزم رفتن سبزوار جهت استفاده از حاجی از اصفهان خارج شد، ولی در

(1) - فروغی بسطامی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 141

تهران عزم سفرش به قصد اقامت تبدیل شد و ساکن مدرسه دارالشفا گشت.

مدت چهل و یکسال در آن مدرسه به تدریس و تربیت شاگردان مستعد پرداخت و تا آخر عمر مجتهد زیست.

میرزا مورد احترام تمام طبقات بود، ولی آن مرد بزرگ که عمری را برای خدا به ریاضت گذراند از مقام و عنوان خویش به هیچ عنوان استفاده نکرد.

ناصر قاجار در حالی که میرزا کراحت داشت در همان حجره از آن سید بزرگ دیدار کرد، در حالی که میرزا به بازدید او نرفت.

آری، مردان خدا از خدا جز خدا نخواهند و برای غیر حق هیچ گونه اصالتی قائل نیستند.

به قول خود میرزا:

چون شد که در این غمکده يك هم نفسی

نیست

از هم نفسان بگذر و از اصل کسی نیست

بازار جهان جمله جزا بین و مکافات

عاقل به چه سان گفت که آنجا عسسی «1»

نیست

جز رفتن از این مرحله با مژده رحمت

دانا است خدا در دل جلوه هوسی نیست

آقا محمد رضا اصفهانی

این شخصیت والا که بر بسیاری از اساتید حکمت و عرفان برتری داشت و شاگردان بنامی در مکتب او تربیت علمی و عملی یافتند برای شکایت از خوانین

(1) - عسس: شبگرد، پاسبان.

اطراف اصفهان که مختصر ملك او را تصاحب کرده بودند به تهران آمد و چون کسی به شکایت او ترتیب اثر نداد، به اصرار طلاب در مدرسه صدر شروع به درس کرد و تا آخر عمر در همان حجره‌ای که بالای آب انبار مدرسه بود سکونت اختیار نمود.

با این که در اوایل زندگی تمکن مالی قابل توجه داشت، در اواخر عمر که نیازش بیشتر بود به حال تجرد با نان و پنیر ساخت، در حالی که می‌توانست از پرتو شخصیتش بهره‌های مادی فراوان ببرد.

این مرد بزرگ در حالاتش آمده:

يك لحظه به غفلت نگذراند، یا تدریس می‌کرد و یا به عبادت مشغول می‌شد و در بیست و چهار ساعت بیش از پنج ساعت نمی‌خوابید، اغلب روزها روزه داشت و بیشتر ساعات شب عبادت می‌کرد، با آن که دائماً در خود سیر داشت و همیشه حزن قلبی داشت، هیچگاه تبسم از لبش دور نمی‌شد!

وہ کہ مردان حق چه طرفہ مردانی هستند، آہ و حسرت بر ما کہ عمری را بہ غفلت بہ سر بردہ و هنوز ہم غافلیم، در حالی کہ بہ مرگ ما چیزی نماندہ، الہی! این خفتگان در خواب غفلت را بہ لطف عمیمت قبل از انتقال بہ جہان آخرت بیدار فرما.

وان کہ بی‌زخم تو میرد درجاش نبود

ہر کہ در بند تو افتاد نجاتش نبود

وجہ حسن تو نصابی کہ زکاتش نبود

گنج دیدار تو نقدی است کہ صرفش نکند

گر خضر شد بہ مثل آب حیاتش نبود

ہر کہ در ظلمت راہ تو شبی روز نکرد

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 143

تا رسیدم بہ حیاتی کہ وفاتش نبود

جہد کردم کہ شوم کشتہ شمشیر غمت

هر که همسایه خورشید بود هم چو مسیح
غم بیماری و تشویش مماتش نبود

دل که با درد تو باشد نکند یاد دوا
خنک آن تشنه پروای فراقش نبود

هر که از یاد کند ناله به بیدار عماد
سست عهدی است که آیین ثباتش نبود

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 144

باب

39

در بیان وسوسه

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 147

قال الصادق عليه السلام:

لا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ اغْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ.
وَالْوَسْوَسَةُ مَا يَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَمُجَاوِرَةِ الطَّبَعِ.
وَأَمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ غَيٌّ وَضَلَالَةٌ وَكُفْرٌ؛ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دَعَى عِبَادَهُ بِلُطْفٍ دَعْوَتِهِ وَعَرَّفَهُمْ عَدَاوَةَ إِبْلِيسَ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ:

[إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا] «1».

فَكُنْ مَعَهُ كَالْغَرِيبِ مَعَ كَلْبِ الرَّاعِي يَفْزَعُ إِلَى صَاحِبِهِ فِي صَرْفِهِ عَنْهُ.

وَكَذَلِكَ إِذَا اتَاكَ الشَّيْطَانُ مُوسِسًا لِيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ الْحَقِّ وَيُنْسِيكَ ذِكْرَ اللَّهِ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّكَ وَرَبِّهِ فَإِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ وَيَنْصُرُ الْمَظْلُومَ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ:

[إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] «2».

لَنْ تَقْدِرَ عَلَى هَذَا وَمَعْرِفَةُ اثْبَانِهِ وَمَذَاهِبِ وَسُوسَتِهِ إِلَّا بِدَوَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَالْإِسْتِقَامَةِ عَلَى بَسَاطِ الْحِدْمَةِ وَهَيْبَةِ الْمُطَّلَعِ وَكَثْرَةِ الذِّكْرِ، وَأَمَّا الْمُهْمِلُ لِأَوْقَاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطَانِ.

واعتبر بما فعل بنفسه من الاغواء والاستكبار حيث غره وأعجبه عمله

(1) - فاطر (35): 6.

(2) - نحل (16): 99.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 148

وَعِبَادَتُهُ وَبَصِيرَتُهُ وَجُرْأَتُهُ عَلَيْهِ، قَدْ أَوْزَنَهُ عِلْمُهُ وَمَعْرِفَتُهُ وَاسْتِدْلَالُهُ بِمَعْقُولِهِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ إِلَى الْأَبَدِ فَمَا ظَنُّكَ بِنَصِيحَتِهِ وَدَعْوَتِهِ غَيْرُهُ.

فَاعْتَصِم بِحَبْلِ اللَّهِ الْأَوْثَقِ وَهُوَ الْإِلْتِمَاءُ وَالْإِضْطِرَارُ بِصِحَّةِ الْإِفْتِقَارِ إِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ، وَلَا يَغُرَّتْكَ تَزْيِينُهُ الطَّاعَاتِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ لَكَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيُظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمِائَةِ، فَقَابِلْهُ بِالْخِلَافِ وَالصَّدِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَالْمُضَادَّةِ بِأَهْوَائِهِ.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 149

[لَا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ اغْرَضَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ]

وسوسه و وسوسه گران

این فصل وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام مسئله وسوسه را یکی از بدترین امراض قلبی دانسته و راه علاج قطعی آن را بیان می‌فرماید.

وسوسه، حالتی است که برای بریدن انسان از حق و اخلاق حمیده و اعمال پسندیده، به وسیله شیاطین انسی و جنی متوجه انسان می‌گردد و در حقیقت یک نوع تبلیغ است که از طرف دشمنان خدا به انسان القا می‌شود، تا نور هدایت و

ولایت انبیا و ائمه علیهم السلام از حیات آدمی گرفته شود و انسان، عبد ذلیل شیطان گشته برای خدمت به او در هر زمینه‌ای حاضر و آماده باشد.

وسوسه به دو صورت عملی و قولی هم چون شعله‌ای سوزان در راه خرمن انسانیت قرار می‌گیرد و وسوسه گر هدفی جز تیشه زدن به ریشه آدمی ندارد.

به طور دائم در جوامع انسانی، به خصوص جوامع مذهبی، هر زمانی که اسلام می‌رفت تمام قلوب را مستخر کند وسوسه گر زیاد بوده، تا جایی که می‌توان گفت:

درصد وسوسه گران همیشه بیش از وسوسه شدگان بوده است!

وسوسه که از طرف دشمنان حق و دوستان نادان و بی‌خبران از حقیقت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 150

و مادیگران پست و جاهلان و مغرضان و به خصوص از جانب بی‌صبران و بی‌طاقتان به هنگام هجوم مشکلات در راه خدا به انسان رو می‌کند، خطر عظیمی است که برای دفع این خطر باید هشیار بود و به دامن خضر راه متوسل شد.

از خطر وسوسه پرهیزید و به اولیای خدا و عنایت و لطف حضرت حق پناه ببرید که برای دفع این خطر، پناهی جز عنایت او نیست.

از هر خطری به سوی خدا می‌برد پناه

بر حق زیاطل آن که چو ما می‌برد پناه

بر کبریا زکبر و ریا می‌برد پناه

زاهد چو عارف اردل آگاه باشدش

آری ز درد سوی دوا می‌برد پناه

بیمار هجر چاره ندارد به غیر وصل

گم کرده ره به راهنما می‌برد پناه

با خال او دلم به لبش برد پی بلی

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت می‌فرماید:

برای شیطان «چه شیطان انسی چه جتی» راه وسوسه کردن «از طریق تبلیغ یا عمل» برقرار نمی‌شود مگر این که انسان در بستر غفلت افتد و از یاد حضرت حق اعراض نماید و دستورها و فرمان‌های جناب دوست را سبک بشمارد و بر نواهی و محرمات الهی روی آورده و از آگاهی و اطلاع حق بر درون و بر اشیا غافل شود.

آری، وقتی رابطه انسان با حضرت محبوب قطع شود و به فرامین و واجبات الهی عمل نشود و گناهان از همه طرف به انسان هجوم کند و آدمی از اطلاع حق بر خود غافل بماند، لقمه چرب و نرمی برای هجوم وساوس از شیاطین می‌شود، وساوسی که اعراض از ذکر را قوی‌تر کرده و ترك واجبات را ملکه نفسی قرار داده

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 151

و شوق به گناه و غفلت از علم حق را در وجود انسان شدیدتر می‌کند.

شارع تمام واقعیت‌های الهی و انسانی وجود مقدس حضرت حق، انسان را از وساوس شیاطین برحذر داشته و دستور می‌دهد در این زمینه به حضرت الله پناه ببرند.

جوهر نفس و قلب انسان به مقتضای «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»¹ پاک و صاف است و در این لوحه صاف و لطیف از دو طرف فعالیت و نفوذ و تصرفاتی به عمل می‌آید، از طرف جنود الهی رحمانی الهامات توأم با خیر و صلاح و سعادت و از طرف جنود ابلیسی شیطانی وسوسه‌های گمراه کننده و وحی‌های انحراف‌آور عرضه می‌شود.

جنود الهی از عالم ملکوت و جبروت برمی‌خیزند، چنان که جنود شیطانی از عالم ملک و طبیعت روی کار آیند، پس انسان را دو وجهه هست: يك روی به جانب عقل و ملکوت و يك روی به جانب ملک و طبیعت و به هر طرف که متمایل گشته و روی نمود، در تحت حکومت و تصرف و نفوذ جنود آن سرزمین واقع خواهد شد و یگانه برنامه تمام و کامل، سیر به سوی جهان ملکوت و روحانیت به وسیله همان آداب و احکام و اوامر و نواهی دینی است، چنانکه تنها علامت ارتجاع و برگشت به سوی طبیعت و شیطنت ترك دستورهای الهی و مخالفت با تکالیف دینی است.

ترك واجبات و آلوده شدن به محرمات زمینه خطرناکی برای تأثیر تبلیغ و وسوسه‌های شیاطین است و ذکر خدا و ادای واجبات و ترك محرمات حصار عجیبی برای دفع شرور و فتن و اثرات تبلیغ سوء و وسوسه‌های خناسان است.

(1) - هر نوزادی بر فطرت خود به دنیا خواهد آمد. الکافی: 12 / 2، باب معرفة الخلق علی التوحید، حدیث 4؛ بحار الأنوار: 328 / 39، باب 88.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 152

خاک پای تو که بوسید که از سر نگذشت	در تو هرگز نرسید آن که زخود درنگذشت
که نخست از سر لذات جهان در نگذشت	هیچ کس چاشنی شربت وصل تو نیافت
هرگز یاد تو در خاطر انور نگذشت «1»	آن که بیرون شد از چشم تو يك لحظه عماد

تفسیری بر دو سوره فلق و ناس

در این دو سوره به مسئله شرور و وساوس و مبادی و منشأ هر دو و راه علاجش اشاره رفته و دستور به قرائت هر دو سوره به خاطر این است که تکرار قرائت حقایق دو سوره را در قلب ظهور داده سپس تمام اعضا و جوارح را تصرف نموده، آدمی را با تمام وجود در پناه حضرت حق قرار دهد، تا از هر شرّ و وسوسه‌ای در امان بماند.

برای توضیح حقایق این دو سوره نزدیک به نوزده تفسیر در اختیار این فقیر بود، بین این تفاسیر در توضیح این دو سوره فرق زیادی وجود نداشت تنها تفسیری که بهتر و بیشتر از سایر تفاسیر از عهده بیان این دو سوره برآمده بود تفسیر پرتوی از قرآن بود که در این زمینه خلاصه‌ای از آن تفسیر نقل می‌شود.

تفسیر «الفلق»

[قُلْ أَغُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ] «2».

بگو: به پروردگار سپیده‌پناه می‌برم.

(1) - عماد فقیه کرمانی.

(2) - فلق (113): 1.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 153

فلق اگر اشاره به نوع باشد شامل هرگونه فلقی می شود آن شعاعی که از شکافته شدن تاریکی و آن گیاه و جانوری که از زمین و بذر و تخم و رحم سر برمی آورد.

آن چشمه ها و باران هایی که از درون کوه ها و ابرهای فشرده جاری می شود.

اعمالی که از نیات و خوی ها و معارفی که از اذهان و افکار و صورت هایی که از ترکیب عناصر و ماده و وجودی که از عدم پدیدار می شود.

اضافه اسم رب به «الفلق» اشعار به چنین ربوبیت وسیع و فراگیرنده ای دارد که پیوسته در درون جهان و زیر پوست ها و پرده های گوناگون، هر موجودی را می پروراند و چون آماده ظهور شدند آن پرده ها و پوست ها را سر شکاف می نماید و آن ها را پدید می آورد.

تفسیر «ما خَلَقَ»

[مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ] «1».

از زبان مخلوقاتی که [با انحرافشان از قوانین الهی به انسان] ضرر می رسانند.

حرف «ما» دلالت بر تعمیم و شمول دارد و اضافه شر به آن و فعل «خلق» و نسبت آن به خالق مشعر به آن است که شر از خلق و ترکیب و امتزاج و تفصیل کاینات و مواد و قوا برمی آید، نه از عالم امر و اراده فاعلی خالق.

این شرور فقط همان مضاف به «ما خلق» است و در واقع نمایشی از چگونگی نظر و اندیشه و دریافت انسان از حوادث متضاد می باشد و وجود عینی و مستقلى ندارند.

پس اگر انسان خود را برتر آرد و در حریم قدرت رب رساند و به او ایمان آورد

(1) - فلق (113): 2.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 154

و پناهنده شود و با نظر ربوبی به حوادث و پدیده‌های جهان بنگرد، از مواجهه با آنچه شر می‌نماید امنیت می‌یابد و در درون هر حادثه شر نمایی خیری یا مقدمه خیری می‌نگرد و با بینش وسیع و نیروی اراده‌ای که در حریم رب می‌یابد، می‌تواند هر حادثه‌ای را رو به خیر و مقاصد برتر بگرداند و بالای امواج حوادث به سوی ساحل خیر پیش رود.

و به عکس برای فرد تنها و بی‌پناهی که خود را از حریم پناهندگی رب برکنار داشته و در میان و درون حوادث واقع شده، هر موج حادثه و هر پدیده‌ای که از گریبان آفرینش، یا از درون اجتماع یا از باطن اندیشه‌ها سرزند، شر می‌نماید و در مسیر شرش پیش می‌برد.

مملوك خویش دیدم فرمانده قضا را

تا اختیار کردم سر منزل رضا را

تا سیر خود نکردم نشناختم خدا را»1«

تا ترك جان نگفتم آسوده دل نخفتم

تفسیر «غاسِق اِذَا وَقَبَ»

[وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ] «2».

و از زیان شب هنگامی که با تاریکی‌اش درآید [که در آن تاریکی انواع حیوانات موذی و انسان‌های فاسق و فاجر برای ضربه زدن به انسان در کمین‌اند].

(1) - فروغی بسطامی.

(2) - فلق (113): 3.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 155

نکره آمدن «غاسق» و قید ظرف «اذا وقب» شامل هرگونه تاریکی فشرنده و فراگیرنده‌ای می‌شود که همه محیط و ظرف تابش را پرکند و هر روزنه نوری را مسدود نماید.

مثال بارز و محسوس این گونه غاسق، تاریکی شب دیجور است که در آن راهزنان و جانوران و احلام و اوهام وحشت‌انگیز از لانه‌ها و کمین‌گاه‌های زیرزمین و خلال نفوس سربرمی‌آورند و تاخت و تاز می‌نمایند.

تاریکی فراگیرنده کفر و جهل و هوا و خشم و شهوت، مثال‌های دیگری از «غاسق اذا وقب» است که شر آن‌ها از نفس آدمی و در اوست و خطیرتر از هر شری می‌باشد.

همین که این تاریکی‌های نفسانی محیط درونی آدم را فراگرفت و نور ایمان و پرتو عقل و شعاع وجدان را خاموش داشت. غرایز و خوی‌های حیوانی و عقده‌ها از بندها و کمین‌گاه‌های درونی رها می‌شوند و چون جانورهای متنوع و متلون به تاخت و تاز درمی‌آیند و به مرکز فرمان و اراده یورش می‌آورند، تا همین که آن را به دست گرفتند همه قوا و جوارح را به خواست خود و در مسیر انجام شهوت‌ها و اوهام و زیانه‌های خشم خود به هر سو می‌گردانند و در این مسیر هر حد و قید قانونی و اخلاقی و مانعی را از میان برمی‌دارند و هر استعداد و شخصیتی را درهم می‌شکنند و هر قدرت و نیرویی را در اختیار خود می‌گیرند.

چاره کفر تو ایمان است و بس

دافع هر درد درمان است و بس

ای که پا بر خوان هر خان می‌نهی

تشنه خون تو آن خان است و بس

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 156

این همه بهر شکم کوشش مکن

حل این مشکل بسی نان است و بس

آن که در بند شکم درمانده است

درگذر از وی که حیوان است و بس

تا هوس را سرور خود کرده‌ای

گلهات را گرگ چوپان است و بس

تفسیر «النفاثات فی العقد»

[وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ] «1».

و از زیان زنان دمنده [که افسون و جادو] در گره‌ها [می‌دمند و با این کار شیطانی در زندگی فرد، خانواده و جامعه خسارت به بار می‌آورند].

چون خطاب و سیاق و مضامین آیات این سوره و هم چنین سوره بعد، نشان دهنده شرور و آفاتی است که از حوادث خلقت و قوا و انگیزه‌های نفسانی برمی‌آید و متوجه رسالت اسلام و ایمان و عقاید و اجتماع مسلمانان می‌شود، باید تعبیر «النفاثات فی العقد»، نوعی تشبیه لطیف و استعاره باشد، برای نشان دادن تبلیغات آهسته زنانه و ساحرانه و ماهرانه‌ای که در مشاعر و تصمیمات ایمانی و عقده‌های اعتقادی نفوذ می‌نماید و آن‌ها را یکی پس از دیگری سست و باز می‌گرداند، از این رو کار دمیدن و گره زدن جادوگرانه را «عزیمه، عزائم، رقیه، رقی» گویند.

گویا در این آیه به «فی العقد» تعبیر شده تا اشعار به همان گره‌های عقیده و ایمانی داشته باشد که جادوگران و دشمنان عقاید محکم، می‌کوشند و با

(1) - فلق (113): 4.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 157

نفس‌های مسموم خود همی آهسته و پنهانی می‌دمند تا آن‌ها را سست نمایند و صاحبان عقیده را تحت نفوذ و بهره‌گیری خود درآورند و به عبارت بهتر آنان را دریند استعمار و استثمار قرار دهند.

توطئه استعمارگران

در توضیح «النفاثات فی العقد» سخن را به دست یکی از دانشمندان به نام اسلامی محمد محمود صواف که از نقشه‌های نفاثاتی استعمارگران پرده برداشته می‌سپارم، سپس به توضیح آیات برمی‌گردیم:

از هزاران سال یا بیشتر به این طرف، یهود، مسیحیان، مجوس و مشرکان برای درهم شکستن عظمت اسلام به حيله و نیرنگ دست زده‌اند.

در این راه نقشه‌ها کشیده و توطئه‌ها چیده‌اند، برای از بین بردن شکوه و مجد اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان و هم چنین برای مبارزه با دعوت آنان، اجتماعات جهانی تشکیل داده‌اند.

ولی اسلام همان اسلام بوده، نه سپاهی از آن شکست می‌خورد و نه پرچمی از آن سرنگون می‌گردد.

طی این مدت طولانی در هیچ معرکه‌ای از بین نمی‌رفت، بلکه مانند کوه محکمی هر مخالفی را با شکست پاسخ می‌داد.

مسلمانان در دین خود دارای بصیرت بوده و رابطه محکمی با خدا داشتند، برای بزرگداشت کلمه «الله» جهاد می‌کردند و در راه خدا از هیچ‌گونه طعنه و ملامتی باک نداشتند.

برادری در راه اسلام آن‌ها را گرد هم آورده و پرچم خود را بالای سرشان به اهتزاز درآورده بود، همه آن‌ها در برابر دشمن یکدست و متحد بودند، تعصبات

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 158

کورکورانه آن‌ها را پراکنده نمی‌ساخت و ملیت‌های بیجا میانشان جدایی نمی‌انداخت.

آن‌ها به خوبی فهمیده بودند که ملیت در قاموس اسلام يك معنا دارد، آن هم تعصب احمقانه و کورکورانه‌ای که با طلیعه اسلام عصرش منقرض شده بود.

در پناه اسلام آن چنان به هم فشرده بودند که همگی يك تن و يك جسد به شمار می‌آمدند، مانند بنای محکمی که همه قسمت‌ها در استحکام کلی و دخیل باشند.

مسلمان ترك در کنار عرب می‌جنگید، فارس دوشادوش گُرد شمشیر می‌زد و جهاد می‌کرد، سپاه اسلام که از نژادها و توده‌های مختلف تشکیل یافته بود هم چنان موجودیت خود را حفظ می‌کرد.

سپاهی که مانند قلعه محکم و محفوظی به خاطر حمایت از اسلام به وجود آمده و در دفاع از عقیده و دین خود از همه چیز بی‌نیاز بود.

سپاهی که به خاطر دفاع از رسالت ابدی، جان خود را رایگان در اختیار خدایی می گذاشت که عهده‌دار رسالت و فرستنده پیامبر شناخته شده بود.

فردی از افراد امت به فکر عیب‌جویی نبود، يك سرباز عرب امتیازی نسبت به برادر ترك يا فارس حس نمی کرد؛ زیرا گرامی‌ترین آنان نزد خدا پرهیزکارترین آنها بود.

آن کس به مقام رهبری سزاوار بود و در قلب افراد سپاه جای می گرفت که از همه دلاورتر بوده و در میدان جنگ استقامت زیاد داشته باشد.

گاهی این سپاه پیروز، سپاه قرآن و اسلام تحت رهبری يك عرب پیش می رفت و زمانی تحت رهبری يك كُرد يا يك ترك. مادامی که رهبرشان مسلمان بود و در راه بزرگداشت نام خدا جهاد می کرد و میان مسلمانان فرقی قایل نبود احدی در فکر عیب‌جویی از وی بر نمی آمد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 159

سپاه آنان به خاطر همین وحدت و به هم پیوستگی مراحل موفقیت و پیروزی را یکی پس از دیگری پشت سر می نهاد.

موفقیت ملت اسلامی آن چنان بالا گرفت که به حق بهترین امت میان توده‌ها به حساب آمدند، آری، معتدل‌ترین جمعیتی که از میان برخاستند و روی مدار عدالت حکومت کردند.

بهترین شاهد به حکومت عادلانه و هم چنین انصاف و رحم آنها این بوده که قبل از فتح دیار، توده‌ها به قلب آنان راه می یافتند.

دوست و دشمن، دور و نزدیک، شاهد این همه فضایل که از امتیازهای مسلمانان به شمار می رود بوده و به مقام ارجمندشان گواهی می دهند، تا آنجا که دشمنان با ایمان قاطع دریافتند که این امت مغلوب نخواهد شد و ستم نخواهد کشید؛ زیرا خداوند با آنهاست و پیوسته آنان را یاری می کند.

دشمنان اسلام نحوه برخوردی را که با مسلمانان در طول قرن‌ها پیش گرفته بودند مورد بررسی قرار داده و دریافتند که جنگ با شمشیر جز شکست و زیان نتیجه‌ای به آنان نداد، جنگی که مردان و جوانان آنها را به دیار نیستی فرستاده و آمال و آرزوهایشان را نقش به آب می کرد.

وقتی صلاح الدین به آخرین تلاش مذبوحانه غریبان صلیبی پایان داده و آن را نقش به آب نمود و بالاخره آنان را به بدترین وضعی از سرزمین‌های اسلامی دور ساخت و به اصلاح فساد و خراب‌کاری‌هایی که به دست آنان انجام یافته بود پرداخته، دوران جوانی و عظمت از بین رفته را به اسلام بازگردانید، مسلمانان هیبت و سلطه اولی را بازیافتند و مثل اول طراوت و نیرو و متانت نصیب اسلام و مسلمانان گردید.

صلیبی‌های حيله‌گر و سایر دشمنان جهانی اسلام، نزدیک بود از شدت حسرت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 160

و بیچارگی قلب سیاهشان از کار بیفتد، قلبی که دائماً به آتش حسد و کینه و خشم می‌سوخت، دوران مرگباری را می‌گذرانیدند، چشمان آن‌ها در برابر نورافشانی‌های اسلام کور و گوششان از شنیدن بانگ حقیقت خیزش کرگشته بود.

آری، دشمنان نحوه جنگی را که با ما در پیش گرفته بودند خوب بررسی کردند و دریافتند که جنگ با شمشیر آن چنان شکستی را به آنان پیش می‌آورد که هرگز جبران‌پذیر نخواهد بود.

با مسلمانان وارد میدان می‌شدند، ولی از خرمن ستیزه جز شکست و سرزنش، زیان و خسارت بهره‌ای نصیب آنان نمی‌گشت.

اوضاع جنگی و نظامی مسلمانان را دیده و مزه مرارت میدان‌ها را چشیدند و با خسارت‌های افتضاح‌آمیز و وضع دردناکی عقب‌نشینی کردند.

جوانان و مردان قهرمان ما را دیده و قدرت بخت‌آور سپاه پیروز ما را مشاهده کردند، جبهه‌های جنگی را خالی نموده و میدان ستیزه را ترك گفتند.

آن‌گاه برای پیدا کردن راه چاره‌ای در فکر فرو رفتند، تا با پیدا کردن راه‌های تازه‌ای زودتر و بهتر به مقصد برسند و بر مسلمانان و در حقیقت برای شکست اسلام پیروز شوند.

اول مطلبی که نظر پیشوایان یهود و نصاری و مجوس و مشرکان و همه دشمنان اسلام را جلب کرد، راز عظمت مسلمانان بود.

آیا نیرویی که به این ملت امکان داد که از مرزهای جزیره منحنی به خارج راه یافته، توده‌ها و نژادهای مختلف را در زیر يك پرچم گرد آورد از کجا سرچشمه گرفته است؟

کدام عامل باعث شده که اقوام و قبایل مختلف تا این حد پابند تعاون بوده و همگی به حالت فشرده، در يك صف قرار گیرند؟

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 161

آن کدام نیروست که مردم پراکنده و جمعیت‌های متفرق را جمع کرده و از آن‌ها بنای يك سپاه مظفر و پیروزی پایه‌گذاری کرده است؟

ملّتی از آن‌ها به وجود آورده است مغلوب نشدنی، ملّتی که نه تنها از مرگ نمی‌هراسد بلکه آن را آرزو نموده و در راهش می‌کوشد.

آن کدام رازی است که این ملت را از تنگنای جزیره محدود، زندگی محدود، افکار محدود، افتخارات محدود و هم چنین از کشمکش‌هایی که بر سر ریاست‌های بی‌ارزش و مالکیت‌های کوچک می‌افتاد رهایی بخشید؟

کدام قدرت آن‌ها را از آن همه انحطاط و کوته‌بینی نجات داده و طوری آن‌ها را تربیت کرد که درباره قومیت‌های شخصی و ملیت‌های فردی کوچک‌ترین فکری نکنند و هیچ‌کس در اندیشه قبیله خود نبوده و توجهی به سرزمین شخصی و وطن خود نداشته باشد؟

نه رعبه‌ای بشناسد و نه مُضری، عدنانی با قحطانی فرقی نداشته همگی در اوضاع کلی دنیا و مسائل مربوط به اوضاع فرهنگی و همگانی فکر کنند و درباره عقاید مذهبی و دین جدیدشان بیندیشند؟

اینان چگونه تمام توده‌ها را به يك قبیله تبدیل نموده و همه نژادهای مختلف را یکی کردند؟

آری، فقط يك قبیله و يك نژاد، آن هم امت و نژاد اسلامی، کدام عامل این جمعیت را وادار کرد دست به ترقیاتی بزند که مردم سراسر جهان اعم از گذشتگان و آیندگان از آن‌ها عاجز باشند؟

دشمنان اجنبی اسلام در هر يك از زیربنای وحدت و اجتماع ما، اسرار نهضت ما، عوامل آزادی و بالاخره در انگیزه دلاوری و شجاعت ما به دقت به مطالعه فکر کردند و قدرت یافتند، گشتند تا آنجا که قدرت داشتند؛ زیرا روی اسرار ما انگشت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 162

نهاده و به آنچه می خواستند دست یافتند!

همگی نظر دادند که اسرار نهضت مسلمانان در پشت پرده دین و سرچشمه وحدت و نیرو و آزادی مسلمانان، دیانت آنها است.

سپس بعد از توافق در این نظریه به تدبیر و حيله پرداختند و چنین گفتند:

بیایید با از بین بردن مکتب دینی مسلمانان، بنای عظمت و سلطه آنان را ویران سازیم، بیایید اسلام را در نظر آنان تضعیف نموده از اسلام متنفر کنیم.

میان آنان و اسلام فاصله انداخته و آنها را به موضوعات دیگری سرگرم کنیم.

با ایجاد تفرقه در گفت و طرز فکرشان آنان را به وضعی برگردانیم که قبل از اسلام داشتند.

همان ملیت محدود، همان تعصبات احمقانه و همان اختلافات را به آنان بازگردانیم.

این نقشه‌ای است که راه غلبه و حاکمیت را برای ما همواره کرده و فقط با اجرای این نقشه می‌توانیم به مسلمانان و سرزمین آنان تسلط یابیم.

آری، اجرای این برنامه ضامن تسلط بر آنها و پیروزی ما بر پایگاه‌ها و مراکز و دژهای آنان خواهند بود.

مسلمانان از همین راه وارد شده‌اند که ما نمی‌توانیم بر آنان پیروز شویم، یا در نبردی به هر اندازه‌ای که نیروی ما قوی و تجهیزات ما کامل باشد نمی‌توانیم بر آنان غلبه کنیم و تا روزی که آنان پروانه‌وار دور شمع اسلام گرد آمده باشند وضع ما این چنین خواهد بود و همین است راز عظمت آنان.

پس بر ماست که مذهب آنان را از بین ببریم و همین امر موجب نابودی پایه‌های عظمت و استقلال مسلمانان در سراسر روی زمین خواهد بود.

همه آن‌ها در این موضوع توافق داشتند، لذا توطئه‌چینی بر علیه اسلام شروع

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 163

گردید، برای پیش‌برد هدف‌های مشترك و شومی که داشتند نقشه‌ها کشیدند که عبارت بود از:

1- تأسیس و تکثیر انواع مدارس اجنبی در سرزمین مسلمانان و ارسال معلمان که نشان صلیب را با خود همراه داشتند، تا در محیط این مدارس تربیت فرزندان مسلمان را عهده‌دار شوند.

مدارسی تأسیس گردید که لایه لای کتب مسموم و هم چنین در سینه معلمانش بیشتر استعمار و مسیحی‌گری موج می‌زد، آری، در سینه آن‌هایی که به اسلام کینه توزی می‌کردند و جان خود را در راه مبارزه با اسلام وقف کرده بودند نقشه‌هایی نهفته بود!

2- اعزام هیئت‌های تبلیغی که در کمین‌گاه‌های روی زمین پراکنده شده و جوانان مسلمان را در دین و عقیده خود به پرتگاه تردید و شک نزدیک ساخته او را تحت الشعاع اوهام و گمراهی قرار دهد، از جمله وسایلی که در این نقشه به کار می‌رفت تأسیس بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها بود.

3- یکی از نقشه‌های آنان این بود که تا می‌توانستند تعدادی از جوانان و فرزندان مسلمان را به سرزمین غرب اعزام کردند تا از فرهنگ مسموم آن‌ها سیراب شده با وضعی به دیار خود برگردند که با دین و اخلاق و اصول و روش‌های خود وداع گفته‌اند، با وضعی برگردند که با خود امانتی همراه دارند و آن امانت تبشیر مسیحی‌گری و نبرد با رسالت اسلام می‌باشد.

4- انتشار کتبی که جوانان مسلمان را به راه فساد و گمراهی سوق دهد، آن‌ها را از فرهنگ اصیل خود منحرف کرده به اوهام احقانه و بی‌شرمانه پای‌بند ساخته، بالاخره به سوی پرروی و دیوانگی بکشاند.

5- از همین نقشه‌ها تسلط یافتن بر برنامه‌های فرهنگ تعلیم در سرزمین‌های

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 164

اسلامی بود، وضع تعلیمات علمی را طوری وانمود کردند که جوانان از دین خود دوری جسته به پیامبر ایمان نداشته باشند و به سوی الحاد و فساد سوق داده شوند.

6- انتشار دادن مجلات ننگین و دایر کردن سینماهای مسموم و تلویزیون‌هایی که جز تحریک غرایز جوان‌ها برنامه‌ای نداشته باشند، به حدی که جوانان بجای اندیشه در وضع ملیت اسلامی خود و آینده دین و عقیده و آزادی وطنشان، فقط برای سیر کردن غرایز طبیعی خود بیندیشند.

7- با کوشش‌های پیگیر و بی‌امان، جوانان را به راه فساد و هرزگی کشیده و در این راه مشروبات الکلی و دختران هوسران و عکس‌های ننگین و داستان‌های رسواکننده را به کار بردند، زنان خواننده و فتنه‌انگیز را دسته دسته به نام هنر به دیار مسلمانان اعزام نمودند تا به نام ترقی و آزادی دست به خرابکاری بزنند!!

8- دریچه‌های تمدن و فرهنگ غرب را باز کرده و جوانان ما را برای تماشا از آن‌ها به دیار غرب دعوت کردند، تا یک جوان مسلمان شیفته شادی و سرور و هم چنین مظاهر دور از واقعیت و تمدن و فرهنگ آن گشته، ملت و کشور خود را به بهانه سرپیچی از تمدن تحقیر نمایند، از اوضاع گذشته غربی‌ها غافل نموده شیفته وضع فعلی آنان نمایند، با این که جسمش در محیط اسلامی و کشور خود پرورش یافته و در دیار شرق پا به دنیا نهاده است، معهذاً روح و قلب خود را به دیار غرب بفرستند.

9- تسلط به اوضاع اقتصادی و حکمرانی در بازارهای مسلمانان و مکیدن بزرگ‌ترین رقم ثروت از بلاد مسلمانان و گسترش دادن فقر و بیکاری در میان آنان، به طوری که همواره گرفتار زندگیشان بوده و در راه پیشگیری از فقر و احتیاجات دست خود را برای وام‌های سنگین در برابر غرب باز کنند و به طور کلی از

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 165

روش‌های دیانت خود فاصله گیرند.

10- زنده کردن و عظمت دادن به تمدن‌های قدیمی از قبیل تمدن آشوری‌ها و فینقی‌ها و تمدن فراعنه و هخامنشیان، آب و رنگ دادن به آن‌ها، تا بلکه بدین وسیله یک جوان مسلمان تمدن ریشه‌دار و اسلامی خود را فراموش کرده شیفته تمدن‌های قدیمی گردد، بی آن که از اوضاع و حقیقت آن آگاه باشد. آری، بدین گونه وسوسه کنند تا چشمان جوانان را به روی این گونه تمدن‌ها و هم چنین تمدن‌های غلط فعلی باز کنند.

11- در راه الغای محکمه‌های شرعی و مراکز فتوا کوشیدند و به اوقات مسلمانان دست یافتند، قوانینی از خود وضع و مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و در مراکز آموزشی به تدریس آن پرداختند، تا آنجا که در اکثر کشورهای اسلامی دانشکده‌های حقوق تأسیس نموده و به جای حقوق و قوانین اسلامی، قوانین روم و فرانسه تدریس کردند.

فقط در گوشه و کنار، آن هم در مواردی از قبیل ازدواج و طلاق و نظایر آن، اسمی از شریعت اسلام به میان می‌آمد، لکن از حقایق و قوانین کلی کوچک‌ترین اطلاعی در دست مسلمانان نبود، حتی در ساده‌ترین مسائل و اصول اسلامی.

12- از کار انداختن نیرو و قدرت اسلام در دل‌های مسلمان است، این رویه را با مسخره کردن علما و دانشمندان دینی آغاز کردند، گاهی آنان را نادان‌های خشک معرفی کردند که در راه منافع شخصی از نفوذ و قدرت دینی خود سوء استفاده می‌کنند.

برای ریشه‌کن کردن نفوذ معنوی آنان از قلوب مسلمانان شایعاتی پخش نموده آنان را در معرض افتراها قرار دادند. دشمنان در اواخر قرن حاضر در اجرای این نقشه آن چنان پیش رفتند که موقعیت اسلامی و دعوت دینی و ربّانی به عهده آنان

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 166

بوده، پرتوافکن‌های اسلام محسوب می‌شدند.

کار به جایی کشید که مردم از فراگرفتن علوم دینی و اسلامی کناره‌گیری کردند و امروز آن قدر که اسلام از کمبود علمای دینی و ربّانی در همه کشورهای اسلامی شکایت دارد از هیچ نقص دیگری نمی‌نالد.

13- یکی از نقشه‌های استعمار مشوب ساختن حقایق اسلام و قرار دادن آن در معرض تهمت‌های نارواست، با بی‌رحمانه‌ترین وضعی قرآن را مورد حمله و هجوم قرار داده و جهت نبرد با قرآن آن را به زبان‌های مختلفی ترجمه نمودند.

14- ادبیات و نویسندگی و روزنامه‌نویسی را در مسیر بی‌دینی و لا مذهب قرار داده به بنگاه‌های نشر و انتشارات و مطبوعات دست یافتند، جهت چاپ و نشر و کار تألیف مراکز و بنگاه‌های بزرگی به وجود آوردند که هدف شوم استعمار و زمامداران آن را منتشر سازند، اکنون در بعضی از کشورهای اسلامی در صد زیادی از این مراکز مشغول کار است.

15- مشوب ساختن تاریخ اسلام و تردید انداختن در حوادث آن، یکی از این نقشه‌ها به شمار می‌رود، نویسندگانی مانند «جرجی زیدان» و اغلب مستشرقان که به خیال خود عیوی در تاریخ اسلام پیدا کرده و با نشان دادن گوشه‌های ضعیف

و اسفناکش و هم چنین با انتشار آن به صورت داستان‌ها، تاریخ اسلامی را لکه‌دار قلمداد کرده و دل جوانان ما را مالا مال از کینه نسبت به اسلام نموده است و هم چنین آنان را نسبت به یادگارهای اصیل و تاریخشان بدبین و متنفّر ساخته‌اند.

16- از همین نقشه‌ها تأسیس مذهب‌ها و مکتب‌های ویران‌کننده‌ای مانند حزب فراماسونی، بهائیگری، قادیانیگری و نظایر آن است. به طوری که مسلمانان را با آن‌ها سرگرم ساخته میان آنان و دینشان جدایی اندازند.

احزاب سیاسی را به وجود آوردند که همگی با هم مخالف بوده و تحت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 167

رهبری‌های بی‌ارزش دشمنان شرقی و غربی اسلام فعالیت می‌کردند.

17- در راه الغای خلافت اسلامی کوشیدند و میان گفتار و طرز فکر مسلمانان تفرقه انداخته آنان را به طوایف و توده‌های مختلفی تقسیم نمودند.

18- کوشیدند تا زنان را به سوی فساد کشیده به نام فرهنگ و آزادی و دموکراسی آنان را با زرق و برق به خورد مردم بدهند و از همین راه خانواده‌ها را ویران و استقلال اجتماع اسلامی را نابود سازند.

19- از جمله نقشه‌ها محاربه با لغات اصیل عربی و دعوت به لهجه‌های محلی است و این که نویسندگی و مکاتبات با حروف لاتینی انجام شود، بدین وسیله وضع فعلی مسلمانان، ارتباط خود را از اوضاع گذشته قطع نموده و ذخایر علمی را که به صورت ارث از اسلاف مسلمانان به آن‌ها رسیده و به برکت آن بهترین مردم به شمار می‌رفتند، ضایع گردانند.

20- توافق استعمار و صهیونیسم جهانی در راه مبارزه با اسلام است، استعمار توسط یهود و به نام توجه به مسائل آن و ملت منکوبش و قرار دادن مسأله فلسطین به مثابه يك مسئله ملی که هیچ‌گونه ارتباطی با ملل اسلامی ندارد در فلسطین که قلب کشورهای اسلامی است پا نهاد و اکنون نبرد آنان با مسلمانان در بیت المقدس ادامه همان جنگ‌های صلیبی است.

21- از همین نقشه‌ها و بلکه از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین آن‌ها زنده کردن احساسات ناسیونالیستی و تحریک نعره‌های ملت پرستی در بین مسلمانان است.

احساسات ناسیونالیستی منفی که اسلام بساط آن را برچیده و از همان نخستین دوران رسالت جاویدان محمدی صلی الله علیه و آله آن را نابود ساخت.

از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس امام زمان خود را نشناسد، آن گاه بمیرد، مانند مردم دوران جاهلیت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 168

مرده است «1»،

و کسی که در زیر پرچمی روی تعصبات جاهلانه و کورکورانه‌ای نبرد کند، روی تعصبات دعوت کند و یا کسی را یاری نماید و در این راه کشته شود در راه جهالت کشته شده است و هر کس بر علیه امت من شورش کند و خوب و بد آن را به هم پیامیزد و از افراد پاك دامن و مؤمن باك نداشته باشد و به پیمان خود پابند نشود، از من نیست و من نیز از او تبری خواهم جست؛ اسلام تمامی این نعره‌های تعصبات را از بین برده، برادری اسلامی را زنده کرد و مردم را با رشته‌های ایمان به یکدیگر پیوند داد و آنان را بر محور دعوت قرآنی گرد آورد که بهترین آن‌ها نزد خداوند پرهیزکارترین و صالح‌ترین آنان خواهد بود.

ولی غرب استعمارگر چنین نقشه کشیده است که این تعصبات و نژادپرستی‌ها را احیا کند و در این راه از هیچ گونه کوششی فروگذار نیست و نوکران خود را در کشورهای اسلامی برانگیخته تا در راه نشر احساسات ملت پرستی که مسلمانان عرب را از برادر مسلمان عجمش دور می‌ساخت، بکوشند تا نژاد و ملیت پرستی را که پیامبر از آن نهی فرموده و اسلام به جنگ آن برخاسته بود علنی و همگانی سازند.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود:

آن کس که به سوی تعصبات دعوت کند، از دایره ایمان خارج است «2».

و این طرز فکر دوران جاهلیت نخستین را که عصر انحطاط و قبیله‌بازی و فئودالیسم بود زنده ساخته و تنها همین طرز فکر برای از هم گسستن پیوند وحدت مسلمانان و ایجاد تفرقه و دشمنی و اختلاف در بین مسلمانان کافی است.

(1) - بحار الأنوار: 331 / 32، باب 8؛ الصراط المستقیم: 1 / 111، باب 6.

(2) - الکافی: 308 / 2، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 169

غربی‌های صلیبی مقصد خود را پیش بردند و با اجرای نقشه‌های خود طرز فکر ملیت‌پرستی را در میان ما اشاعه داده و به تناسب اندیشه ملیت‌پرستی‌ها در میان ملل اسلامی مکتب‌ها و اصول گوناگونی منتشر نموده به آن‌ها چنین وانمود کردند که وحدت توده‌ها و ملت‌ها، جز در سایه ملیت‌پرستی امکان‌پذیر نیست.

در صورتی که همه اصول و مکتب‌هایی که آنان در سر راه جوانان و بعضی از احزاب سیاسی، قرار داده‌اند، صلاحیت این را ندارد که اساس و پایه وحدت توده‌ها و ملت‌ها باشد؛ زیرا که رهبران ملیت‌پرستی، در طرز فکر خود اختلاف داشته و بر دستجات و احزابی تقسیم شدند و هر کس به سوی حزب و فلسفه مخصوص خود دعوت می‌کند!!

این بود نقشه شوم استعمارگران برای نابودی اسلام.

تفسیر «حاسد»

[وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ] «1».

و از زیان حسود، زمانی که حسد می‌ورزد.

حاسد، صفت لازم است: کسی که دارای طبیعت و خوی حسد است. این خوی چون دیگر خوی‌های پست ناشی از کوتاه‌بینی و ناتوانی و زبونی روحی است و اثرش در نفس حاسد این است که بدون حساب سود و زیان از نعمت و قدرت دیگری رنج می‌برد و خود را می‌خورد و چون این خوی برانگیخته شد و از درون سرزد فتنه برمی‌انگیزد و زیان‌ها می‌رساند.

(1) - فلق (113): 5.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 170

تفسیر سوره ناس

[قُلْ أَغُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ] «1».

بگو: پناه می برم به پروردگار مردم * [به] پادشاه مردم * [به] معبود مردم.

صفت عینی و حقیقی رب، عناصر و قوا و غرایز انسانی را ترکیب و تنظیم نموده و به کمال رشد و نمو رساند.

آن گاه با موهبت عقل فطری و اختیار که نماینده و نمونه قدرت و اراده و مالکیت خداوند است او را مالک و متصرف در کشور وجود خود گرداند و همین که عقل به کمال رشد خود رسد و یکسر آزاد شود میدان کشمکش ها و جواذب قوای متضاد نفسانی با عقل، باز و گسترده تر می گردد، در این مرتبه رشد قوای عقلی و نفسانی باید شعاع دید و قدرت اختیار و اراده انسانی نیز بازتر و نیرومندتر شود تا خود را از شروری که به وسیله قوای نفسانی و مجاری آن به گناه و پستی و سقوط می کشاند برهاند.

آن صفت عینی و پرتو الوهیت است که در عقل رشد یافته، می تابد و آفاق و مبادی و نهایات را روشن می نماید و اراده محکم ایمانی می بخشد و در مسیر الهام و وحی و طریق شریعت و تشریع پیش می برد و انسان باید خود را در پناه او بدارد.

(1) - ناس (114): 1- 3.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 171

تفسیر «الوسواس الخناس»

[مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ] «1».

از زیان وسوسه گر کمین گرفته و پنهان.

آن وسوسه گری که پی در پی القا می نماید و همی پیش می آید و پس می رود و پنهان می شود و آشکار می گردد.

اگر محیط درون انسان با نور معرفت و ایمان روشن باشد و در پناه ربوبیت رب و تصرف او و وقایه تقوا درآید و قوا و فرشتگان الهام بخش بخیر و صلاح، راههای نفوذ و وسوسه‌های شرانگیز را ببندند، آن وسوسه گر خناس به عقب برمی‌گردد و در کمین می‌ماند تا به چه صورتی و از چه مجرای و با چگونه سموم وسوسه‌ای پیش آید و در انتظار آن است که انگیزه‌های هواها و شهوت‌ها و کبر و حسد و دیگر خوی‌های پست محیط درونی را تارک و مشوش گردانند تا سر برآرد و بر قوا و انگیزه‌های خیر بتازد و عقل را تیره سازد و فرمان اراده را به دست گیرد و برای پیشبرد شر و انجام هرگونه گناه، جلوی بینش و عاقبت‌اندیشی را ببندد و شبهه‌ها و غدرها پیش آورد و شوق‌ها و آرزوها و امیدهای کاذب و پست برانگیزد!

و اگر نور ایمان پرتو افکند و هشیاری و پشیمانی از گناه پیش آمد، باز خود را پنهان می‌نماید و برای یورش و وسوسه از طریق دیگر آماده می‌شود، مانند میکرب‌هایی که در پیرامون و در لابه لای نسوج بدن کمین کرده یا در حال کمون هستند تا اگر جراحتی در قلعه بدن پدید آید و یا دستگاه‌های رییس آن مختل گردد و قوای دفاعی ناتوان شود، در آن رخنه نمایند و از میان نسوج سر برآرند و پیش روند.

(1) - ناس (114): 4.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 172

[الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ] «1».

آن که همواره در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند.

وصف «الوسواس» به معنای اسمی، وصف «الخناس» است و دلالت به موصوف و منشأ با شعوری دارد.

فعل «یوسوس»، وسوسه صدر، جای قلب و مقصود و محل بروز عواطف و انگیزه‌ها می‌باشد، امواج وسوسه‌ها را مستمر می‌رساند، الهامات و انگیزه‌های گوناگون و متضاد در این محل تلاقی می‌نمایند و هر يك اندیشه و خواست انسان را به سوی خود می‌کشند.

و چون انسان پیوسته اثرپذیر و در معرض و وسوسه‌ها و الهامات می‌باشند، نباید خود منشأ اصلی و انگیزنده این واردات و آثار باشد و چون این‌ها حادث هستند باید علل و اسباب محدثه‌ای داشته باشند و چون متضادند باید علل و اسباب

آنها مبادی مختلفی باشند که بعضی خود ذاتاً خیر و منشأ خیرات است و بعضی شر و منشأ شرور، آن که مبدأ خیر است فرشته نامیده می شود و آن که مبدأ شر است شیطان خناس.

آن حال تردیدی که برای انسان هنگام مواجه شدن با گناه و حرام لذت انگیز، یا ثواب و واجب مشقت آور پیش می آید نموداری از این جواذب متضاد درونی است، در این حال احساس می شود که عاملی، انسان را به سوی زشتی و گناه ترك واجب می کشاند و عامل دیگری از آن باز می دارد.

بیشتر مردم با آن که پیوسته در معرض تأثیر و جواذب این عوامل می باشند، یا یکسر از آنها غافلند یا چون محکوم حواسند آنها را معلول انگیزه های حسی و یا

(1) - ناس (114): 5.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 173

قوای نفسانی می پندارند. فقط در روشنی ایمان و معارف عالیه و هدایت قرآن می توان این عوامل و آثار و تحریکات آنها را شناخت و هشیار آنها بود و در پناه «رب الناس و ملك الناس و اله الناس» می توان راه نفوذ وسوسه ها را بست و دریچه انوار الهامات را گشود.

[إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ] «1».

مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده اند، هرگاه وسوسه هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند، پس بی درنگ بینا شوند [و از دام وسوسه هایش نجات یابند].

و اگر آدمی از خود غافل و خدا را از یاد ببرد قرین شیطان می گردد.

[وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ] «2».

و هر کس خود را از یاد [خدای] رحمان به کوردلی و حجاب باطن بزند، شیطانی بر او می گماریم که آن شیطان ملازم و دمسازش باشد.

و یکسر شیطان بر او چیره می شود و جزء حزب او می گردد.

[اَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ] «3».

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان

(1) - اعراف (7): 201.

(2) - زحرف (43): 36.

(3) - مجادله (58): 19.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 174

حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند!

[مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ] «1».

از جنیان و آدمیان.

خواطر و وساوس

عارفان بزرگ در این زمینه می گویند:

آنچه اندر خاطر پدید آید متعارف است میان خلق و کس این را منکر نیست و این از جمله ضرورات است که هیچ کس از این خالی نباشد.

و خاطر نام است مر چیزی را که بر دل بی قصد بگذرد و عامه همه را خاطر خوانند و نزدیک این طایفه خاطر آن است که از حق تعالی پدید آید و آنچه از دیو پدید آید وساوس باشد و آنچه از نفس پدید آید هواجس باشد.

بزرگان گفته اند:

میان خواطر و وسوس و هواجس کسی فرق تواند کردن که لقمه وی حلال باشد، اما آن کس که حرام خورد خاطر وی وسوس باشد و خاطر نباشد و آن که غذای وی شبهت باشد خاطر با وسوس آمیخته باشد و آن که لقمه وی حلال باشد خواطر وی همه درست باشد، اما دیو مر او را نیز وسوسه کند و هواجس نفسانی مر او را نیز باشد، اما فرق تواند کردن میان خواطر و وسوس تا بر خاطر کار کند و وسوس و هواجس از خویش دفع کند.

مجاهد مقری گوید:

پیش ابو عمرو بن علاء بودم و او هرگز به اختیار خود امامت در نماز نکردی، در

(1) - ناس (114): 6.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 175

روزی او را به زور به امامی داشتند و پیش فرستادند، چون پیش اندر آمد و مردم را گفت: «استُوا» چنان که بر شریعت آمده است که مصطفی صلوات الله علیه وآله فرمود: چون صف گیرید راست بایستید که هرگاه مخالف ایستید دل هاتان مخالف گردد و کتف ها اندر دوزید تا دیو میان شما راه نیابد و چشم ها به سجده گاه دارید تا دل هاتان پراکنده نگردد.

پس چون ابو عمرو گفت: «استُوا» بیهوش گشت و بیفتاد و تا دیگر روز به هوش نیامد، پرسیدند که تو را چه افتاده؟ گفت: من شما را گفتم که راست بایستید، بر دل من خاطری آمد از حق تعالی که ای بنده! تو با من طرفه العینی راست بوده ای تا خلق مرا همی گوئی که راست باشید؟!

آن عارف الهی گفت: وقتی بیمار گشتم از خدای عزوجل بخواستم تا مرا عافیت دهد. اندر سر من خطاب کردند که میان ما و میان تن خویش تو اندر میای.

و بعضی گفتند:

شنیدم از محمد بن سعدان که گفت: از بزرگی شنیدم که گاه گاه زمانکی بغنودمی، ندا آمد مر مرا که تو را از ما همی خواب آید؟ اگر بخشی از ما به تازیانه بزیمت، یعنی این اشارت است به فرط محبت که هر چند محبت قوی تر گردد، خوردن و خفتن کمتر گردد، همه خاطر و سرّ وی دوست فرو گیرد، چنان گردد که گوئی پیوسته دوست را همی بیند و یا دوست می گوید و از دوست سخن می شنود، خاموش باشد به زبان، گویا باشد به دل.

«صَامِتٌ بِلِسَانِهِ، ذَاكِرٌ بِقَلْبِهِ، مُطَرِّقٌ بِرَأْسِهِ، نَاطِرٌ بِسِرِّهِ».

به زبان ساکت و به قلب گویا است، سر به زیر داشته و به باطن ناظر به واقعیت‌ها است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 176

پس چون محبت قوی گردد و همگی وی دوست فرو گیرند، چنان شود که همیشه گویا دوست پیش وی است، اگر لحه‌ای از دوست غافل گردد، چنان داند که دوست با وی عتاب همی کند.

چنان به کوی تو آسوده از بهشت برینم	که در ضمیر نیامد خیال حوری و عینم
کمند طره نهدی به پای طاقت و تاجم	سپاه غمزه کشیدی به غارت دل و دینم
نه دست آن که دمی دامن وصال تو گیرم	نه بخت آن که شبی جلوه جمال تو بینم
مرا چه کار به دیدار مهوشان زمانه	که با وجود تو فارغ زسیر روی زمینم
چگونه شاد نباشد دلم به گوشه نشینی	که حال گوشه چشم تو کرده گوشه نشینم
بر آستانه آن پادشاه حسن فروغی	کمان کشیده زهر گوشه لشگری بکمینم ¹

در هر صورت به فرموده حضرت صادق علیه السلام با یاد خدا و اهمیت دادن به اوامر حضرت او و ترك محرمات و توجه به اطلاع علام الغیوب بر همه اسرار، روزنه نفوذ وساوس شیطانی را ببندید که وسوسه دام خطرناك و طریق شرانگیز و آتش سوزنده و توفان بر باد دهنده‌ای است.

(1) - فروغی بسطامی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 177

[وَالْوَسْوَسَةُ مَا يَكُونُ مِنْ خَارِجِ الْقَلْبِ بِإِشَارَةِ مَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَتُجَاوِزَةُ الطَّبَعِ. وَأَمَّا إِذَا تَمَكَّنَ فِي الْقَلْبِ فَذَلِكَ عَيْنٌ لَهُ وَضَلَالَةٌ وَكُفْرٌ؛ وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ دَعَا عِبَادَهُ بِلُطْفٍ دَعْوَتِهِ وَعَرَفَهُمْ عِدَاوَةً إِبْلِيسَ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: [إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا] «1». فُكِّنَ مَعَهُ كَالْغَرِيبِ مَعَ كُلِّ الرَّاغِبِ يَفْزَعُ إِلَى صَاحِبِهِ فِي صَرْفِهِ عَنْهُ]

وسوسه شیطان

وسوسه در زمینه معرفت عقل و تمایل به عالم طبیعت از خارج قلب وارد خانه قلب می شود و چون مرحله طبع و شهوت های مادی بر جنبه عقل غالب شد و توجه و معرفت عقل از انسانی رخت بست، آن چنان قدم وسوسه در قلب محکم و برقرار می گردد که کار آدمی به گمراهی و گم گشتگی و کفر می رسد.

خداوند بزرگ با لطف و محبتی که نسبت به همه دارد، بندگان را به سوی خود دعوت کرده و دشمنی ابلیس را به آنان شناسانده، آنجایی که فرموده:

شیطان دشمن شماست، او را به حقیقت دشمن بگیرید، معامله کن با این دشمن خطرناک چون معامله شخص غریب با سگ چوپان، ندیدی چون سگ گله

(1) - فاطر (35): 6.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 178

به شخص غریب حمله کند، آن شخص برای دفع حمله خطرناک آن سگ به چوپان پناه می برد و این پناه بری است که او را در حصار امنیت قرار می دهد که هر کس از شر ابلیس به حضرت حق پناه برد بی تردید خداوند مهربان او را پناه خواهد داد که او پناه تمام بی پناهان و شفای درد درمندان و یار بی یاران و امید گدایان و تکیه گاه مستمندان است.

ابلیس، دشمن آدمیت

زیباترین و رساترین کلامی که به این حقیقت بسیار عالی دلالت دارد، کلام وجود مقدس حضرت حق است.

[قُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى * وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى * فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى] «1».

پس گفتیم: ای آدم! مسلماً این [ابلیس] دشمنی است برای تو و همسرت، پس شما را از بهشت بیرون نکند که در مشقت و رنج افتی.* قطعاً برای تو [در این مکان موقعیتی است که] است که نه گرسنه شوی و نه برهنه گردی.* و نه در آن تشنه شوی و نه دچار آفتابزدگی گردی.* پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودان و سلطنتی که کهنه نمی شود، راهنمایی کنم؟

سپس قرآن مجید می فرماید:

آدم و همسرش به وسوسه این دشمن غذا را از درخت نمی شده خوردند، تا

(1) - طه (20): 117 - 120.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 179

جایی که لباس های بهشتی از تشنه ریخت عورت آنان در نظرشان آشکار شد، آنها خواستند تا با ساتری از برگ درختان خود را بپوشانند، آدم از خدا نافرمانی کرد پس به غایت افتاد، ولی خداوند مهربان وی را از رحمت بی منتهای خود محروم نکرد، توبه او را پذیرفت.

وسوسه شیطان در انفاق

قرآن مجید در بسیار از آیات خود تمام فرزندان آدم را همانند پدرشان از ابلیس و جنود او که در لباس های گوناگونی در زندگی آدمیان ظهور می کنند برحذر می دارد و خلاصه پند و درسش این است که این دشمن نابکار و این موجود خطرناک تنها هدفش به هم ریختن اساس سعادت دنیا و آخرت آدمیان است، در اینجا نمونه ای از آن آیات الهی را ملاحظه کنید:

[الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] «1».

شیطان، شما را [به هنگام انفاق مال با ارزش] از تمیّدستی و فقر می ترساند، و شما را به کار زشت [چون بخل و خودداری از زکات و صدقات] امر می کند، و خدا شما را از سوی خود وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد؛ و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

در «تفسیر نمونه» در توضیح این آیه چنین آمده:

نخستین جمله آیه می گوید: هنگام انفاق یا ادای زکات، شیطان، شما را از فقر و تنگدستی می ترساند. به خصوص اگر اموال خوب و قابل توجه بخواهید انفاق

(1) - بقره (2): 268.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 180

کنید که در آیه قبل به آن اشاره رفت.

و چه بسا این وسوسه شیطانی مانع از انفاق و بخشش می گردد و حتی ممکن است در ادای زکات و خمس و سایر انفاق های واجب نیز اثر بگذارد.

خداوند به این وسیله بشر را آگاه می کند که خودداری از انفاق به جهت ترس از تهیدستی فکر غلط و از وسوسه های شیطانی است و چون ممکن است به نظر برسد که این ترس گرچه از ناحیه شیطان است يك ترس منطقی است بلافاصله می فرماید: شیطان شما را وادار به معصیت و گناه می کند، بنابراین ترس از فقر و تهیدستی در هر حال غلط است؛ زیرا شیطان جز به باطل و گمراهی دعوت نمی کند.

اصولاً هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بینانه، سرچشمه اش انحراف از فطرت و تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است، اما هر گونه فکر مثبت و سازنده و محرك و آمیخته با بلندنظری، سرچشمه اش الهامات الهی و فطرت پاک خدا داد است.

و با توجه به این که وسوسه های شیطانی بر خلاف قوانین آفرینش و سنت الهی است نتیجه و اثر منفی آن که زیان و بدبختی است روشن خواهد بود.

در مقابل فرمان های پروردگار هماهنگ و هم دوش با آفرینش و فطرت است و نتیجه آن حیات و زندگی سعادت بخش می باشد.

در توضیح این سخن باید گفت: در نظر ابتدایی انفاق و بذل مال چیزی جز کم کردن مال نیست و این همان نظر کوتاه بینانه شیطانی است، ولی با دقت و دید وسیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی و سبب

کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می‌باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع، افرادی که در آن اجتماع زندگی می‌کنند نیز در رفاه و آسایش

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 181

خواهند بود و این همان نظر واقع بینانه الهی است.

قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می‌دهد که انفاق اگر چه به ظاهر چیزی از شما کم می‌کند، در واقع چیزهایی بر سرمایه‌های شما می‌افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی.

در دنیای امروز که نتیجه و اثر اختلافات طبقاتی و پایمال شدن ثروت‌ها به خاطر به هم خوردن تعادل تقسیم ثروت به روشنی به چشم می‌خورد، درك معنای آیه فوق چندان مشکل نیست.

فقر و فحشا

ضمناً از آیه استفاده می‌شود که:

يك نوع ارتباط میان ترك نمودن انفاق و فحشا وجود دارد، البته اگر فحشا به معنای بخل باشد، ارتباط آن از این جهت است که ترك انفاق و بخشش‌های مالی، آرام آرام صفت بخل را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می‌کند و اگر فحشا را به معنای مطلق گناه یا فحشای جنسی بگیریم باز ارتباط آن با ترك انفاق بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و بی‌عفتی‌ها و خودفروشی‌ها فقر و تهیدستی است، علاوه بر همه این‌ها انفاق يك سلسله آثار و برکات معنوی دارد که جای انکار نیست.

در تفسیر «مجمع البیان» از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

هنگام انفاق دو چیز از طرف خداست و دو چیز از ناحیه شیطان است، آنچه از جانب خداست یکی آموزش گناهان و دیگری وسعت و افزونی اموال است، آنچه

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 182

از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگر امر به فحشا است «1».

جالب توجه این که از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن با خدا معامله کنید، انفاق نمایید تا از تهیدستی نجات یابید
«2».

[وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] «3».

و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

در این جمله اشاره به این حقیقت شده که چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی پایان دارد، می تواند به وعده خویش عمل کند، بنابراین باید به وعده او دلگرم بود نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه می کشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود «4».

يك بار ديگر در آیه شریفه دقت کنید تا بر شما بیشتر روشن شود که آن موجودی که آدمی را به فقر و سوسه می کند و دعوت به فحشا می نماید و خلاصه انسان را در جهت ضد خواسته های الهی می کشاند تا خزی دنیا و عذاب آخرت را برای او فراهم کند دشمن واقعی انسان است و از این دشمن با تمام توان باید حذر کرد.

[إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ] «5».

(1) - مجمع البیان: 492 / 2 (ذیل آیه 268 بقره).

(2) - نهج البلاغة: حکمت 258؛ وسائل الشیعة: 372 / 9، باب 1، حدیث 12271.

(3) - بقره (2): 247.

(4) - تفسیر نمونه: 336 / 2.

(5) - آل عمران (3): 175.

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زاء، از رفتن به جهاد] می ترساند؛ پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

این شیطان است که با سخنان و گفته های پوچ خود، دوستان و خواستارانش را می ترساند، تا آنان را از راه الهی و صراط مستقیم بازدارد، شما از سخنان و گفته های او بیم و هراس به خود راه ندهید، اگر اهل ایمان هستید از من بترسید که جز قدرت من قدرتی شایسته تر از آن نیست.

آری، موجودی که انسان را از واقعیت های اصیل و پیش آمدهای الهی و حوادث سازنده و مصایب رشد دهنده یا از حقایق عالی و مهمی که ذاتاً باعث جلب عنایت الهی است بترساند، دشمن شماره یک انسان است و آدمی واجب است با تمام توان با او مبارزه کند.

برده شیطان

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا] «1».

آیا به کسانی که گمان می کنند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند، ننگریستی که می خواهند [در موارد نزاع و اختلافشان] داوری و محاکمه نزد طاغوت برزند؟ [همان حاکمان ستمکار و قاضیان رشوه خواری که جز به باطل حکم نمی رانند،] در حالی که فرمان یافته اند به طاغوت کفر ورزند، و شیطان [با سوق دادنشان به محاکم طاغوت] می خواهد آنان را به

(1) - نساء (4): 60.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 184

گمراهی دوری [که هرگز به رحمت خدا دست نیابند] دچار کند.

در شأن نزول این آیه در تفسیر «مجمع البیان» آمده:

یکی از یهودیان مدینه، با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، قرار گذاشتند يك نفر را به داوری بین خود انتخاب کنند، شخص یهودی چون به عدالت و بی نظری رهبر اسلام صلی الله علیه و آله اطمینان داشت گفت: من به داوری پیامبر شما راضیم، ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود به نام کعب بن اشرف را انتخاب کرد؛ زیرا می دانست که می تواند با هدیه نظر او را به سوی خود جلب کند و به این ترتیب با داوری پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مخالفت کرد، این آیه شریفه نازل شد و چنین افرادی را که برده شیطان اند و به پیروی از او به دنیا و آخرت خود لطمه می زنند به شدت سرزنش کرد «1».

طاغوت از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنای سرکشی و شکستن حدود و قیود و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می باشد بنابراین آن ها که داوری به باطل می کنند طاغوت هستند؛ زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند طاغوت است «2».

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام جور می رفتند ملامت می کند و سپس اضافه می نماید که مراجعه به طاغوت يك دام شیطانی است که می خواهد انسان ها را از راه راست، به بیراهه های دوردستی بيفکند.

(1) - جمع البیان: 85 / 3.

(2) - جمع البیان: 85 / 3؛ بحار الأنوار: 75 / 9، باب 1.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 185

ناگفته پیداست که آیه فوق هم چون سایر آیات قرآن يك حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام باطل و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حق بسیار زیاد است، مفسدات چنین داوری ها، در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ کس پوشیده نیست و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود «1».

پیروی از شیطان

[و يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا* يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا] «2».

و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می‌گزد [و] می‌گوید: ای کاش همراه این پیامبر راهی به سوی حق برمی‌گرفتم،* ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی‌گرفتم،* بی‌تردید مرا از قرآن پس از آن که برایم آمد گمراه کرد. و شیطان همواره انسان را [پس از گمراه کردنش تنها و غریب در وادی هلاکت] وامی‌گذارد؛

برای این آیه شأن نزولی به مضمون زیر آورده‌اند:

در میان مشرکان مکه دو دوست بودند به نام عقیبه و ابی، هر زمان عقبه از

(1) - تفسیر نمونه: 3/ 492.

(2) - فرقان (25): 27 - 29.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 186

مسافرت می‌آمد سفره‌ای می‌انداخت و بزرگان قومش را برای صرف غذا دعوت می‌کرد، در عین حال هم علاقه داشت از محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند شود گرچه اسلام را قبول نکرده بود.

روزی از سفر آمد و طبق معمول غذا آماده کرد و دوستان را برای صرف غذا وعده گرفت، در ضمن از پیامبر صلی الله علیه و آله هم دعوت کرد.

وقتی غذا حاضر شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

تا شهادت به وحدانیت حق و رسالت من ندهی دست به سفره نمی‌برم!

عقبه شهادتین گفت، این خبر به گوش دوستش ابی رسید، نزد عقبه آمد و گفت: از مسیرت منحرف شده‌ای؟ پاسخ داد: نه به خدا سوگند، من منحرف نشده‌ام، ولیکن مردی مهمان من بود که جز با شهادتین من غذا نمی‌خورد، من شرم داشتم او گرسنه از خانه من برود به این خاطر شهادت به حق و رسالت دادم.

این شیطان خطرناک به عقبه گفت: از تو راضی نمی‌شوم مگر در برابر او بایستی و آب دهن به صورتش بیندازی!!

عقبه بدبخت به پیروی از شیطان این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام هم در جنگ بدر در صف کفار کشته شد و رفیقش ابی هم در جنگ احد به جهنم رفت، از پی این واقعه آن آیات نازل شد و هشدار داد که شیطان جز خذلان آدمی چیزی نخواهد، بنابراین از این دشمن خطرناک سخت پرهیزید «1».

خداوندا! به تعداد هر سر موی ما شیطانی در درون و برون در راه ماست، اگر لطف و عنایت تو نباشد، ما را قدرت حفظ خود از خطرات شیطان نیست.

الهی! در این راه پرخطر ما را از حفظ و حراست و لطف و عنایت خود بی‌بهره مگذار.

(1) - مجمع البیان: 209 / 7، (ذیل آیات 27 - 29 فرقان).

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 187

خداوندا! اگر نظر تو نباشد، به يك آن، تمام واقعیت‌ها از ما گرفته می‌شود و جز خزی دنیا و عذاب آخرت برای ما چیزی باقی نخواهد ماند.

خدایا! ما را هم چون عاشقان جمالت از معنویتی سنگین و روحانیتی عظیم برخوردار کن تا تمام وجود و هستی ما هم چون آنان به پیشگاهت مترنم به این برنامه باشد.

این چه لطف است و این چه زیبایی

ای ربوده دلم به رعنائی

سر بر آرد دلم به شیدایی

بیم آن است کز غم عشقت

گر تو برق زروی بگشایی

از جمالت خجل شود خورشید

زیر برقع چو آفتاب منیر

اندر ابر لطیف پیدایی

نیست بی روی تو عراقی را

بیش از این طاقت شکیبایی «1»

شیطان از دیدگاه امام علی علیه السلام

امام عاشقان، مولای عارفان، امیرمؤمنان علیه السلام درباره شیطان و شرورش و درباره پیروان شیطان و بدبختی هاشان در «نهج البلاغه» می فرماید:

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ اشْرَاكاً، فَبَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَزَكَبَ بِهِمُ الزَّلَّالَ،

(1) - فخرالدین عراقی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 188

وَزَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فِعْلٌ مِّنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ «1».

مردمی هستند که شیطان را تکیه گاه شؤون زندگی خود قرار دادند و شیطان هم آنان را در پلیدی و فریبندگی شرکای خود نمود، این موجود پلید در درون سینه های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست.

آن مطرود ازل و ابد با چشمان آنان می نگرد و با زبان هایشان سخن می گوید، نتیجه این شد که آنان را مرکبی برای راندن در لغزشگاه ها نمود و خطا و انحراف را در دیدگاه آنان بیاراست، در زندگی رفتار کسی را پیش گرفتند که شیطان او را در سلطه خود شریک نموده، باطل را از زیانش بیورد.

سلطه شیطان

شارح «نهج البلاغه» علامه جعفری در توضیح این جملات می گوید «2»:

درست است که کار شیطان اغوا و فریب دادن اولاد آدم است، ولی فعالیت او از آراستن خطاها و گناهان تجاوز نمی کند.

این موجود پلید هرگز مانند يك عامل جبری مردم را به بدبختی و سقوط نمی کشاند و چنان که در قرآن مجید آمده است: کار او وعده های دروغین و آرایش های بی اساس می باشد.

خداوند رحمان انسان ها را به وسیله عقول و وجدان ها و پیامبران از اغواها و فریبکاری های شیطان برحذر داشته است، سه وسیله مزبور قدرتی بیش از

(1) - نهج البلاغة: خطبه 7؛ بحار الأنوار: 211 / 3، باب 33.

(2) - ترجمه و تفسیر نهج البلاغة: 131 / 3.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 189

تحریکات شیطان دارا می باشند که به خوبی می توانند دغل کاری های شیطان را خنثی نمایند.

بنابراین، این شیطان نیست که دست آدمی را گرفته با اجبار او را برده خود می سازد، بلکه این خود انسان است که نخست همه وسایل سه گانه را از کار می اندازد و تحریکات آن ها را در درون خود خنثی می نماید و دست بردگی به سوی شیطان دراز می کند و سپس آن موجود پلید شریک زندگی او می گردد، این مطلب در مواردی از قرآن مجید چنین بیان شده است.

[وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ] «1».

و شیطان [در قیامت] هنگامی که کار [محاسبه بندگان] پایان یافته [به پیروانش] می گوید: یقیناً خدا [نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب] به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم [که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت] و [من] در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم [به دعوتی دروغ و بی پایه] و شما هم [بدون اندیشه و دقت دعوت مرا] پذیرفتید، پس سرزنش

نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمام، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرك‌ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید [که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا

(1) - ابراهیم (14): 22.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 190

قرار دادید] بیزار و منکر؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

ملاحظه می‌شود که شیطان به عنوان يك عامل جبری، فرزندان آدم را به تباهی نمی‌کشد، بلکه وعده‌های دروغین می‌دهد و خطاکاری‌ها را می‌آراید و بس.

بنابراین ملامت کردن شیطان بی‌مورد خواهد بود، همین مسئله درباره نفس (مدیر غرایز حیوانی) آدمی نیز وجود دارد، به این معنی که آدمی در روز قیامت نمی‌تواند گناهان و انحرافات خود را به گردن نفس بیندازد و بگوید:

چون خدا به من نفس داده بود، لذا مرتکب گناه شدم؛ زیرا تحریکات و فعالیت‌های غرایز حیوانی به مدیریت نفس در برابر نیروهای عقل و وجدان و فریاد پیامبران عظام قابل توجیه و مهار کردن بوده، هرگز به درجه عامل جبری نمی‌رسد.

در این که شیطان را سلطه و زوری نسبت به آدمیان نیست، باز در قرآن مجید می‌خوانیم:

[و اسْتَفْزَرُ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلَكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدُوَّهُمْ وَ مَا يَعْدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا] «1».

از آنان هر که را توانستی با آوازت [به سوی باطل] برانگیز، و [برای راندنشان به سوی طغیان و گناه] با سواره‌ها و پیاده‌های بر آنان بانگ زن، و با آنان [از راه سوق دادنشان به حرام] در اموال و [از طریق وسوسه کردنشان به زنا] در اولاد شریک شو، و به آنان وعده [دروغ] بده [که از قیامت، حسابرسی، بهشت و دوزخ خبری نیست] و شیطان آنان را جز از روی باطل

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 191

و دروغ وعده نمی دهد.* [ولی آگاه باش که] یقیناً تو را بر بندگانم هیچ تسلّطی نیست، و کافی است که پروردگارت نگهبان و کارساز [آنان] باشد.

مقصود از شرکت شیطان در اموال و اولاد و سایر شؤون زندگی، شرکت محسوس و عینی نیست که مانند يك پدیده فیزیکی قابل مشاهده باشد، بلکه منظور شريك شدن او در هدف گیری ها و انتخاب وسایل و سایر عوامل محرك انسانی در اندیشه و گفتار و رفتار می باشد، مانند شرکت نفس که مدیریت غرایز حیوانی را دارد و در شؤون زندگی داخل در هدف گیری ها و انتخاب وسایل و سایر عوامل محرك می گردد.

سهم آدمی در این شرکت، گاهی به قدری تقلیل پیدا می کند که شؤون زندگی آدمی تا حدّ مالکیت انحصاری شیطان و هوا و هوس در می آید، این حد از تبهکاری در قرآن مجید در آیه زیر گوشزد شده است:

[أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا] «1».

آیا کسی که هوای [نفسش] را معبود خود گرفته دیدی؟ آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی [که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟].

شیطان این موجود پلید در درون سینه های آنان تخم گذارد و جوجه درآورد و حرکت کرد و تدریجاً در آغوش آنان نشست.

آن سینه آدمی که جایگاه دل است و دل آدمی که جایگاه تجلی انوار الهی است و انوار الهی که از خورشید عظمت خداوندی تشعشع می کند، با پیروی از شیطان مبدل به قفسه و آشیانه دائمی شیطان می گردد.

معنای قفسه شیطان بودن آن نیست که واقعاً يك موجود فیزیکی در سینه آدمی

(1) - فرقان (25): 43.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 192

داخل شده در گوشه ای می نشیند و شروع به امر و نهی می کند، بلکه همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

این موجود پلید که نمود فیزیکی ندارد، همه سطوح روانی را اشغال نموده خیالات و توهمات و وسوسه‌ها و شك و تردیدها را در آن سطوح تولید می‌کند و مالك مطلق آن سطوح می‌گردد.

کلمه درج اشاره لطیفی به این حقیقت دارد که این تسلط به تدریج انجام می‌گیرد و چنان نیست که وجدان و عقل و فطرت پاك آدمی ناگهان از درون وی محو شوند و شیطان فوراً جای آن‌ها را بگیرد.

اندك اندك راه زد سیم و زرش	مرگ و جسك نوفتاد اندر سرش
عشق گردانید با او پوستین	می‌گریزد خواجه از شور و شرش
اندك اندك روی سرخش زرد شد	اندك اندك خشك شد چشم ترش
وسوسه و اندیشه بروی درگشاد	راند عشق لا ابالی از درش
اندك اندك شاخ و برگش خشك گشت	چون بریده شد رگ بیخ آورش
اندك اندك دیو شد لا حول گو	سست شد در عاشقی بال و پرش
عشق داد و دل بر این عالم نهاد	در برش زین پس نیاید دلبرش «1»

پیروی از شیطان به تدریج، خود انسان را تبدیل به يك شیطان علیه سایر انسان‌ها می‌کند چنانچه می‌فرمایند:

دیروز انسان‌هایی بودند که مختصات انسانیت در وجود آنان فعالیت می‌کرد، راه می‌رفتند و دست دیگران را هم برای سلوك در مسیر کمال می‌گرفتند، تدریجاً آن مختصات را از دست دادند، امروز به قهقرا می‌روند و سدّ راه رهگذران کمال

(1) - مولوی.

شده‌اند، اکنون با هر فرد و گروهی که ارتباط برقرار کنند منحرفش خواهند کرد، بنابراین انسان‌هایی بودند که امروز مبدل به شیاطین شده، رهزنی رهروان کمال را پیشه خود ساخته‌اند، این است معنای شیاطین الانس.

وقتی که هدف‌گیری‌ها و اندیشه‌های آدمی جنبه شیطانی داشته باشد او با داشتن صورت آدمی مبدل به شیطان می‌گردد.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست «1»

(1) - ملك الشعراى بهار.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 194

[وَكَذَلِكَ إِذَا اتَاكَ الشَّيْطَانُ مُوسِسًا لِيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ الْحَقِّ وَيُنْسِيكَ ذِكْرَ اللَّهِ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ بِرَبِّكَ وَرَبِّهِ فَإِنَّهُ يُؤَيِّدُ الْحَقَّ عَلَى الْبَاطِلِ وَيَنْصُرُ الْمَظْلُومَ بِقَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: [إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ] «1»]

امام صادق علیه السلام در دنباله گفتار پر فروغ خود می‌فرماید:

چون شیطان به قصد گمراه کردن تو با وسوسه‌هایش به تو حمله‌ور شد، خواست تو را از راه حق و ذکر حضرت الله باز دارد به خدای خود پناه ببر که حضرت حق باطل را در برابر حق از بین می‌برد و مظلوم را در برابر ظالم یاری می‌دهد چنانچه در قرآن مجید فرموده:

یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده‌اند و همواره بر پروردگارشان توکل می‌کنند، تسلطی ندارد.

(1) - نخل (16): 99.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 195

[وَلَنْ تَقْدِرَ عَلَىٰ هَذَا وَمَعْرِفَةِ أَثْيَانِهِ وَمَذَاهِبِ وَسُوسَتِهِ إِلَّا بِدَوَامِ الْمُرَاقَبَةِ وَالْإِسْتِقَامَةِ عَلَىٰ بِسَاطِ الْخِدْمَةِ وَهَيْبَةِ الْمُطَّلَعِ وَكَثْرَةِ الذِّكْرِ، وَأَمَّا الْمُهْمِلُ لِأَوْقَاتِهِ فَهُوَ صَيْدُ الشَّيْطَانِ]

راههای خلاصی از شیطان

بدون شك قدرت خلاصی از فریب او و نجات از راههای فریب و وسوسه او برای تو نیست مگر به چند چیز:

1- دوام مراقبت.

2- استقامت بر عبادت.

3- هراس از عظمت و قدرت خدایی که بر درون و برون تو آگاه است.

4- کثرت یاد حق در همه اوقات.

با توجه به این چهار واقعیت، انسان در مبارزه با شیطان قطعاً پیروز است، ولی کسی که در این امور اهمال کار است و اوقاتش را بیهوده تلف می کند به یقین صید مناسبی برای این دشمن خطرناک است.

دوام مراقبت

خواجه در زمینه مراقبت می گوید:

مراقبه دوام ملاحظه مقصود است و به عبارت روشن تر، دائماً به حق نظر داشتن.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 196

درجات مراقبت

سالکی که در طریق حق است و همیشه به حق نظر دارد اهل مراقبه است، مراقبه سه درجه دارد:

درجه اول: مراقبه ای است که سالک در سیر به سوی حق دارد.

درجه دوم: توجه یافتن به مراقبه حق است، سالک متوجه می گردد که حق متعال مراقب اوست.

درجه سوم: مراقبه‌ای است که سالک نسبت به آثار وجود حضرت حق داراست، کیفیت تجلیات حضرت احدیت را پیوسته مورد نظر دارد.

قسم اول را می‌توان مراقبه مقدماتی، دوم را متوسط و سوم را عالی نام نهاد.

در مراقبه مقدماتی، مراقبه سالک در ایاب و ذهاب، خورد و خواب، گفت و شنود، طاعت و عبادت، رفتار و کردار است.

در این مراقبه نظر سالک این است که از طریق دستورهای شرع خارج نگردد، آنچه انجام می‌دهد بر وفق دستور باشد و برای این منظور مراقبه را دارد که خود را به اطاعت و عبادت زینت دهد. تا مورد توجه و عنایت واقع گردد، خود را می‌آراید تا او را پسندند و محرك او را در این مراقبه وعده‌ها و وعیدها است، از خوف عقاب از بدی‌ها کناره‌گیری می‌کند، به امید ثواب به خوبی‌ها می‌گراید.

امید از هر که داری جمله بگسل

مبند ای دل به جز در یار خود دل

ورای هر دو عالم جوی منزل

زمینلگاه دنوان رخت بریند

از این سودا به جز سودا چه حاصل

برون کن از درون سودای گیتی

که هرگز زو نیابی راحت دل

منه دل بر چنین محنت سرایی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 197

نمانی تا در اینجا پای در گل «1»

قدم بر فرق عالم نه عراقی

در مراقبه متوسط، سالک حق متعال را مراقب خود می‌بیند، به شهود در می‌یابد که در هر حال خدای متعالی مراقب اوست.

[كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا] «2».

و خدا نگهبان و مراقب همه چیز است.

خدای متعال نسبت به همه چیز رقیب است، این شهود به سالک نظر دیگری می‌دهد، سالک را عوض می‌کند، مسیر او را تغییر می‌دهد، در اول سالک برای خود کار می‌کرد، در این مراقبه، برای خدا کار می‌کند، در اول، محرک او وعده‌های حق بود، در این مراقبه محرکش جلب رضایت حق است، آنجا در انجام اعمال نظر تجارت داشت، در این جا وظیفه او را به عمل وادار می‌کند، در اول بهشت و یا جهنم منتهای مقصد او بود، در اینجا وصال و لقا نهایت سیر اوست به قول خواجه:

بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا.

در این مراقبه چون سالک باعشق و محبت به وظایف قیام می‌کند و منظور او ترك خودپرستی است، بدیهی است در نظر با حق متعال معارضه ندارد و نسبت به احکام او اعتراض نمی‌کند و مراقبه خود او هم، دیگر مورد نظر او نخواهد بود.

در مراقبه عالی، مراقبه سالک روی سبق ذات و ظهور اشارات و افاضات حضرت احدیت است در کلیه اجزای زمان ازلاً و ابداً و روی خلاصی از ربطه و قید مراقبه است که با فنای نفس و تخلیص از رسم حاصل است، در این مراقبه آیات و افاضات الهی مورد مشاهده سالک است، می‌خواهد بداند به چه کیفیت این

(1) - فخر الدین عراقی.

(2) - احزاب (33): 52.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 198

آیات در آفاق و انفس و در عالم انوار بروز و ظهور دارند و چطور الهامات، اشارات و افاضات به خلق می‌رسد و تجلیات افعالی و صفاتی و ذاتی چگونه است، به عبارت ساده‌تر، مراقبه او روی مشیت و اراده الهی است.

شیطان، دشمن مراقبت

از آن وقتی که سالک به مراقبه برمی خیزد، رقیب سرسخت او نیز مراقبه را شروع می کند، مراقبه در حقیقت يك نوع مبارزه است.

مراقب می خواهد در تمام حالات حق را منظور بدارد، رقیب این مراقبه می خواهد حق را از نظر سالک دور سازد.

مراقب در سیر به سوی حق است، رقیب در این خیال است که سالک را از طریق حق منحرف سازد.

مراقب به طاعات و عبادات روی می آورد، رقیب او را به سوء و فحشا امر می کند، او رو به عفاف و کفاف می رود، این به فقر و تنگدستی او را می ترساند.

سالک می خواهد بیاد حق متذکر باشد، رقیب او را به فراموشی می کشاند، او از وعده غرور و مکر کنار می کشد، این به مکر و وعده و غرور او را می فریبد و بالاخره این جنگ و گریز هست تا یکی از این دو به دیگری غالب شود، اگر هوا، نفس و شیطان غالب شود کار سالک زار است.

[فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا] «1».

مسلماً به زیان آشکاری دچار شده است.

اگر سالک غالب گردد.

(1) - نساء (4): 119.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 199

[فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا] «1».

بی تردید رستگاری بزرگی یافته است.

نوعاً اشخاصی که از دست رقیب زبردست خود جان سالم به در نمی برند، در مراقبه اول هستند، علتش این است که در پی مشتهیات نفس بوده و هر چه می خواهند برای خود می خواهند و خود را منظور دارند، چون از خودپرستی خلاص

نشده و خواسته آنها نفسانی است رقیب بر آنها غالب می‌گردد، آنهایی که از مراقبه اول خارج شده در مراقبه دوم واقعند از آن جهت که از آنها سلب اراده شد و نظر خود را کنار گذاشته‌اند رقیب نمی‌تواند بر آنها غلبه کند، چه اینها جزء احزاب الهی هستند و حزب الهی در همه جا غالب است.

احزاب الهی دوستان خدا هستند، کسانی هستند که عشق و محبت حق ساحت دل آنها را فرا گرفته است، دل آنها در تصرف حق است، دلی که در تصرف حق باشد رقیب نمی‌تواند در دل آنها راه یابد.

ساکنان زمین معشوقند

عاشقان در کمین معشوقند

بلبل اندر هوای گل میرد

عاشقان را ز دوست نگریند

هست ماوای عاشقان الست

اندرین ره اگر مقامی هست

عشق در نور او ملازم بود

چون که حسن آمد از عدم به وجود

منتظر یافت عشق بر سر حد

جان چو مأمور شد به امر احد

من ندارم به غیر از این کاری

گر تو از عشق فارغی باری

که ندارد گذر به هیچ طریق «2»

هست جانم چنان به عشق غریق

اهل محبت و عشق کسانی هستند که در بحر غرق می‌شوند، اما تر نمی‌شوند، با همه نوع افراد در تماس هستند، اما از کسی رنگ نمی‌گیرند، با همه رویرو می‌شوند اما تحت تأثیر هوای کسی قرار نمی‌گیرند، در دل نوری دارند با آن نور که به میدان می‌روند فاتح و غالب برمی‌گردند.

بالله کز آفتاب فلك خوب تر شوی

گر نور عشق به دل و جانت او فتد

يك دم غریق بحر خدا شو گمان مبر كز آب هفت بحر به يك موی تر شوی «1»

خطری که از رقیب مخالف ممکن است متوجه سالک گردد اولاً: در مرحله اول از مراقبه است، در ثانی در وقتی است که هنوز دل به تصرف حق بیرون نیامده و به نیروی عشق مجهز نیست، دزد به جایی می‌رود که در آنجا متاعی باشد و سالک عاشق چه متاعی دارد که دزد بتواند بدان دستبرد زند «2»؟

استقامت بر عبادت

اعتدال لازمه سلوک است، اگر سالک در راه حق از اعتدال خارج گردد، خروج او از اعتدال سبب انحراف و دو رویی او از حق است، آن سالکی که در امور خود رعایت اعتدال را می‌نماید او در طریق حق استقامت می‌ورزد و مصداق آیه شریفه [فَاسْتَقِیْمُوا إِلَیْهِ] «3» قرار می‌گیرد.

چنانچه ما بخواهیم پایه و ستونی را در جایی نصب کنیم که استقامت آن زیاد باشد، آن را باید به طور مستقیم نصب نماییم. در حال استقامت و اعتدال، مقاومت پایه زیاد است، هر فشاری را که بر آن وارد گردد تحمل می‌کند.

(1) - حافظ شیرازی.

(2) - مقامات معنوی: 1/ 149.

(3) - فصلت (41): 6.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 201

در حال استقامت و اعتدال، نیروی مقاومت پایه در يك جهت متمرکز است، علّت ایستادگی و مقاومت همین تمرکز قوا است. چنانچه مایل شود نیروی آن تجزیه می‌شود و مقاومت اولیه را از دست می‌دهد.

امری که در مورد استقامت به ما رسیده به همین منظور است که از اعتدال منحرف نشویم و نیروی ما تجزیه نشود.

آن که خلاف راه حق در پیش دارد، از اعتدال خارج شده زیر فشار هواهای نفسانی خوابیده است.

نحوه استقامت در مراحل سلوك مختلف است، در بدایت استقامت متضمن معنی توجه داشتن به اوامر و احکام است، در نهایت متضمن معنی عدم توجه به غیر، در مقام جمع دال است بر معنی تبلیغ احکام و اوامر.

خواجه هرات در مبحث استقامت معنی دوم را منظور دارد، می گوید:

جار و مجرور «الیه» در آیه شریفه [فَاسْتَقِیْمُوا إِلَیْهِ] اشاره است به ذات فرد یگانه احدی، مفهوم آن این است که رو به ذات اقدس الهی کنید، غیر او را منظور مدارید حافظ می گوید:

گفتی بیار رخت اقامت به کوی ما من خود به جان تو که از این کوی نگذرم

خواجه، استقامت را به روح تشبیه کرده می گوید: همان طوری که روح موجب بقای بدن است، احوال ساکنین نیز با روح استقامت باقی و پایدار است.

استقامت برزخ است بین پرتگاههای خوف عالم تفرق و سدره المنتهای عالم جمع.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 202

درجات استقامت

همان طوری که استقامت موجب فزونی و زیادتی عمل عامه است، روحی است که احوال سالکان بدان زنده و باقی است و بر سه درجه است.

سالک اگر از طریق اعتدال و استقامت خارج گردد، در وادی خوف مشتهیات نفس واقع شده، گرفتار مشکلات عالم تفرق می شود، از مسیر اصلی منحرف گشته به مقام جمع راه نخواهد یافت.

استقامت سالک در درجه اول، اجتهاد در اقتصاد است، یعنی سعی در میانه روی و اعتدال دارد، این کوشش برای این است که سالک بر رسم علم تعدی نکند، از حد اخلاص تجاوز ننماید و بر خلاف دستور قدم برندارد.

سالک، اگر تعدی از رسم علم کند، تعدی از رسم استاد کرده، آن که از دستور استاد سرپیچی کند راه به جایی نمی برد و در صراط مستقیم قرار نمی گیرد.

دستورهای شرع مقدس از عالم وحی و الهام است، روی اصل صحیحی است، مبتنی بر سیر و دفع موانع از افراد است، دوائی است که از روی بصیرت و حکمت ترکیب یافته جهت رشد و کمال و خلاصی از امراض نفسانی است، سرپیچی از دستورها سبب می‌گردد، شخص در امراض مهلکه خودپرستی باقی بماند، به ستایش حق و حق‌پرستی نرسد.

چون سالک از حدّ اخلاص تجاوز نماید، عملش روی ریا انجام می‌گیرد، عمل در این صورت یا برای عوض است، یا برای اجرت و یا غرضی از اغراض دیگر، در هر صورت عمل بدین ترتیب ارزشی ندارد، اثری بر آن مترتب نیست.

استقامت در درجه دوم، در احوال است، استقامت در این مقام مشاهده حقیقت است نه به طریق کسب، ترکیب ادعاست نه به سبب علم، باقی بودن با

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 203

نور یقظه است نه به وجه تحقّظ.

شرح این داستان بدین قرار است: مشاهده حقیقت به طریق کسب مانند دیدن جایی است به وسیله فیلم یا عکس، در مقام مشهود آن که اظهار حقیقی می‌کند باید خود او بدان رسیده باشد، مأخذ گفتارش بیان این و آن و یا دیدن عکس عالم حقیقت باشد، بیانش مستند به شهود نیست، شخص باید خود به مقام شهود رسیده باشد و اظهار حقیقت کند حافظ می‌گوید:

ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی

به طریق علم نیز سالک ممکن است ترك ادعا یا رفض دعوا نماید، ولی این سلب انانیت علمی است، تا شهود فاصله‌اش زیاد است وقتی این پندار تحقق می‌یابد که حقیقت [لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ] «1» با تجلیات ذاتی در باطن سالک به ظهور برسد. سالکی که واجد حال مراقبه است و از مراقبه به یقظه و تنبیه می‌رسد، یقظه او در این حال یا به وجه تحقّظ برای او باقی است، یا به وجه تلطف، تحقّظ باشد. خود او سعی دارد آن را حفظ کند، تلطف باشد لطف ازلی موجب بقای آن است، اولی تحفظی است، دومی تحقیقی، اولی در عداد استقامت در احوال نیست، دومی هست، اولی را خواجه مطرود می‌داند، دومی را مقبول.

در درجه سوم استقامت با ترك رؤیت استقامت و با گذشت از طلب استقامت است، با شهود اقامه استقامت در نفس از طرف حق و بقا به بقای حق عزّاسمه.

کمال استقامت به ترك طلب استقامت و به عدم رؤیت استقامت است، سالک وقتی وجود خود را قائم به حق دید و دریافت که حق عزّاسمه در باطن کارفرما

(1) - آل عمران (3): 128.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 204

و کارگزار است، روح استقامت تخیلی او، از او سلب می گردد، در این حال نمی تواند به استقامت تکیه، یا با استقامت پیشروی نماید، استقامت بدین معنی اختصاص به زمان تفرقه دارد، در مقام جمع که سلب انانیت از سالک شده، استقامت بدان معنا که گذشت مفهومی ندارد، استقامت در این مقام از آن حق متعال است.

در مقام فنا هنگامی که از سالک سلب انانیت می شود، همه آن اموری که به او انتساب دارند از او سلب می شوند و استقامت نیز از آن اموری است که از دست سالک بدر می رود، حضرت شعیب به قوم خود می گفت:

[وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ] «1».

و توفیقم فقط به [یاری] خداست.

توفیقی که نصیب من شده از عنایت حق متعال است، همین جمله را ما هم می گوییم، فرقی در عبارت ما و او نیست، فرق در این است که او به شهود این حقیقت را دریافته و آن را اظهار می کند، ما در نیافته بلکه از پس چندین حجاب آن را عنوان می کنیم، او به حقیقت می گوید ما به مجاز، استقامت نیز همینطور است، حقیقتش از آن کسانی است که به نعمت وصال نایل آمده اند.

سالک در سیر به سوی حق با نور توحید و جذبات ذوقی عوالم شهود، راه سلوک را می پیماید «2».

(1) - هود (11): 88.

(2) - مقامات معنوی: 1/2.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 205

[وَأَعْتَبِرْ بِمَا فَعَلَ بِنَفْسِهِ مِنَ الْاَغْوَاءِ وَالْاَسْتِكْبَارِ حَيْثُ عَزَّهٗ وَاَعَجَبَهٗ عَمَلُهٗ وِعِبَادَتُهٗ وَبَصِيرَتُهٗ وَحُزْنَتُهٗ عَلَيْهِ، قَدْ اُورِثَهٗ عِلْمُهٗ وَمَعْرِفَتُهٗ وَاَسْتِدْلَالُهٗ بِمَعْقُولِهٖ اللَّغْنَهٗ عَلَيْهِ اِلَى الْاَبَدِ فَمَا ظَنُّكَ بِنَصِيحَتِهٖ وَدَعْوَتِهٖ غَيْرَهٗ]

عبرت از شیطان

از آنچه شیطان درباره خود کرده درس بگیر، آن بدبخت ازل و ابد بدون جهت به غرور و کبر آسوده شد. موجودی که عمل و عبادت و بصیرت و جرأت و جسارتش موجب مغرور شدن و فریفته شدنش گشت و علم و معرفت و استدلال عقلی او باعث معلول شدنش شد، چگونه می‌توان به او اطمینان پیدا کرد و به نصیحت و صلاح دید او اعتماد نمود؟!]

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 206

[فَاعْتَصِم بِحَبْلِ اللَّهِ الْاَوْثَقِ وَهُوَ الْاَلْتِمَاجُ وَالْاِضْطِرَارُ بِصِحَّةِ الْاِئْتِمَارِ اِلَى اللَّهِ فِي كُلِّ نَفْسٍ، وَلَا يَعْزُتْكَ تَزْيِينُ الطَّاعَاتِ عَلَيْكَ فَإِنَّهُ يَفْتَحُ لَكَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ بَاباً مِنَ الْخَيْرِ لِيُظْفَرَ بِكَ عِنْدَ تَمَامِ الْمِائَةِ، فَقَابِلْهُ بِالْخِلَافِ وَالصَّدِّ عَنْ سَبِيلِهِ وَالْمُضَادَّةَ بِأَهْوَائِهِ]

تمسك به ريسمان الهی

پس چنگ زن به بند الهی که محکم‌ترین بندهاست و آن پناه بردن به جناب احدیت و اعتراف نمودن به عجز و قصور خود در هر لحظه بلکه در هر نفس است.

چون این دشمن خطرناک با انواع وسوسه‌ها طاعات و اعمال را برای تو جلوه دهد هرگز مغرور و فریفته مشو؛ زیرا ممکن است نود و نه باب از خیر و نیکی به رویت باز کند تا در قدم صدم بر تو غالب گردد، بنابراین در مرحله مخالفت با او تا هستی ثابت قدم باش و راه نفوذ و فریب او را ببند و با میل و مقاصد او با تمام وجود مبارزه کن.

اهلی! ما را از شر این دشمن خطرناک امان بده، اعمال ما را خالص گردان و دست ما را از دامن لطف و کرامت تا به وقت رسیدن به وصال کوتاه مکن، محتاجان و نیازمندان را از درگاهت مران و امید امیدواران را قطع منما که ما جز وجود مقدس تو معبودی نداشته و نداریم و غیر پیشگاه لطف برای ما پیشگاهی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 207

وجود ندارد، اگر ما گدایان را از در خانه محبت برای دنیا و آخرت ما بر باد خواهد رفت.

به قول فیض کاشانی آن شوریده گلزار عشق:

گوشه چشمی به سوی دردمندان کن به ناز	تا به بینی روی ناز خود به مرآت نیاز
ناز کن هر چند بتوانی که عاشق می کشد	عاشقان را مغتنم باشد زاهل ناز ناز
چشم مست را بگو تا بنگرد از هر طرف	چون گذر آری به عمری بر اسیران نیاز
چون گذر آری بر اهل دل توقف کن دمی	تا شود چشم نظر بازان بر آن رخساره باز
آن که رویت دید یکبار دیگر بنماش روی	تا کند چشمی به روی دلگشایت باز باز
چند باشم در امید و بیم وصل و هجر تو	دل میر یا جان بیر ای دلنواز جان گداز
در فراق خود مسوزانم بده کامم زوصل	رحم کن بر زاریم جز تو ندارم چاره ساز
روی آتشناك بنما تا بسوزد بیخ غم	در فراق فیض را تا چند داری درگذر

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 208

باب

40

در بیان عجب

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 211

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجِبُ بِعَمَلِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي بِمَ يُحْتَمُّ لَهُ؟

فَمَنْ أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ فِي فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنَهِجِ الرَّشَادِ وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ؛ وَالْمُدَّعَى مِنْ غَيْرِ حَقٌّ كَاذِبٌ وَإِنْ أَخْفَى دَعْوَاهُ وَطَالَ دَهْرُهُ.

فَإِنَّ أَوَّلَ مَا يَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزَعَ مَا أَعْجَبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ عَاجِزٌ خَفِيرٌ وَيَشْهَدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِتَكُونَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَوْكَدَ كَمَا فَعَلَ بَابِلَيْسَ.

وَالْعَجَبُ نَبَاتٌ، حُبُّهَا الْكِبَرُ، وَأَرْضُهَا النِّفَاقُ، وَمَاؤُهَا الْغَى، وَأَعْصَابُهَا الْجَهْلُ وَوَرَقُهَا الضَّلَالَةُ، وَمَرْمَرُهَا اللَّغْنَةُ وَالْخُلُودُ فِي النَّارِ. فَمَنْ اخْتَارَ الْعَجَبَ فَقَدْ بَدَرَ الْكُفْرَ، وَزَرَعَ النِّفَاقَ؛ وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُثْمَرَ [بِأَنْ يَصِيرَ إِلَى النَّارِ] «1».

(1) - این فراز در نسخه مصباح عبدالرزاق نمی باشد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 212

[الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ يُعْجِبُ بِعَمَلِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي بِمَ يُحْتَمُّ لَهُ؟]

عجب و آثار آن

در این فصل، وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام به یکی از نکوهیده ترین رذایل اخلاقی یعنی عجب و خودپسندی اشاره دارند و آفات و مضرات آن را بیان می نمایند.

در قسمت اول روایت می فرماید:

تعجب است از کسی که به کارکرد خود عجب دارد و عمل خود را با شوق و ذوق پسندیده و آن را بسیار مهم به حساب آورده، در حالی که نمی داند خاتمه کار او چیست، سعادت است یا شقاوت!

راستی، جا دارد انسان از افراد معجب تعجب کند، آنان به چه چیزی عجب می‌ورزند، به خود عجب دارند که خود از خود نیستند، بلکه مشتی خاک ناچیز و ناقابلند که به عنایت او روح و حیات گرفته و فعلاً مشغول زندگی هستند، در حالی که زندگی آنان لحظه‌ای بدون عنایت الهی قابل دوام نیست.

به عمل خود عجب دارند که عمل پرتوی از حیات است و حیات پرتوی از قیومیت حضرت دوست.

به مال عجب دارند که در حقیقت امانت دارند نه مالک اصلی چون تمام ملکیت‌ها اعتباری است و مالک در تمام هستی يك نفر است و بس و آن هم خداست.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 213

منشأ عجب این بیچارگان و خودپسندی این بدبخت‌ها جز جهل و بی‌خبری و غفلت و بی‌خردی چیزی نیست گرفتار عجب باید بداند راه خطرناکی را طی می‌کند، راهی که خطر جدایی از واقعیت‌ها و دوری را به دنبال دارد و میوه تلخش عذاب الهی در روز قیامت است.

خود دیدن و خود خواستن و خود پسندیدن و عمل و مال و علم خود را بالاستقلال نظر کردن و به آن دل خوش نمودن راه شیطانی و عاقبتش خزی دنیا و گرفتاری به آتش در جهان دیگر است.

عجب موجب جدایی از اولیای الهی

عجب گاهی مراحل بسیار خطرناکی دارد. از جمله آن مراحل این است که انسان را به عقل تنها و دانش تنها متکی کرده و دست آدمی را از دامن راهبران الهی و پیشوایان حق یعنی انبیا و اولیا و ائمه طاهرين عليهم السلام جدا کرده و وسیله بدبختی دو جهان را برای آدمی فراهم می‌آورد.

اگر خیر دنیا و آخرت می‌خواهید، هیچ وقت نگویید عمل من، ثروت من، شخصیت من، دانش من، عقل من، رأی من، بلکه تمام وجود شما مترجم به این حقیقت باشد که:

اَلْعَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ.

بنده و آنچه در اختیار دارد همه و همه از آن مولای اوست.

به این حقیقت هر کس به نحو شهود واقف گردد در دل را به روی تمام رذایل بسته و به خصوص از صفت نکوهیده و ناپسند عجب و خودبینی رسته است.

فیض آن عارف واله می گوید:

خوشا دلی که زغیر خداست آسوده	ضمیر خویش زوسواس دیو پالوده
خوش آن که جان گرامی به حق فدا کرده	تنش به بندگی مخلصانه فرسوده
زحق چه بهره برد آن که روش با غیرست	خدا قل الله و درهم به بنده فرموده
دمی چگونه تواند به یاد حق پرداخت	که نیست يك نفس از فکر غیر آسوده
دلا بیا که زغیر خدا بپردازیم	کنیم سرّ خود از یاد غیر پالوده
دل از جهان بکنیم و به حق دهیم جهان	وفا ندارد و تا بوده بی وفا بوده
به یمن دوستی اهل بیت پیغمبر	به سوی خلد ره مستقیم پیموده

فرار از عجب با یاد خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عظمت و نتیجه توجه به حضرت حق می فرماید:

به راستی که خدای تعالی یاد خود را صیقل دل ها قرار داده تا بدان وسیله گوش دل پس از کر شدن شنوا گردد و چشم دل پس از کم سوئی تیزبین شود و دل از ستیزه جویی سر به فرمان نهد، همواره خدای را که نعمت هایش گرامی باد در فواصل زمان و دوران هایی که چراغ هدایت انبیا خاموش بوده، بندگانی است که چون به دریای اندیشه فرو روند، خدای تعالی رازهای نهانی با آنان گوید و از

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 215

رهگذر عقل‌هایشان با ایشان گفتگو فرماید.

پس نوری را که در گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌های بیدار دارند چراغ راه کنند، روزهای خدا را بیاد مردم آورند و آنان را از مقام مقدسش بترسانند، آنان هم چون راهنمایان بیابان‌ها هستند که هر کس میانه‌رو باشد رهروی او را بستانند و به رستگاری مژده‌اش دهند و آن که راست‌گرا و چپ‌گرا باشد، راهش را نکوهش نموده و از تباهی برحذرش دارند و به همین منوال چراغ‌های آن تاریکی‌ها و رهبران آن شبهه‌ها هستند، اگر با دیده عقلت آنان را بنگری که خواهی دید که ایشانند نشانه‌های هدایت و چراغ‌های شب تار «1».

منظور از این جملات نورانی که از امام عارفان امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده این است که هر کس خود را نبیند و علم و مالی برای خود نداند و دیده جز به روی یار ازل و ابد باز نکند و سر تواضع و فروتنی به خاک مذلت جز برای او نساید، قلبش تجلی‌گاه انوار و وجودش مظهر اسما و صفات گردد. آری، منفعت پاک زیستن از عجب این است، منفعتی که در جنب آن خیر دنیا و آخرت می‌جوشد.

در هر صورت آنچه مثبت و خیر است از خدا بدانید، هرگز عمل نیک خود را از خود ندانسته و ادعای ملکیت نداشته باشید و به دانش خود به عنوان علم من ننگرید که عجب از گناه عملی بدتر است، گناه با آب توبه به آسانی شسته می‌شود، ولی شستشوی عجب که یک صفت قلبی است، اگر آدمی به آن ناچار شود کار بسیار مشکلی است.

عجب طاعات را فاسد و عبادات را از مرحله قبولی حق دور می‌کند، عجب انسان را تا مرز کفر می‌برد و گناهان را با همه سنگینی که بر آنها مترتب است از یاد

(1) - نهج البلاغة: خطبه 213.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 216

برده و برای انسان ارتکابش را آسان می‌نماید!

آدم معجب هر آینه به خود و به پروردگارش مغرور می شود و از عذاب و مکر حق ایمن گردد و کار را به جایی می رساند که انسان تصور می کند برایش در پیشگاه حق منزلتی است و گاهی بدتر از آن آدمی را به خاطر ایمان و عملش به منت گذاری بر خداوند می کشاند.

اعجاب به نفس یا به عقل یا به عمل یا رأی و یا به علم، انسان را از استفاده و استشاره و سؤال از علم و پندگیری و نصیحت پذیری محروم می نماید، عجب حالت بسیار خطرناکی است که آفات و زیانش قابل شمارش نیست.

قرآن مجید در بسیاری از آیات اعلام صریح فرموده، خداوند اهل عجب را دوست ندارد.

عجب در روایات

در دعای بیستم «صحیفه سجاده» می خوانیم:

وَعَبْدُنِي لَكَ، وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ «1».

الهی! بندگی مرا برای خود خالص قرار ده و از این که عجب عمل مرا فاسد کند مرا در پناهت محافظت فرما.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

مردی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد، عبادتش مقبول حضرت دوست نیفتاد، به خود گفت: بدبختی از خود توست و علت منع قبولی در وجود توست، از جانب حق ندا آمد، این سرزندی که از خود کردی، از عبادت چهل

(1) - الصحیفة السجادية: 94؛ مستدرک الوسائل: 1/ 142، باب 21، حدیث 210.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 217

سألهات بالاتر است «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عالمی نزد عابدی رفت و از او پرسید: نمازت چگونه است؟ گفت: از مثل منی که عبادتم از خورشید روشن تر است چنین سؤالی درست است؟ من از فلان سال تاکنون مشغول عبادتم، گفت: گریهات چگونه است؟ پاسخ داد: چشمی اشک ریز

دارم، عالم به او گفت: اگر می‌خندیدی و می‌ترسیدی از گریه با عجب بخت بود که عمل نازفروش به پیشگاه حق نمی‌رسد «2».

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَدِيثٍ بِحَيْءِ ابْلِيسَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: فَقَالَ لَهُ مُوسَى: فَأَخْبِرْنِي بِالدَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبُهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْذَوْتُ عَلَيْهِ، قَالَ: إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ، وَاسْتَكْثَرَ عَمَلُهُ، وَصَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ «3».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روایت آمدن ابلیس نزد موسی و سؤال موسی از او که در وقت چه گناهی بر فرزند آدم تسلط پیدا می‌کند فرمودند: ابلیس به موسی گفت: به وقت سه گناه:

1- عجب.

2- زیاد دیدن عمل.

3- کوچک دیدن گناه.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَصِيَّتِهِ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ: أَيَّاكَ وَالْعُجْبَ وَسُوءَ الْخُلُقِ وَقِلَّةَ الصَّبْرِ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَكَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ صَاحِبٌ، وَلَا

(1) - الكافي: 73 / 2، باب الإعتراف بالتقصير، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 232 / 15، باب 17، حديث 20357.

(2) - الكافي: 313 / 2، باب العجب، حديث 5؛ بحار الأنوار: 307 / 69، باب 117، حديث 2.

(3) - الكافي: 314 / 2، باب العجب، حديث 8؛ بحار الأنوار: 312 / 69، باب 117، حديث 8.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 218

يُرَأَى لَكَ عَلَيْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ، وَأَلْزَمَ نَفْسَكَ التَّوَدُّدَ «1».

در سفارش‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه است: از عجب و بدخلقی و کمی صبر پرهیز که با بودن این سه خصلت دوستی برای تو نخواهد ماند و دائم با بودن این سه رذیلت تنها خواهی بود، خود را برای دوستی و محبت با مردم ملزم کن.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ «2».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کسی که دچار عجب شود هلاک می‌گردد.

عیسی و شخصی معجب

امام صادق علیه السلام فرمود:

راه و روش عیسی در تبلیغ دین گردش در شهرها بود، در یکی از گردش‌هایش بیرون شد در حالی که مرد کوتاه قدی از یارانش به همراهش بود.

چون عیسی به دریا رسید، از روی یقین نام خدا را برد و روی آب به راه افتاد، چون آن مرد عیسی را این چنین دید او هم با یقین کامل نام حضرت حق را به زبان جاری کرد و دنبال عیسی به روی آب به راه افتاد تا به عیسی رسید.

در این حال عجب و خودبینی او را گرفت، با خود گفت: این عیسی روح الله است که به روی آب راه می‌رود و من همانند او، پس او را بر من چه برتری است؟

امام فرمود: به محض این اندیشه به زیر آب رفت، در آن حال عیسی را به عنوان کمک صدا زد، آن حضرت وی را از آب بیرون آورده سپس به او فرمود: چه گفتی؟

(1) - الخصال: 147 / 1، حدیث 178؛ بحار الأنوار: 297 / 70، باب 135، حدیث 6.

(2) - الکافی: 313 / 2، باب العجب، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 101 / 1، باب 23، حدیث 241.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 219

در پاسخ عیسی، اندیشه‌اش را بیان کرد و این که آلودگی عجب گریبان‌اش را گرفت، عیسی فرمود: خود را به جایی واداشتی جز آنجا که خدایت واداشته و بدین جهت مورد خشم خدا شدی، از آنچه که گفتی به درگاه حضرت حق توبه کن. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آن مرد توبه کرد و به مقامی که خدا به او داده بود بازگشت «1».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

دو نفر وارد مسجد شدند، یکی عابد و دیگری فاسق، پس از مدتی از مسجد خارج گشتند در حالی که فاسق صدیق شده بود و عابد فاسق و این به خاطر این بود که عابد در مسجد به عبادتش نازید و فاسق در مسجد بر فسقش پشیمان شد و به راه توبه رفت «2».

از امام صادق علیه السلام روایت شده:

خداوند به داود خطاب کرد: ای داود! گناهکاران را بشارت ده و صدیقان را بترسان، عرضه داشت: چگونه؟!

خطاب رسید به گناهکاران بگو: توبه را قبول می کنم و از گناه می گذرم و به نیکان بگو: بترسید از این که به اعمالتان بنازید؛ زیرا بنده ای نیست که عجب او را آلوده کند مگر این که هلاک گردد «3».

ابو حمزه ثمالی از حضرت سجاد علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

از متکبر فخر فروش عجب دارم که دیروز نطفه بود و فردا جیفه است، عجب از کسی که در حق خدا شك دارد در حالی که این همه مخلوقات الهی را می بیند،

(1) - الکافی: 306 / 2، باب الحسد، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 254 / 14، باب 18، حدیث 49.

(2) - الکافی: 314 / 2، باب العجب، حدیث 6؛ بحار الأنوار: 311 / 69، باب 117، حدیث 6.

(3) - الکافی: 314 / 2، باب العجب، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 321 / 69، باب 117، حدیث 37.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 220

عجب از کسی که منکر مرگ است، در حالی که هر شب و روزی می میرد و عجب از کسی که جهان بعد را منکر است، در حالی که جهان فعلی را می نگرد و عجب از کسی که برای خانه فنا کار می کند، در حالی که عمل برای خانه بقا را ترك کرده است «1».

گوی خیری که توانی ببر از میدانش

صاحباً عمر عزیز است غنیمت دانش

چيست دوران رياست كه فلك با همه قدر	حاصل آن است كه دایم نبود دورانش
آن خدایی است تعالی ملك المملك قديم	كه تغیر نكند ملك جاويدانش
جای گریه است بر این عمر كه چون غنچه گل	پنج روز است بقای دهن خندانش
دهنی شیر به كودك ندهد مادر دهر	گر دگر باره به خون در نبرد دندانش
مقبل امروز كند داروی درد دل خویش	كه پس از مرگ میسر نشود درمانش
نخوی سعدی است نصیحت چكند گر نكند	مشك دارد نتواند كه كند پنهانش «2»

(1) - الأُمالي، طوسی: 663، حدیث 1387؛ بحار الأنوار: 142 / 75، باب 21، حدیث 4.

(2) - سعدی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 221

عُجب، مرضی خطرناك

ابو حامد در این زمینه می گوید «1»:

بدان كه عجب، بیماری است كه علت آن جهل محض است و علاج آن معرفت محض است، پس کسی كه شب و روز اندر علم و عبادت است گوییم كه عجب تو از آن است كه این بر تو همی رود و تو راه گذر آنی، یا آن كه از تو در وجود می آید و قوت تو حاصل می شود؟

اگر از آن است كه در تو می رود و تو راه گذر آن، راه گذری را عجب نرسد كه راه گذر مسخری باشد و كار بوی نبود و وی اندر میانه كه بود؟

و اگر گویی: من همی کنم و به قوت و قدرت من است، هیچ دانی تا این قوت و قدرت و ارادت و اعضا که این عمل بدان بود از کجا آوردی؟

اگر گویی: به خواست من بود این عمل، گویم: این خواست و این داعیه را که آفرید و که مسلط کرد بر تو و کی سلسله قهر اندر گردن تو افکند و فراکار داشت.

هر که داعیه‌ای را بر وی مسلط کردند وی را موکلی فرستادند که خلاف آن نتواند کرد و داعیه نه از وی است که وی را به قهر فراکار دارد.

پس همه نعمت خداوند است و عجب تو به خویشتن از جهل است که به تو هیچ چیز نیست.

باید که تعجب تو به فضل حق تعالی بود که بسیار خلق از وی غافل ماندند و عمر به کار بد صرف داشتند و تو را از عنایت خویش استخلاص فرستاد و داعیه را بر تو مسلط کرد و تو را به سلسله قهر به حضرت عزت خود همی برد و اگر

(1) - کیمیای سعادت: 620، علاج عجب.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 222

پادشاهی اندر غلامان خود نظر کند و از میان همه یکی را خلعت دهد بی سببی و خدمتی که از پیش کرده بود، باید که تعجب وی از فضل ملک تو بود که بی استحقاق، وی را تخصیص کرد نه بخود، پس اگر گوید: ملک حکیم است تا اندر من صفت استحقاق ندیدی آن خلعت خاص بمن فرستادی، گویند: تو صفت استحقاق از کجا آوردی؟

اگر همه از عطای ملک است پس تو را جای عجب نیست و هم چنان بود که ملک تو را اسبی دهد عجب نیاوردی و آن گاه غلامی دهد عجب آوری و گویی مرا غلامی داد که اسب داشتم و دیگران نداشتند و چون اسب نیز وی داده باشد جای عجب نبود، بلکه چنان بود که هر دو به يك بار به تو دهد، هم چنین اگر گویی: مرا توفیق عبادت از آن داده است که وی را دوست داشتم، گویند: این دوستی اندر دل تو کی افکند، اگر گویی: دوست از آن داشتم که بشناختم وی را و جمال وی بیافتم، گویند: این معرفت و این دیدار که داد؟

پس چون همه از وی است باید که عجب تو بخود نبود، به جود و فضل وی بود که این صفات در تو بیافریند و داعیه قدرت و ارادت بیافرید، اما تو در میان هیچ کس نه‌ای و به تو هیچ چیز نیست جز آن که راه گذر قدرت حق تعالی ای و بس.

بدان که گروهی را جهل به جایی باشد که عجب آورند به چیزی که آن بدیشان نیست و به قدرت ایشان تعلق ندارد، چون قدرت جمال و نسب و این جهل است هر چه تمام‌تر، چه اگر عالم و عابد گوید که علم من حاصل کردم و عبادت من کردم خیال او را جایی هست، اما این دیگر خود حماقت محض است و کس بود که عجب به نسب ظالمان و سلاطین کند و اگر ایشان ببیند که در دوزخ به چه صفت باشند و اندر قیامت که خصمان برایشان چه استخفاف کنند، از ایشان ننگ دارندی، بلکه هیچ نسب شریف‌تر از نسب رسول صلی الله علیه و آله نیست و عجب بدان باطل

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 223

است و عجب گروهی بدانجا رسد که پندارند که ایشان را خود معصیت زیان ندارد و نخواهد داشت و هر چه خواهند همی کنند و این مقدار ندانند که چون خلاف جد و پدر خود کنند نسب خود از ایشان قطع کرده باشند و ایشان شرف در تقوا و تواضع دانستند نه در نسب و هم از نسب، ایشان کسانی بودند که اهل جهنمند.

و رسول صلی الله علیه و آله منع کرد از فخر نسب گفت: همه از آدمند و آدم از خاک.

و چون بلال بانگ نماز کرد، بزرگان قریش گفتند: این غلام سیاه را چه محل بود که این وی را مسلم بود؟ این آیت پیامد که:

[إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ] «1».

بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

و چون این آیت فرود آمده که:

[وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ] «2».

و خویشان نزدیک‌تر را [از عاقبت اعمال زشت] هشدار ده.

صفیه را که عمه وی بود گفت: یا عمه محمد! به کار مشغول شو که من تو را دست نگیرم و اگر خویشان را قرابت وی کفایت بودی، بایستی که فاطمه را از رنج تقوا برهانیدی، تا خوش همی زیستی و هر دو جهان را می‌بودی.

اما اندر جمله قرابت را زیادت امیدی است به شفاعت وی، ولیکن باشد که گناه چنان بود که شفاعت نپذیرد و نه همه گناهی شفاعت پذیرد، چنان که حق تعالی گفت:

(1) - حجات (49): 13.

(2) - شعراء (26): 214.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 224

[و لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى] «1».

و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی‌کنند.

و فراخ رفتن بر امید شفاعت هم چنان بود که بیمار احتما نکند و هر چیز همی خورد بر اعتماد آن که پدرم طبیب استادی است، او را گویند: بیماری باشد که چنان گردد که علاج نپذیرد و استادی طبیب سود ندارد، باید که مزاج چنان بود که طبیب آن را علاج تواند کرد و نه هر که به نزدیک ملوک محلی دارد همه گناه را شفاعت تواند کرد، بلکه کسی که ملک وی را دشمن دارد شفاعت هیچ کس نپذیرد و هیچ گناهی نبود که نتواند که سبب مقت باشد که خدای تعالی سخط خویش اندر معصیت پوشیده به کرده است، باشد که آنچه کمتر دانی سبب مقت آن بود، چنان که حق تعالی گفت:

[و تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ] «2».

و آن را [عملی] ناچیز و سبک می‌پنداشتید و در حالی که نزد خدا بزرگ بود.

شما آسان همی گیرید و به نزدیک خدای تعالی بزرگ است و همه مسلمانان را نیز امید شفاعت هراس برنخیزد و با هراس عجب فراهم نیاید.

گفتار ملا عبدالرزاق لاهیجی در مسئله عجب

این مرد بزرگ می گوید «3»:

آدمی هر چند در عبادت سعی کند و بذل جهد نماید که به ابلیس نمی رسد، چه

(1) - انبیاء (21): 28.

(2) - نور (24): 15.

(3) - ترجمه مصباح الشریعة، عبدالرزاق لاهیجی: 261 - 266.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 225

آن شقی عاقبت نامحمود چندین هزار سال عبادت پروردگار کرد و خاتمه عملش به شقاوت ازلی و لعنت سرمدی منجر شد و با وجود چنین عدوی که در جمیع اوقات در مقام غدر و مکر آدمی است، حتی در مرض موت و وقت احتضار دست از آدمی بر نمی دارد و می خواهد که سلب ایمان از او کند، به عمل ناقص خود چون توان اعتماد کرد و خاطر جمع توان بود؟!!

نقل صحیح است که علامه حلّی علیه رحمة الخفّی والجلّی در وقت احتضار کلمات فرج به او تلقین می کرده اند می گفته: لا، پسرش بسیار مضطرب شده و از غایت اضطراب به جناب احدیت استغاثه کرد و درخواست نمود که شیخ را افاقه حاصل شود تا حقیقت حال ظاهر گردد، شیخ را از استغاثه پسر فی الجمله افاقه حاصل شد، از او پرسید که من هر چند شهادتین به تو عرض می کردم می گفتی: لا وجه این چیست؟

شیخ فرمود: تو شهادتین عرضه می کردی و شیطان لعین خلاف او را تلقین می کرد من به او می گفتم: لا، نه به تو، هرگاه علامه حلّی با وجود مناعت شأن در آن وقت از دست او خلاصی نداشته باشد وای به حال دیگران که چه شود و چه خواهد شد؟!!

باید دانست که اکثر صفات ردیه حیثه مثل ظلم و جور و بغی و غضب و امثال اینها فروع و نتایج کبرند و از عجب و کبر متولد می شوند و این دو صفت از صفات مهلکه است و ازاله آن بر همه فرض عین و عین فرض است و ادویه قامعه در استیصال اصل کبر از نفس اماره از دو اصل مرکب می گردد:

اصل اول: معرفت عیوب نفس و ذلت و حقارت آن.

اصل دوم: معرفت حضرت ربوبیت و عظمت و کبریای نفاذ قدرت آن حضرت است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 226

و هر که بر اسرار و حقایق این دو اصل اطلاع یافت بی شک در نفس او تواضع و انکسار و خضوع پدید می آید و خوف و خشیت بر او غالب می گردد و به صفت حکم و حیا و رحمت و رأفت متصف می شود و چون طایر همت هر کس، آن حوصله ندارد که در فضای هوای عالم ملکوت و جبروت طیران کند و از سبحات اسرار ذات و صفات الهی از بحار مکاشفات مستفیض شود، باید که از استحضار اصل اول که معرفت عیوب و آفات نفس است که سهل ترین و نزدیک ترین اسباب است غافل نباشد و خداوند عالم از جهت تنبیه طالبان منهج هدایت و مستعدان قبول فیض، نفحات عنایت مراتب بدایت و نهایت نفوس انسانی را در آیاتی از کتاب مجید خود ذکر فرموده است که:

[فُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ* مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْقَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ* ثُمَّ أَمَانَةً فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ]

«1».

مرگ بر انسان، چه کافر و ناسپاس است! * [خدا] او را از چه چیز آفریده؟

* از نطفه ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد. * آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت. * سپس او را میراند و در گور نهاد، * و سپس چون بخواهد او را زنده می کند.

در این آیات کریمه اشاره واضحی است به کیفیت مراتب اول و اوسط و آخر احوال نفوس بشری، پس عاقل باید که به نور بصیرت در دقایق اسرار این آیات تأمل کند و احوال اول و اوسط و آخر خود از آن مشاهده نماید.

اما اول آن است که بداند که چندین هزار دهور و اعصار پیش از وجود او گذشته

(1) - عبس (80): 17 - 22.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 227

است که وجود موهوم او در کتم عدم منعدم و ناچیز بود و بر صفحه وجود از نام و نشان او هیچ اثری نبود و کیست حقیرتر از آن که عدم و نیستی، سابق بر وجود و هستی او باشد؟

پس حکیم بی چون به قدرت «کن فیکون» اصل وجود او را از کسوت خاک انشا فرمود که احسن و احقر موجودات است، پس اصل خاکی او را صورت نطفه کریه داد، پس اساس جسم او را بر علقه مردار نهاد، پس آن علقه را مضغه گردانید و اجزای آن را به صلابت عظم رسانید و عظم را به گوشت و پوست پوشانید.

این بدایت احوال آدمی است که از عدم محض او را از ارذل شیئاً ایجاد فرمود و در احسن اوصاف که خاک باشد اصل وجود او را آفرید تا بداند که اول فطرت او جمادی مرده بوده که در او نه حیات بود نه سمع و نه بصر و نه حس و نه حرکت و نه نطق و نه علم و نه قدرت، پس نقایص خصایص او را بر مکارم اوصاف او تقدیم فرمود، چون تقدیم موت بر حیات و جهل بر علم و عجز بر قدرت و هم چنین ضلالت بر هدایت، چنان که فرموده:

[مِنْ أَيْ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ] «1».

[خدا] او را از چه چیز آفریده؟* از نطفه‌ای [ناچیز و بی مقدار] آفریده است، پس او را [در ذات، صفات و اندام] اندازه لازم عطا کرد.

تا آدمی بر حقارت مرتبه خود در بدایت بینا گردد و بر عموم نعمت و شمول احسان او شکر گوید.

پس به ثبوت محاسن اوصاف بعد از انصاف به صفات خسیسه اشارت فرمود که:

(1) - عبس (80): 18 - 19.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 228

[ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ] «1».

آن گاه راه [هدایت، سعادت، خیر و طاعت] را برایش آسان ساخت.

تا بدانند که آدمی می‌تواند بود بی‌جان و معدومی بود بی‌نام و نشان، حضرت ربوبیت جلّت عظمت‌ه او را حیات بخشید و پس از کوری او را شنوا گردانید و بعد از کوری بینایی عنایت فرمود و پس از گنگی گویایی و بعد از ضعف قوت و هم چنین بعد از ضلالت به درجه هدایت رسانید تا به یقین شناسای انعام حضرت صمدیت گردد و رعایت آداب عبودیت بر خود واجب داند و رذیله کبر و عجب بر خود راه ندهد و جور و ستم به زیر دستان نپسندد و تحقیق کند که عزّ و ثنا و دوام و بقا جز جناب کبریایی را نمی‌شاید و با این همه نقصان و خساست و ضعف و حقارت اگر در حال حیات امور معیشت بدو مَفْوُض بودی یا در ادامت وجود خود اختیاری داشتی، عجب و طغیان او را هم وجهی بودی، لکن شحنه «2» غیرت زمام اختیار به دست او نداد و مفتاح مراد در قبضه همت او نهاد، بلکه وجود او را هدف سهام بلیات و مقهور تصاریف حوادث و آفات گردانید و امراض هایلّه و اسقام مهلکه و طبایع متضادّه را بر او گماشت، نه او را بر جذب نفع و دفع ضرّ قدرتی و نه در کسب خیر و منع شرّ قوّتی، عقل او را بیم اختلاس در هر زمانی و روح او را خوف اختطاف «3» در هر آنی، در حال صحت اسیر نفس و هوا و در وقت مرض بسته آلام و عنا، این و اواسط حال آدمی.

عارف معارف الهیه حاج میرزا حبیب الله خراسانی در این زمینه می‌گوید:

نیمه از دیو و نیمه از ملکم

نیمه از خاك و نیمه از فلکم

(1) - عبس (80): 20.

(2) - شحنه: داروغه - نگهبان - حاکم نظامی.

(3) - اختطاف: ربودن، ربودن هم چون برق. استراق سمع کردن (شیطان).

نیمه از روم رفته تا صقلاب¹»

نیمه از چین گرفته تا اتم

صورتی مختصر نهفته در او

هر چه هست از سماك تا سمك

هم چو آینه دو رو دو جهان

در نهادم که حدّ مشترکم

از کجا آمد این دویی و تویی

چون من اندر به ذات خویش یکم

تو گرفتار قید وهم و شکی

من برون از جهان وهم و شکم

تو اسیر مقام لی و لکی

من برون از مقام لی و لکم

چون خلیل اندر آتش از جبریل

نپذیرد اگر دهد کمکم

نام حق را هزار و يك گفتند

من یکی نیز از آن هزار و یکم

و اما آخر حال او آن است که حق جلّ و علا اشارت به او نموده که:

[يَوْمَ أَمَاتَهُ فَأَقْبِرْهُ* ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشُرْهُ] «2».

سپس او را میراند و در گور نهاد،* و سپس چون بخواهد او را زنده می کند.

یعنی بعد از انقضای مدت حیات، جمیع قوای ظاهر و باطنه که نزد او ودیعت بوده از او باز ستاند و او را به حال اولی جمادی راجع نموده، جیفه کریه او را به ظلمت خاک بیوشاند و آن بدنی که به انواع ناز و نعمت می پرورد طعمه مار و مور گرداند و جسم نازک او در ظلمت حبس طبقات خاک اسیر ماند و دست روزگار جناح همت او را به ساحل فنا بند گرداند، چندین هزار دهور و اعصار و قرون بی شمار بر خاک او بگذرد که کسی نام او در دفتر وجود نخواند، بلکه هیچ کس از موجودات اثری از نام و نشان او نداند و کاشکی حاکم مشیّت او را در این نیستی بگذاشتی و قاضی عدل او را در معرض سؤال نداشتی و ملائکه غلاظ و شداد بر او

(1) - الصُّقْلَاب: درختی از تیره صقلابیها که برای گل های زینتی و سرخ رنگش کاشته می شود.

(2) - عبس (80): 21 - 22.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 230

نگماشتی و خطاب قهر زبانه دوزخ نشنیدی و احوال اقبال سلاسل و اغلال نکشیدی و مرارت شراب صدید «1» و زقوم نکشیدی، بلکه حاجبان وجود اجزای متفرقه او جمع کنند و او را عریان و حیران از خاک برانگیزانند و در مجمع محشر و موقف فرع اکبر، رسوایی افعال او را بر او خوانند و اگر عیاذاً بالله قطره‌ای از بحار رحمت غفار دستگیر آن سرگشته نگردد، آن بیچاره به گرفتاری عذاب ابدی درماند.

پس کسی که احوال اوّل و اوسط او آن است که شنیدی و در آخر چنین خطری در پیش دارد، چه جای آن است که شادی و فرح به خود راه دهد؟!

جمع انبیا و اولیا از خوف این خطر، حظوظ جسمانی از خود بریده‌اند و بهبود خود را در عدم خود دیده، حضرت ختمی مرتبت علیه وآله تسلیمات الاله با کمال قرب به جناب احدیت گفتی «ما عبدناك حق عبادتك»، هرگاه این حال مهتر عرصه نبوت و سرور صفوف میدان ولایت باشد امثال ما مفلسان تیره‌روزرگار بدین معنا اولی‌تر و غلبه خوف و خشیت به حال ما لایق‌تر، با این همه مراتب، گنجایش عجب دارد که کسی به خود راه دهد و به سمت کبر که از دل سمات است موسوم شود، بلکه اگر تمام عمر به گریه و ناله گذارند سزاست و از تنعمات به علف صحرا اکتفا کند رواست.

خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و

بس

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس

دیده را زین سرمه بینا کن کمال این است و بس

سنگ دل را سرمه کن در آسیای رنج و درد

(1) - صدید: چرك و خونابه زخم.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 231

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب	در درون اهل دل جا کن کمال این است و بس
پند من بشنو به جز با نفس شوم بدسرشت	با همه عالم مدارا کن کمال این و بس
ای معلم زاده از آدم اگر داری نژاد	چون پدر تعلیم اسما کن کمال این است و بس
چند می گویی سخن از درد و رنج دیگران	خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 232

[فَمَنْ اعْجَبَ بِنَفْسِهِ فِي فِعْلِهِ فَقَدْ ضَلَّ عَنْ مَنَهِجِ الرَّشَادِ وَادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ؛ وَالْمُدَّعَى مِنْ غَيْرِ حَقٍّ كَاذِبٌ وَأَنْ أَخْفَى دَعْوَاهُ وَطَالَ دَهْرُهُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا يَفْعَلُ بِالْمُعْجَبِ نَزَعَ مَا اعْجَبَ بِهِ لِيَعْلَمَ أَنَّهُ عَاجِزٌ حَقِيرٌ وَيَشْهَدَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْعَجْزِ لِتَكُونَ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَوْكَدَ كَمَا فَعَلَ بِإِبْلِيسَ]

نتیجه عجب

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرماید:

هر کس به هر برنامه خود عجب کند و بر دیگران فخر بفروشد، بدون شك از راه راست گمراه شد و مرتبه ای زیاده از حد خود ادعا کرده، چرا که کبر و آقایی ردای الهی است و سزاوار مرتبه خدایی است که از جمیع نقایص بری است، نه لایق مرتبه امکانی که به اکثر عیوب معیوب و به اکثر نقایص موسوم است و هر کس چنین دعوا کند در دعوی خود کاذب است، هر چند ادعای خود را به کسی اظهار نکند و هر چند زمان طولانی بر او بگذرد، حاصل آن که: تا از آن دعوای باطل و اعتقاد فاسد برنگردد و توبه و رجوع نکند، به آن اعتقاد آثم و به آن دعوا معاقب و معاتب است.

از ابن سماء نقل می کنند که هر روز به نفس خود خطاب می کرده و می گفته است:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 233

يَا نَفْسُ تَقُولِينَ قَوْلَ الزَّاهِدِينَ، وَتَعْمَلِينَ عَمَلَ الْمُنَافِقِينَ، وَفِي الْجَنَّةِ تَطْمَعِينَ، هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِنَّ لِلْجَنَّةِ أَقْوَاماً آخَرِينَ وَهُمْ أَعْمَالُ غَيْرُ مَا تَعْمَلِينَ «1»:

ای نفس! گفتارت گفتار زاهدان است و کردارت کردار منافقان و با این حال طمع بهشت داری، چه دور است چه دور است این طمع تو، اهل بهشت قوم دیگرند و عمل ایشان عمل دیگر، امثال این مخاطبات باعث دفع عجب است مورت زیادتی رغبت به طاعت.

کسی کو مهر جانانی ندارد

سراسر تن بود جانی ندارد

پی خواب و خور آن کس شد چو حیران

که ذوق عیش انسانی ندارد

بود هر درد را درمان به جز عشق

که آن دردی است درمانی ندارد

نشاید کس چو موسی رهبری را

چو او گر علم چوپانی ندارد

نبارد ابر رحمت بر کسی کاو

سحرها اشک ریزانی ندارد

اول کاری که خداوند قادر به صاحب عجب می کند، سلب مال و علم و حسن و شهرت و قدرت از اوست، این برنامه هایی که اسباب عجب بودند، تا معجب بدانند که عاجز و حقیر و فقیر و ندار است و این کمالات به قدرت دیگری بوده، پس او را کبر سزااست نه این را که سراپا عجز و شرمساری است و این سلب کمالات از

(1) - روضة الواعظین: 414 / 2.

باب اتمام حجت است، باشد که به این وسیله ترك این رذیله كند و ملازم خضوع و خشوع شود. چنانچه آنچه ابلیس داشت به خاطر کبر و عجب از او گرفت، ولی آن ملعون ازل و ابد از سلب کمالاتش عبرت نگرفت و دست خضوع به سوی حضرت او دراز نکرد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 235

[وَالْعُجْبُ نَبَاتٌ، حَبُّهَا الْكِبَرُ، وَأَرْضُهَا النِّفَاقُ، وَمَاؤُهَا الْعَيْ، وَأَعْصَاؤُهَا الْجَهْلُ وَوَرْقُهَا الضَّلَالَةُ، وَغَرْمُهَا اللَّعْنَةُ وَالْخُلُودُ فِي النَّارِ. فَمَنْ اخْتَارَ الْعُجْبَ فَقَدْ بَذَرَ الْكُفْرَ، وَزَرَعَ النِّفَاقَ؛ وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُثْمَرَ بِأَنْ يَصِيرَ إِلَى النَّارِ]

عجب، گیاهی است که دانه اش کفر و زمینش نفاق و آبش گمراهی است شاخه هایش نادانی و برگش ضلالت و میوه اش لعنت و خلود در عذاب است.

پس هر کس مبتلا به عجب شود، گویا تخم کفر در زمین نفاق پاشیده و باید به محصولش که دوری از رحمت و افتادن در آتش است برسد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 236

باب

41

در آداب خوردن

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 239

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

فَلَهُ الْأَكْلُ مَحْمُودٌ فِي كُلِّ قَوْمٍ لِأَنَّ فِيهِ مَصْلَحَةَ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ.

وَالْمَحْمُودُ مِنَ الْمَأْكُولَاتِ أَرْبَعٌ: ضَرُورَةٌ، وَعُدَّةٌ، وَفُتُوخٌ، وَفُوتٌ. فَلَا أَكْلَ الضَّرُورِيِّ لِلْأَصْفِيَاءِ، وَالْعُدَّةُ لِلْقَوَامِ الْأَتْقِيَاءِ، وَالْفُتُوخُ لِلْمُتَوَكِّلِينَ، وَالْفُوتُ لِلْمُؤْمِنِينَ.

وَلَيْسَ شَيْءٌ أَضَرَّ عَلَى قَلْبِ الْمُؤْمِنِ مِنْ كَثْرَةِ الْأَكْلِ، وَهِيَ مُورِثَةٌ لِشَيْئَيْنِ: فَسُوءَ الْقَلْبِ وَهَيْجَانِ الشَّهْوَةِ.

وَالْجُوعُ إِذَا مَا الْمُؤْمِنِينَ، وَغِذَاءُ لِلرُّوحِ، وَطَعَامٌ لِلْقَلْبِ، وَصِحَّةٌ لِلْبَدَنِ.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وَعَاءً أَشَرَّ مِنْ بَطْنِهِ.

وَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَكْتُ لُفْمَةً مَعَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قِيَامِ عِشْرِينَ لَيْلَةً.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مَعَا وَاحِدٍ، وَالْمُنَافِقُ فِي سَبْعَةِ أُمْعَاءٍ.

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَيَلُ لِّلنَّاسِ مِنَ الْقَبَقِبَيْنِ. فَقِيلَ: وَمَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ.

وَقَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: مَا مَرِضَ قَلْبٌ أَشَدَّ مِنْ الْفُسُوءَةِ، وَمَا اغْتَلَّتْ نَفْسٌ بِأَصْعَبٍ مِنْ بُعْضِ الْجُوعِ، وَهُمَا زَمَامَا الطَّرْدِ وَالْحَذْلَانِ.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 240

[فَلَهُ الْأَكْلُ مَحْمُودٌ فِي كُلِّ قَوْمٍ لِأَنَّ فِيهِ مَصْلَحَةَ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کم خوری نزد هر قوم و ملتی پسندیده است؛ زیرا صلاح و خیر باطن و ظاهر در کم خوری است.

غذا و شرایط ظاهری و باطنی آن

باب غذا و غذاخوردن در آیین مقدس اسلام از مفصل ترین بابها است.

تفصیل خوردن و آشامیدن و آثار اطعمه و اشربه را در کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» ملاحظه نمایید که انواع غذاهای حلال و حرام و آثار آنها و شرایط ظاهری و باطنی غذا را بیان کرده است.

در این بخش نیازی به توضیح مفصل این مسئله نیست و تنها به ذکر قسمتی از اصول این بخش قناعت می شود.

اولین دستور مهمی که شریعت مقدسه درباره غذا دارد این است که خوراکی و آشامیدنی خود را از راه حلال تهیه کنید؛ زیرا در حلال آثار الهی و نور ملکوتی هست که آن آثار و آن نور در قلب و نفس و عمل اثر مثبت می گذارد. بنابر قواعد الهی غذای حلال، محرك انسان به سوی عبادت و تحصیل نورانیت و غذای حرام، محرك به سوی گناه و تاریکی و ظلمت است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 241

[بَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ] «1».

ای پیامبران! از خوردنی های پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید؛ مسلماً من به آنچه انجام می دهید، دانایم. انسان وقتی از حلال نیرو گرفت، آن نیرو صرف طاعت و عبادت می شود، آن عبادت و طاعت به فضل و رحمت الهی قبول می گردد.

تجلی آن قبولی بهشت می شود و بهشت هم جایگاه ابدی برای مطیع حق می شود.

شما در زندگی انبیا و ائمه و اولیا دقت کنید، آنان دارای کسب مشروع بودند و از طریق کسب مشروع دارای غذای حلال و از طریق حلال دارای بهترین عبادت و طاعت و از طریق طاعت و عبادت دارای بهترین آثار در دنیا گشته و به نیکوترین مزد در آخرت رسیدند.

[وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ] «2».

و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و پیامبری و کتاب را در نسلش قرار دادیم و پاداشش را در دنیا به او دادیم، و بی تردید او در آخرت از زمره شایستگان است.

بیداران راه حق، به بندگان الهی و آنان که شوق عبادت داشتند، سفارش می کردند، چون سر سفره نشستید، نیت شما این باشد که از غذا برای طاعت حق نیرو بگیرید که این نیت و آن خوردن بدون شك جزئی از عبادت است.

(2) - عنكبوت (29): 27.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 242

آداب غذا خوردن

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

از لقمه بسیار داغ و سرد نخور و قبل از هر خوردن و آشامیدن بدین گونه دعا کن:

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ فِیْ اَکْلِیْ وَشَرِبِیْ السَّلَامَةَ مِنْ وَعْکِهِ وَالْقُوَّةَ بِهٖ عَلٰی طَاعَتِکَ وَذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ فِیْمَا بَقِیْتُهٖ فِیْ بَدَنِیْ، وَ اَنْ تُشَجِّعَنِیْ بِقُوَّتِهَا عَلٰی عِبَادَتِکَ، وَ اَنْ تُلْهِمَنِیْ حُسْنَ التَّحَرُّزِ مِنْ مَعْصِیَتِکَ، فَانَّکَ اِنْ فَعَلْتَ ذٰلِکَ اَمِنْتُ وَغَکَ وَغَائِلَتُهُ «1».

«پروردگارا! از تو می‌خواهم در خوردن و آشامیدنم، سلامت از مرض قرار بده و بر طاعت و ذکر و شکر از آن غذا مراقبت و یاری ده و از قدرت غذا شجاعت در بندگی به من کرامت کن و راه پرهیز از گناه را به من بنمایان، چون بدین گونه در حقم عنایت کنی از مرض و فساد و افتادن در مهلکه در امان خواهم ماند».

در اسلام سفارش شده که غذا را پس از بدست آوردن از راه حلال فقط برای خود نخواهید، با غذای خود مهمان، مسکین، اسیر، فقیر، یتیم، بیوه زن و درمانده را نیز رعایت کنید که خداوند دست فراوان را بر سر سفره دوست دارد.

عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الطَّعَامُ إِذَا جُمِعَ أَرْبَعٌ خِصَالٍ فَقَدْ تَمَّ.

اِذَا كَانَ مِنْ حَلَالٍ، وَكُثِرَتِ الْأَيْدِی، وَتَمَّتْ فِیْ أَوَّلِهِ وَحَمْدُ اللَّهِ فِیْ آخِرِهِ «2»:

(1) - مکارم الأخلاق: 143؛ محجة البیضاء: 12/3، کتاب آداب الأكل؛ بحار الأنوار: 380/63، باب 11، حدیث 47.

(2) - الکافی: 273/6، باب الاجتماع الأیدی الناس، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 314/63، باب 2، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 243

«امام صادق علیه السلام از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: وقتی چهار برنامه در طعام باشد آن طعام کامل است:

از حلال به دست آمده باشد، خورنده اش زیاد باشد، در ابتدایش بسم الله و در پایانش حمد حضرت حق باشد».

در روایات سفارش زیاد شده که سفره غذا را روی زمین پهن کنید؛ زیرا به تواضع نزدیک تر است، هرگاه برای پیامبر صلی الله علیه و آله طعام می آوردند، آن حضرت سفره را روی زمین می چید.

دوازده خصلت در سفره غذا

امام صادق علیه السلام از پدرانش، از حضرت مجتبی علیه السلام نقل می کند:

در سفره غذا دوازده خصلت هست که هر مسلمانی واجب است بداند، چهار خصلت آن فرض و چهار خصلتش سنت و چهار دیگر ادب است:

اما فرض آن: شناخت غذا که از کیست و برای چیست و رضا به عنایت صاحب غذا که حضرت حق است و بسم الله و شکر.

و آن چهار سنت عبارت است از: وضو قبل از طعام و نشستن بر جانب چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان.

و اما ادب: خوردن از آنچه پهلویت در سفره قرار دارد، کوچک گرفتن لقمه، جویدن حسابی و کم نظر کردن به صورت مردم «1».

(1) - من لا یحضره الفقیه: 3/ 359، باب الأكل و الشرب...، حدیث 4270؛ وسائل الشیعة: 24/ 431، باب 112، حدیث 30984.

مسئله معرفت به غذا که راهنمای بسیار مهمی به جانب خالق غذاست در روایات و اخبار زیاد سفارش شده و این سفارش متکی بر یکی از آیات کتاب الهی است، آنجا که می‌فرماید:

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ] «1».

پس انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد.

نظر يك دیدن و بررسی علمی است و با رؤیت فرق دارد، حالات زیر در قلمرو نظر است.

باید توجه داشت این غذا از راهی بدست آید حلال، نه حرام تا همه به یکدیگر اعتماد داشته و در نتیجه امور اجتماعی، به ویژه بازرگانی به هرج و مرج نیفتد.

باید نظر کند این غذا که از موادّ چربی و قندی و سفیده‌ای درست شده، چگونه بدل ما تحلیل می‌شود و در معده و روده‌اش چه می‌کند و چرا او را از فساد و تباهی و لاغری نجات می‌دهد و چه می‌شود که يك قسمت از آن ناخن و یکجا مو و جایی به مصرف گوشت و استخوان می‌رسد، خون می‌شود، رگ و پی و چشم و گوش و... می‌شود، خلاصه این که مسلمان باید با شرایطی به علم فیزیولوژی و معرفة الاعضا وقوف حاصل کند.

انسان باید نگاه کند به غذایش، یعنی باید هنگام غذا خوردن به خوراك خود چشم بدوزد تا به سوء هاضمه دچار نشود.

به غذای خود بنگرید تا هسته‌ای و مویی و اجزایی غیر قابل اکل در میانش نباشد.

(1) - عبس (80): 24.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 245

به طعام نگاه کنید تا مهمان ناراحت نشود و به رغبت مشغول خوردن باشد.

بنگرید، شما چه می‌خورید و همسایه گرسنه‌تان چه خورده، آیا اینجا از کثرت نوع غذا نمی‌دانید چه انتخاب کنید و آنجا از قلت غذا در فکر است جواب عیال و کودکان خود را چه بدهد؟

به غذای خود نظر کنید ببینید وضع طبخ کشورتان چگونه است، برداشت برنج و محصول گندم و احوال صادرات و واردات چگونه می باشد؟

به غذای خود نظر کنید که از چه ترکیب شده، چه اعمالی انجام می دهد که بخورد شما می رسد و با ساختمان بدنتان سازگار است، خلاصه از علم فیزیک و دانش شیمی و دانستی های بیولوژی بی بهره نمانید.

باید توجه داشت آب و خاک و خورشید چگونه در خدمت تهیه غذا دست کمک به یک دیگر داده اند.

چگونه و چرا فصلی به نام بهار بیدار می شود و برای تهیه غذا بیشتر از ایام دیگر بهره می رساند.

به غذایتان بنگرید که گاه کمبود یک عنصر از آن «کلسیم» باعث تغییر شکل اندام می شود، کار دختران را هنگام زایمان به جراحی می کشاند و کمبود عناصر دیگر نیز هر کدام اثر مخصوصی بر بدن دارند.

آیا غذایی که می خورید سبب طول عمر و شادابی است یا اثر سویی بر بدن دارد؟

تأثیر غذا بر جوارح و جوانح

درباره موریانه نوشته اند که:

چون کمبود نفرات در یکی از قسمت ها (سریاز، انباردار، نظافت چی) مشاهده

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 246

کند با دادن غذای مخصوص همان عده به وجود می آیند و امروز این فرضیه مطرح است که آیا بشر می تواند با غذا به دلخواه خود فرزندان هوشیارتر، شجاع تر به وجود آورد؟

اما در اسلام این موضوع حل شده و سابقه چهارده قرنی دارد که انسان می تواند با انتخاب بعضی از غذاها اوصاف مخصوصی برای فرزندان خود در نظر بگیرد.

نوع غذا با طول قامت نسبت و اثر مخصوص دارد، در ممالك اسکانندیناوی که اندام ها بلندتر شده اند، این مسئله را پذیرفته و هم چنین بر روی اشخاصی که در یک محل مجاور یکدیگر بوده اند (در مدرس از شهرهای هندوستان) بر روی سیكها و پاتانها آزمایش به عمل آمده و سرانجام علّت غایی بلندتر بودن قد سیكها را تغذیه مخصوص آنها دانسته اند.

آدمی را غدد کوچکی است که اثرات بزرگی دارند، یکی از آنها تیروئید است که اگر خوب کار نکند شخص کودن و خمود بوده، به گوشه نشینی و عزلت رغبت می کند و به نظافت خود نمی پردازد و در نقاطی که آب و غذایشان یُد ندارد این ابتلا پیش می آید.

هر غده ای اثر مخصوصی داشته و اعمال چندی از بدن با آنهاست و چون می توان بر هر کدام از غدد و اعصاب به نوعی به وسیله غذای مخصوصی اثری گذاشت، لذا غذا اثر غیر قابل انکاری بر شخصیت و دگرگونی آن دارد.

خلق و خوی بی ارزش هیتلر را کارشناسان تغذیه و روان پزشکان از افراط در خوردن شیرینی جات دانسته و در کتاب های چندی که درباره زندگی وی نوشته اند، مانند ظهور و سقوط رایش سوم و مذاکرات محرمانه هیتلر و ... به علاقه بی حد و حصرش به شیرینی اشاره گردیده است.

می دانیم رژیم قندی نامبرده ذخایر ویتامینی گروه ویتامین های «ب» را از بین

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 247

برده و در نتیجه با انهدام عناصر آرامبخش اعصاب که قسمتی از آن ویتامین های گروه ب هستند، شاید علت هیجان و ستیزه خویی وی بوده باشد.

ایوان مخوف «ایوان چهارم» تزار روسیه که در کودکی به بزرگواری و انصاف معروف بود، پس از رسیدن به قدرت بتدریج به عدم تعادل روحی و خونخواری دچار گردید و علتش را چنین دانسته اند که در کودکی با از دست دادن پدر که سرپرستش بود، تغذیه ساده و متناسبی داشت و پس از کسب قدرت با افراط در غذا بویژه شیرینی جات و مواد چرب آن چنان شد که در چهل سالگی آثار پیری در او ظاهر گشت و روز به روز بر بی رحمی و خونریزی افزوده شد تا آن گاه که پسر خود را به قتل رسانید به بهانه این که چرا از همسر خود در برابر پدرش «ایوان» که لباس او را جلف خوانده دفاع نموده است و بالاخره در پنجاه و یک سالگی وفات یافت و نظایر مشاهیر فوق که هر کدام به علت تغذیه نامناسب موجبات ناراحتی اجتماع و خود را فراهم کرده اند، فراوان بوده اند.

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ] «1».

پس انسان باید به خوراکش با تأمل بنگرد.

به غذای خود بنگرید که اگر می‌خواهید بخندید محرك آن در غذاست (با خوردن زعفران و...)، اگر طالب اشك ریزش هستید (با خوردن عدس و...)،

می‌خواهید غمتان برطرف شود (انگور شیرین و...)، مایلید روح شجاعت داشته باشید (خریزه شیرین و...).

به غذای مخصوص کودکان بنگرید که اثر آن بر روحیه وی قطعی است، اگر مرتب غذای حرام و نجس به او داده شود در اخلاق و صفاتش اثر بدی می‌گذارد،

(1) - عبس (80): 24.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 248

لذا می‌توان گفت تا حدی سعادت و شقاوت در انتخاب غذاست.

امروزه بعضی دردها را با غذا درمان می‌کنند و در اروپا و آمریکا مراکزی به همین منظور وجود دارد و در قرآن است.

همسر حضرت ابراهیم به فرشتگان گفت: نازا هستم، اتفاقاً سخن از خوردن گوشت گوساله‌ای که بریان شده بود به میان آمد، باشد که علم در دنیای آینده چگونگی اثر گوشت گوساله را بر نازایی که علت مخصوصی دارد معین نماید.

به غذایتان بنگرید از لحاظ کمیت و کیفیت، توجه نمایید معده شما به اندازه چند دهان پر شده شما، باید فضا داشته باشد.

آیا حاضرید هر چه را بر يك سفره می‌خورید، از نان، سوپ، کباب، برنج، دسر، شیرینی و غیره همه را قبلاً برداشته در ظرفی بریزید، چند دقیقه به آن‌ها نگاه کنید، با ظرفیت معده‌تان بسنجید و سپس مشغول خوردن شوید؟!!

از لحاظ کیفیت نیز متوجه باشید نسج معده خیلی ظریف و لطیف و زودرنج است، آیا با ادویه‌های زننده و انگل او را پر خواهید نمود؟

غذا در وضع چهره و زیبایی که خواسته همگانی می‌باشد مؤثر است، قبلاً گفته شده در میان همه خوبی‌ها و نیکی‌ها آدمی سعی می‌کند دو تا را مقدم بر همه انتخاب کند: تندرستی و زیبایی و هر دو با غذا ارتباط دارند.

آمار دقیقی نشان داده که 75 درصد مردم امریکا که سنشان از پنجاه تجاوز می کند به هفت یا هشت بیماری مبتلا می شوند که سرچشمه آن بی نظمی و بی ترتیبی در نوع غذاست، یعنی معده شان همانگونه که نبی گرامی صلی الله علیه و آله فرموده:

أَلْمَعْدَةُ بَيْتٌ كُلُّ دَاءٍ «1».

معده خانه همه دردهاست.

(1) - طب النبی: 19؛ بحار الأنوار: 290 / 59، باب 89.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 249

به غذا بنگرید که اثر تغذیه در ازدیاد جمعیت دنیا و در نتیجه برخوردها و جنگ ها، يك اثر غیر قابل انکاری است.

اثر سوء تغذیه در مرگ و نابودی همه به ویژه کودکان قطعی است، کمبود غذا به طور انفرادی ناتوانی و مرگ و به طور دسته جمعی قحطی و مرگ را به دنبال دارد.

به عقیده بعضی پزشکان، حماقت و سفاهت علل تغذیه ای دارد و هم اکنون علم پزشکی به بیست و دو مورد ناهماهنگی های مغزی پی برده که ریشه و عامل اصلی اش در تبدیل و استحاله غیر عادی مواد غذایی نهفته است.

شاید يك روز دانشمندی بتواند از کودکان عادی مردانی بزرگ بسازد، همان طور که زنبورهای عسل از يك تخم، به كمك غذاهای مخصوص که خود می شناسند ملکه کندو را پرورش می دهند.

انسان باید به غذایش بنگرد؛ زیرا لازم است بداند، چه باید برای تهیه غذا به منزل آورد و چگونه باید پخت، چگونه باید خورد، با که باید خورد، در چه باید خورد، چه وضع باید خورد، با چه عضوی باید خورد، چه مقدار باید خورد و چه و چه...؟

انسان باید به غذایش آن چنان به واقعیت نظر کند و آن را مورد بررسی قرار دهد که مطمئن باشد، غذای را که برگزیده است هم به درد جسمش می خورد و هم بکار جانش می آید و هم برای اجتماعش نافع است «1».

خوراك اندازه

پس از توجه به شرایط غذا، اینک لازم است به مسئله اندازه خوری که در تعابیر

(1) - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر: 13/3.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 250

شرع و طب و حکمت به عنوان کم خوری آمده است توجه کنید.

قرآن مجید در زمینه خوردن و آشامیدن آیه مهمی دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن آیه می فرماید: همه طب در آن جمع است.

مراعات دستوری که در آن آیه است، در صدر اول اسلام به وسیله مردم، باعث شد که بسیاری از امراض معالجه و از هجوم بسیاری از امراض پیشگیری شود.

وضع سلامت مردم آن چنان شد که وقتی یکی از بزرگان به عشق پیامبر صلی الله علیه و آله طبیبی به مدینه فرستاد تا مردم را معالجه کند، از این که خیلی کم به او مراجعه می شد، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت برد، حضرت بر اساس آن آیه فرمودند، من به مردم گفته ام تا گرسنه نشده اند دست به غذا نبرند و تا سیر نشده اند دست از غذا بکشند، این است که در میان مردم مریض کم است، عرضه داشت: شما تمام طب را در همین دستور خلاصه کرده اید و آن آیه این است:

[كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا] «1».

و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید.

می توان گفت هر چه درباره غذا و تغذیه هست در چهار چوب این دو کلمه قرار دارند.

مرحوم ملا احمد نراقی رضوان الله علیه در «معراج السعاده» در این زمینه جمله بسیار جالبی دارد:

حدّ اکل و شرب آن است که طعام و شراب حامل این کس باشد نه این کس حامل آن. اگر انسان حامل بلکه حامل خورده‌ها و آشامیدنی‌هایش باشد اسراف

(1) - اعراف (7): 31.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 251

کرده است «1».

خداوند بزرگ فرموده:

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، اگر با بی‌اعتنایی به دستور آسمانی، اسراف کردیم، با توجه به این که نسبت به مقررات وضع شده از طرف صانع و خالق انسان‌ها و دستگاه گوارش انسان‌ها بی‌اعتنایی شده، نسبت به بزرگ‌ترین دستورهای غذایی ممکنه بی‌اعتنایی گردیده و همه رنج‌ها و دردها به سراغمان خواهند آمد که تازه دانش روز توانسته است مکانیسم و این که چگونه این عدم اعتنا در خانه رنج‌ها و دردها را بر روی انسان خواهد گشود کشف نماید.

مگر نیست که همه پزشکان و دانشمندان می‌گویند: عمر ما همان عمر شرایین ماست و اگر رگ‌های بدن بتوانند به همه قسمت‌های بدن خوب خون برسانند و خوب از عهده تغذیه اعضا برآیند، آدمی عمری بسیار دراز خواهد داشت که قسمت اعظم آن را دوران جوانی تشکیل می‌دهد.

آنچه رگ‌ها را خراب می‌کند در درجه اول بالا بودن کلسترل پلاسماست که سابقاً زیادی کلسترل را در انحصار اختلال متابولیسم چربی‌ها و در نتیجه رسوبشان در دیواره شرایین می‌دانستند.

کسانی هستند همین که سنشان به حدود پنجاه رسید، احساس اختلالاتی در بدن می‌نمایند، سرگیجه، اختلال بینایی، سنگینی و خواب رفتگی اعضا.

این‌ها از هوش و حافظه‌شان گله می‌نمایند و گاه نیز به علت دردسر یا به عنوان نا رسایی کبد مراجعه می‌کنند و پزشک آن‌ها را برای آزمایش کلسترل فرستاده و در

(1) - معراج السعادة: 632 فصل: در بیان درك نمودن غذا.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 252

صورت صحت تشخیص و بالا بودن کلسترول دستورهای لازم برای مراقبت عروق خونی بیمار می دهد.

در تمام اعضای بدن ما به غیر از استخوان ها و دندان ها کلسترول وجود دارد و در غدد فوق کلیه و ماده سفید مغز از همه جا بیشتر و در خون تقریباً در هر لیتر $1/8$ گرم می باشد.

وجود کلسترول در اعضا يك عمل دفاعی و ضد سمی است و آزمایش ها نشان داده است نسجی که کلسترولش کم است دفاع آن در برابر سم مار کبری 20 - 30 مرتبه کمتر می باشد.

کلسترول وسیله حمل و نقل اسیدهای چربی است، کلسترول در حفظ تعادل آب بدن رل مهمی دارد و...

کلسترول به مقدار زیاد در تخم طیور به ویژه اردک، مغز دل و قلوه وجود دارد، اینک با مختصر آشنایی نسبت به کلسترول به سه مطلب زیر در این باره توجه فرمایید.

1- اسیدهای موجود در غذاها که تمام اسیدهای آلی می باشند همشان از این قرارند: اسید استیک، اسید لاکتیک، اسید ستریک، اسید اکزالیک، اسید تارتاریک.

2- اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکی ها یافت می شود.

3- کبد آدمی از اسید استیک کلسترول می سازد.

با آن که با توجه به همین سه قسمت هر چه را باید بدانید، دانستید و به اثر نامطلوب پرخوری در اعضا به ویژه در عروق توجه نمودید، باز گفته شود، کلسترول در مواردی که زیاد نباشد مهم نبوده و باشد که در قشر پوست جمع می شود که به شکل کیسه های نرم «کیست سباسه» و یا برجستگی های کوچک زرد گزانتوم در روی پوست ظاهر می گردد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 253

گاه کلسترول در کیسه صفرا جمع شده ایجاد سنگ کیسه صفرا می نماید، ولی عواقب و عوارض خطرناک کلسترول همان رسوبش در روی جدار داخلی رگ های خونی است که از ابتدا تصلب و سختی جدار آنها را پیش آورده سپس سبب تنگ شدن مجاری گردیده، بعد جریان خون کند شده و بالاخره تغذیه بعضی بافت ها به قدر کافی انجام نخواهد یافت که در این حالت احتمال پیش آمد سکته های دماغی یا سکته های قلبی فراوان است.

در سال 1964 برابر با 1343 شمسی در جهان پزشکی کشفی به عمل آمد که به واسطه اهمیت زیادش، به کاشف آن جایزه نوبل داده شد، به موجب این بررسی معلوم گردید: کبد آدمی از اسید استیک کلسترل می سازد و آن را مستقیماً وارد خون می کند.

چون اسید استیک کم و بیش در تمام خوراکی ها یافت می شود، مگر جز این می توان گفت؛ چون کلسترل ترکیبی است از اسید استیک و این کلسترل است که جدار رگ ها را آزرده می سازد، لذا پرخوری است که بیماری تصلب شرایین و حمله قلبی و خلاصه مرگ را زودرس می نماید، بر اساس این کشف، انسان هر چه کمتر غذا بخورد طبعاً میزان کلسترل خونس نیز کاهش می یابد و عمر بیشتری خواهد کرد و چنانچه حضرت علی علیه السلام فرموده:

چون گیاهان بیابانی که کمتر تغذیه می شوند محکم و ریشه دار و پابرجا تر است «1».

آری، به فرموده وجود مقدس حضرت صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب اکل:

(1) - نهج البلاغة: نامه 45.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 254

[قُلَّةُ الْأَكْلِ مَحْمُودٌ فِي كُلِّ قَوْمٍ لِأَنَّ فِيهِ مَصْلَحَةَ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ]

کم خوری در هر ملّتی امر پسندیده و محمود است؛ زیرا مصلحت باطن و ظاهر آدمی در کم خوری است.

آثار کم خوری

کم خوری یا اندازه خوری مورث سلامت و معالج بسیاری از امراض است و همین عمل سبب طول عمر است و برای آنان که عشق به بندگی حق و کار خیر دارند عاملی بس گران و برنامه ای بسیار پسندیده است.

آثار معنوی اندازه خوری آن قدر زیاد است که باید درباره آن جزوه ای مستقل نوشت، در یک کلمه می توان گفت: اندازه خوری در صورتی که از راه حلال باشد، زمینه ساز تجلی نور حق و بسیاری از صفات مثبت در وجود انسان است و سعدی به همین معنا در «گلستان» اشاره کرده است:

اندرون از طعام خالی دار

تا در آن نور معرفت بینی

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا شَبِعَ الْبَطْنُ طَعْيَ «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: شکم وقتی پر شد طغیان می کند، کنایه از این که پرخور،

(1) - الکافی: 270 / 6، باب کراهیه الأكل، حدیث 10؛ محجة البيضاء: 150 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 255

پرخواب، پرمرض، پرشهو و پرگناه است.

وعنه عليه السلام: مَا مِنْ شَيْءٍ أْبْعَضُ إِلَى اللَّهِ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ «1».

و نیز آن حضرت فرمود: چیزی مبعوض تر از شکم پر نزد خداوند نیست.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

خداوند نزد ملائکه به آدم کم خور مباحات می کند و می فرماید: به بندهام بنگرید طعام و نوشیدنی در اختیارش گذاشتم و او به خاطر من ترك کرد، ای ملائکه من! شاهد باشید، لقمه ای را ترك نمی کند مگر این که به خاطر آن درجه ای در بهشت به او مرحمت می کنم «2».

و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:

قلب را با زیادی طعام و آشامیدنی نمیرانید که قلب هم چون زمین زراعتی است، وقتی آب آن زیاد باشد از بین می رود «3».

اسامة بن زيد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند:

نزدیک‌ترین انسان در روز قیامت به حضرت حق، آن کسی است که گرسنگی و تشنگی و حزنش در دنیا طولانی باشد، اینان آگاهان و پرهیزکارانی می‌باشند که در بین مردم شناخته نیستند و اگر غایب شوند از آنان بی‌جویی نمی‌شود، قطعات زمین آنان را می‌شناسد و ملائکه آسمان آنان را در محاصره دارند، مردم دلخوش به نعمت مادی دنیاوند و اینان دلخوش به طاعت حق، فرش مردم فرش نرم و پر گوشت ولی فرش آنان پهنه زمین و راه است.

(1) - الکافی: 270 / 6، باب کراهیه الأكل، حدیث 11؛ محجة البیضاء: 150 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(2) - محجة البیضاء: 147 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(3) - محجة البیضاء: 147 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 256

مردم زحمات انبیا و اخلاقشان را ضایع می‌کنند و اینان در مقام حفظ واقعیت نبوت و اخلاق انبیا در کردار و افعال و اخلاق خود هستند.

زمین بر مرگ آنان می‌گردد و خداوند بر هر شهری که اینان در آن نیستند غضب دارد.

صدایی و خواسته‌ای چون صدای سگان بر حیفه دنیا نسبت به دنیا و شؤنوش ندارند، غذایشان روییدنی زمین، لباسشان کهنه و سر و رویشان غبارآلود است.

چون مردم به آنان نظر افکنند، تصور می‌کنند اینان را مرضی است که دوا ندارد، در حق آنان می‌گویند، بیچارها وضعشان از نظر فکری در هم و عقل از سرشان پریده، در حالیکه نه از نظر فکری درهمند و نه عقلشان از دست رفته، بلکه بر اثر تابش نور الهی به قلبشان از محبت‌های غلط نسبت به دنیا خالی شده و به این خاطر وضع دیگری پیدا کرده‌اند، آن وقت مردم کوتاه فکر، تصور می‌کنند اینان بی‌عقلند، بلکه عاقل اینان و آلودگان به دنیا بی‌عقلند.

شرف دنیا و آخرت از آنان است، ای اسامه! هرگاه یکی از آنان را در شهری یافتی، بدان که برای اهل آن شهر پناه‌گاه از عذاب آسمانی‌اند، با بودن اینان خداوند اهل آن شهر را عذاب نمی‌کند.

زمین از آنان خوشحال است و خداوند از ایشان راضی، اینان را به عنوان برادر خود انتخاب کن، باشد که به وسیله آنان نجات یابی.

ای اسامه! اگر بتوانی به هنگام رسیدن مرگ شکمت گرسنه و کبدت تشنه باشد، اینطور باش که به این خاطر به شرف منازل رسی و همنشین با انبیا شوی و با رفتن روح به عالم بعد، ملائکه خوشحال گردند و حضرت حق بر تو درود فرستد «1»!

(1) - محجة البيضاء: 147 / 5، کتاب کسر الشهوتين.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 257

[قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَرَكُ لُقْمَةَ مَعَ الضَّرُورَةِ إِلَيْهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ قِيَامِ عِشْرِينَ لَيْلَةً] «1» داود علیه السلام فرمود:

ترك يك لقمة با نیازی که به آن دارم، نزد من از عبادت بیست شب محبوب تر است.

(1) - مصباح الشریعة: 77، باب 34.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 258

[قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَيْلٌ لِلنَّاسِ مِنَ الْقَبْقَبِيِّينَ. فَقِيلَ: وَمَا هُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: الْبَطْنُ وَالْفَرْجُ]

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

وای بر مردم از قبقبین، عرضه داشتند: آن دو چیست فرمود: شکم و عضو شهوت.

خطرات پرخوری

لقمان به فرزندش فرمود:

وقتی معده پر شد سه آفت متوجهت خواهد شد.

1- از تفکر باز می‌مانی.

2- زبان حکمت لال می‌شود.

3- اعضایت از عبادت باز می‌مانند.

بزرگان فرموده‌اند:

گرسنگی از گوهرهای خزاین الهی است، عنایت نمی‌کند مگر به کسی که دوستش دارد!

و نیز فرموده‌اند:

هشیاران عالم چیزی را برای دین و دنیای انسان، سودمندتر از گرسنگی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 259

نیافته‌اند «1».

در گفتار عرفای الهی آمده:

پرخور را سه خطر در پیش است:

1- از عبادت کسل می‌شود.

2- در کسب از آفات حرام سالم نمی‌ماند.

3- و در هنگام مصیبت نسبت به حق انصاف نمی‌دهد.

علت هلاک مردم، حرص بر دنیا است و سبب حرص، شکم و شهوت است و سبب شهوت غریزی بدون شک شکم می‌باشد، کم‌خوری مایه نابودی حرص و شهوت شکم و غریزه جنسی است؛ زیرا حرص و شهوت بطن و فرج از ابواب جهنم است.

هر کس به اندازه لازم قناعت ورزد، در سایر شهوت‌ها هم اهل قناعت می‌گردد، در این صورت به آزادی می‌رسد و از مردم بی‌نیاز می‌گردد و از رنج و تعب راحت می‌شود و برای عبادت آماده می‌گردد و برای بدست آوردن نعیم آخرت تاجر می‌شود و مصداق آیه کریمه:

[رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ] «2».

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد.
می‌شود.

آری، مردان راه حق با توجه به کم‌خوری و قناعت در امور مادی، عاشقانه در

(1) - محجة البيضاء: 151/5 - 152، کتاب کسر الشهوتین.

(2) - نور (24): 37.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 260

راه سلوک قرار می‌گیرند و از این طریق به لقای محبوب و وصال معشوق و مقام قرب حضرت دوست می‌رسند.

عارف معارف الهیه، خاکی خراسانی گوید:

بود گنج دو عالم در سه گوهر	کز آن‌ها می‌شود کامت میسر
یکی در جوع دائم دومین جود	سیم در ذکر حق آن اصل مقصود
تو را چون گشت دایم ذکرش ای دل	یقین کل مقاصد گشت حاصل
چو جوع دایم گردد مسلم	باید آن دوئت بی‌شک فراهم
چو نیکو بنگری در کلّ اوصاف	سبب در جملگی جوع است بی‌لاف

بدون جوع گر صد سال گردی	محال است این که صاحب حال گردی
متاب از جوع روگر مرد راهی	بجو از جوع هر فیضی که خواهی
ز اکل سیر اگر ناقص کنی لام	شود اکسیر و حاصل گرددت کام

*** انواع غذاها

امام صادق علیه السلام در دنباله روایت می فرمایند:

آنچه از انواع خوردنها پسندیده است چهار است:

- 1- خوردن ضروری که مخصوص انبیا و برگزیدگان خداست.
- 2- خوردن به عُدّه و آن برای پرهیزکاران است که تهیه غذا به وسیله آنان مقدمه انجام وظایف و تکالیف الهیه است.
- 3- خوردن فتوح و آن وسیله گشایش امور تکیه داران به حق است.
- 4- خوردن قوت که آن برای نیرو گرفتن مؤمنان است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 261

پرخوری و گرسنگی

چیزی برای قلب مؤمن مضرت از پرخوری نیست که پرخوری را دو خطر همراه است:

- 1- قساوت و سنگدلی.
- 2- جوش و خروش قوه شهوت.

گرسنگی نان خورش مردم با ایمان است و غذای روح و طعام قلب و موجب تندرستی بدن.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

آدمی ظرفی را پر ضررتر از شکم پر نکرده «1».

و حضرت داود فرمود:

ترك لقمه‌ای ضروری نزد من از قیام بیست شب برای عبادت محبوبتر است «2».

و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

مؤمن به يك روده می‌خورد و منافق به هفت روده «3».

و باز فرمود:

وای بر مردم از دو عضو، شکم و شهوت «4».

حضرت عیسی علیه السلام فرمود:

هیچ مرضی برای نفس انسان دشوارتر و بدتر از علاقه به پرخوری و بغض

(1) - محجة البیضاء: 147 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(2) - محجة البیضاء: 151 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(3) - محجة البیضاء: 151 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

(4) - محجة البیضاء: 151 / 5، کتاب کسر الشهوتین.

گرسنگی نیست و این دو بیماری دو مهارند برای مطرود شدن انسان از رحمت الهی و نزدیک شدنش به شقاوت و گمراهی «1»!

چه خطرناك است دوری از حضرت او و چه سعادت و کرامت است مقام قرب به او که آن از حرص و شکم بارگی است و این از قناعت و کم خوری.

مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن	گدای حضرت او باش و پادشاهی کن
ندا کنند که درویش باش و شاهی کن	مرا ز عالم علوی فرشتگان هر دم
بکوش و سلطنت از ماه تا به ماهی کن	چو جم مباحش به سلطانی زمین قانع
تو تکیه بر کرم و رحمت الهی کن	اگر چه هر نفست می دهد فریبی نفس
گناه خویش و خطابین و عذر خواهی کن	تو جرم بخشی و فضلش مبین و غره مشو
می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن	ترا که گفت که در باغ عیش و مسند جاه
رضای او طلبی توبه از مناهی کن	خلاف امر خداوند موجب سخط است
تو آب دیده عقیقی و چهره کاهی کن	سیاه نامه ای چندار کنند جامه کبود
وطن چو مردمك دیده در سیاهی کن «2»	ز گنج خلوت تاریك رخ متاب عماد

(1) - مستدرک الوسائل: 16 / 212، باب 1.

(2) - عماد فقیه کرمانی.

در فرو پوشیدن چشم

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 265

قال الصادق عليه السلام:

مَا اعْتَنَمَ أَحَدٌ بِمِثْلِ مَا اعْتَنَمَ بَعْضُ الْبَصَرِ، لِأَنَّ الْبَصَرَ لَا يُعْضُ عَنْ مُحَارِمِ اللَّهِ، إِلَّا وَقَدْ سَبَقَ فِي قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ.

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِمَاذَا يُسْتَعَانُ عَلَى غَضِّ الْبَصَرِ؟ قَالَ: بِالْحُمُودِ تَحْتَ سُلْطَانِ الْمَطْلَعِ عَلَى سِرِّكَ.

وَالْعَيْنُ جَاسُوسُ الْقَلْبِ وَبَرِيدُ الْعَقْلِ، فَعُضَّ بَصَرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِدِينِكَ وَيَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَيُنْكِرُهُ عَقْلُكَ.

قال النبي صلى الله عليه وآله: غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْا الْعَجَائِبَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ] «1».

وقال عيسى بن مريم للحواريين: ايتاكم والنظر الى المخدورات فاتها بذر الشهوة ونبات الفسوة.

وقال يحيى بن زكريا عليهما السلام: أَلْمُوتُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَظَرَةٍ بَعِيرٍ وَاجِبٍ.

وقال عبد الله بن مسعود لرجل نظر الى امرأة قد عادها في مرضها: لَوْ دَهَبَتْ عَيْنَاكَ لَكَانَ خَيْرًا لَكَ مِنْ عِيَادَةِ مَرِيضِكَ.

وَلَا تَتَوَقَّرْ عَيْنٌ نَصِيحَتَهَا مِنْ نَظَرٍ إِلَى مُحْدُورٍ إِلَّا وَقَدْ انْعَقَدَ عُقْدَةٌ عَلَى قَلْبِهِ مِنَ الْمُنِيَةِ، وَلَا تَنْحَلُّ إِلَّا بِأَخَذِ الْحَالَتَيْنِ: أَمَّا بِكُأِ الْحُسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ يَتَوَبَّعُ

(1) - نور (24): 30.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 266

صَادِقَةً، وَأَمَّا بِأَخْذِ حَظِّهِ بِمَا تَمَتَّى وَنَظَرَ إِلَيْهِ وَفَاحِذِ الْحُطِّ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ مَصِيرُهُ إِلَى النَّارِ، وَأَمَّا التَّائِبُ الْبَاكِي بِالْحُسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ عَنْ ذَلِكَ فَمَأْوَاهُ الْجَنَّةُ وَمُنْقَلَبُهُ إِلَى الرِّضْوَانِ.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 267

[مَا اعْتَنَمَ أَحَدٌ يَمِثِلُ مَا اعْتَنَمَ بَعْضُ الْبَصَرِ، لِأَنَّ الْبَصَرَ لَا يُعْصُ عَنْ مُحَارِمِ اللَّهِ، إِلَّا وَقَدْ سَبَقَ فِي قَلْبِهِ مُشَاهَدَةُ الْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ]

امام صادق علیه السلام در این فصل به مهم ترین و عالی ترین مسائل چشم اشاره می فرمایند و انسان را به حرمت نظر به امر نامشروع و نتایج رعایت نگاه توجه می دهد.

آری، با حفظ نظر از بازی های شیطانی، درهای رحمت الهی به روی قلب گشوده می شود و انسان دارای حالت بصیرت می گردد.

قرآن مجید، تقوا را منشأ برکات و فیوضات الهی دانسته و از بندگان حضرت حق دعوت می کند در همه حرکات و سکنات خود پرهیزکاری را رعایت نمایید.

حضرت در ابتدای روایت می فرمایند:

هیچ غنیمتی به مانند غنیمت چشم پوشی چه به نامحرمان و چه به پسران زیاروی که نظر به آنان محرك شهوت است و چه از مال مردم که نصیب انسان نگشته، چرا که چشم از محارم حق پوشیده نمی شود مگر آن که جلوه عظمت و جلال پروردگار متعال در قلب مشاهده شود.

شما فکر کنید آن کس که به خاطر حفظ خویش از گناه به مشاهده انوار عظمت و جلال نایل آید چه حالی به او دست می دهد و وجودش تبدیل به چه وجودی می گردد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 268

قبل از شرح حدیث لازم است به طور مختصر مقاله ای از مهم ترین کتب علمی درباره آفرینش چشم اشاره شود تا اولاً عظمت این عضو مشخص گردد و ثانیاً به اصالت دستورهای عالی اسلام در حفظ این عضو از محرمات و نتایجی که از رعایت دستورهای الهی نصیب انسان می گردد پی برده شود.

چشم یا جلوه‌ای از عظمت قدرت حق

تشکیلات مربوط به چشم را باید به دقت مطالعه کرد، این تشکیلات عبارتند از:

کاسه چشم، کره چشم، عضلات خارجی چشم، پلك‌ها، ملتحمه و دستگاه اشکی.

کاسه چشم: يك حفره مخروطی شکل است که جدارهای آن توسط استخوان‌های مجامه و صورت تشکیل می‌شود، استخوان‌های تشکیل دهنده جدار کاسه چشم عبارتند از: استخوان پیشانی، فك فوقانی، گونه‌ای، شب‌پره، پرویزی، اشکی و کامی، جدارهای کاسه چشم بسیار نازک بوده و به سهولت دچار شکستگی می‌گردند.

کره چشم: در بالا توسط لبه فوقانی کاسه چشم و ابروها و در داخل توسط قاعده‌بینی حفاظت می‌شود.

سه چهارم خلفی کره چشم توسط کپسول تنون پوشیده می‌شود، تعدادی رشته‌های عضلانی صاف در نیام کاسه چشمی منجمله عضله کاسه چشمی مولر وجود دارد.

این عضله توسط رشته‌های قسمت سینه‌ای کمری دستگاه خودمختار عصبی شده و عمل آن ممکن است جلوگیری از کشیده شدن کره چشم به طرف عقب باشد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 269

در سندروم هورنر که در آن عصب عضله مولر آسیب می‌بیند کره چشم توسط عمل عضلات خارجی کره چشم به طرف داخل کاسه چشم کشیده می‌شود.

عضلات خارجی کره چشم: عضلات خارجی کره چشم از رأس کاسه چشم شروع شده و بر روی کره چشم (طبقه صلبیه) می‌چسبند، این عضلات توسط نیام‌هایی پوشیده شده‌اند که در آنها استطاله‌هایی به جدارهای کاسه چشم کشیده می‌شود.

چهار عضله راست موسوم به راست فوقانی، تحتانی، داخلی و خارجی و دو عضله مایل موسوم به مایل فوقانی و مایل تحتانی وجود دارند، هسته‌های مغز میانی و پل مغزی حرکات چشم را کنترل می‌کنند، عصبی شدن متقابل بین عضلات مخالف وجود دارد و گاهی حرکات توأم بین دو یا چند عضله دیده می‌شود.

عضلات راست کره چشم را در جهتی که از اسمشان برمی آید چرخش می دهند، مایل فوقانی از میان يك حلقه غضروبی در زاویه داخلی فوقانی کاسه چشم عبور کرده و بر روی نیمه خلفی کره چشم می چسبد، این طرز التصاق جهت کشش، آن را که منجر به پیچش کره چشم به طرف داخل می گردد تعیین می کند، در نتیجه چشم به طرف پایین و خارج متوجه می شود.

مایل تحتانی، کره چشم را به طرف بالا و خارج پیچانده و به طرف خارج می چرخاند، مایل فوقانی و راست تحتانی با يك دیگر و همینطور مایل تحتانی و راست فوقانی با يك دیگر عمل می کنند.

عضله بالا برنده پلك فوقانی از عقب کاسه چشم شروع شده به طرف جلو می آید و بر روی تارس پلك فوقانی می چسبد، این عضله پلك فوقانی را به طرف بالا و عقب می کشاند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 270

پلكها: پرده های متحرکی هستند که در جلو کره چشم قرار دارند و فضای بین آنها شکاف پلکی نامیده می شود، پلك فوقانی و تحتانی در زاویه خارجی و داخل چشم به يك دیگر می رسند.

تارس صفحه ای از بافت همبندی متراکم است که به پلك شکل می دهد، غدد سباسه موسوم به غدد میومیوس در تارس قرار دارد.

مژه ها موهایی هستند که در لبه پلكها قرار گرفته اند، غدد سباسه همراه با مژه ها وجود دارند و غدد عرق در پوست بین مژه ها یافت می شوند.

ملتحمه: يك غشای مخاطی است که سطح پلكها را مفروش کرده و بر روی بخشی از کره چشم نیز منعطف می شود.

ملتحمه، غشای شفاف نازکی است که از اپیتلیوم ستونی مطبق و بافت همبندی فیبری ظریف تشکیل شده است و محتوای سلول های ساغری است که موکس ترشح می کنند، به تدریج که اپیتلیوم به لبه های پلك می رسد به اپیتلیوم سنگ فرشی مطبق تبدیل می شود.

لنفوسیت ها در تیغه مخصوص با شبکه ضخیمی از بافت همبندی محتوی رشته های کالائنی و ارتجاعی یکی می شود.

هنگامی که ملتحمه دچار عفونت می شود، این حالت، ورم ملتحمه نامیده می شود.

دستگاه اشکی: شامل غده اشکی و مجاری آن است، غده اشکی از نظر شکل و اندازه شبیه يك بادام است.

غده اشکی ترشحي به نام اشك دارد كه از راه حدود يك دوجین مجاری کوتاه با كيسه ملتحمه حمل می شود.

اشك به طور طبیعی از میان راه های اشکی كه در لبه پلك های فوقانی و تحتانی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 271

در نزدیکی زاویه داخلی شروع می شوند از چشم خارج می گردد، اشك قرنیه را شفاف و تمیز و مرطوب نگاه می دارد.

صفحه نازك اشکی كه به طور طبیعی وجود دارد، از سه لایه تشکیل شده، لایه داخلی شبیه موکوس بوده و توسط غدد غشا مخاط ملتحمه تولید می شود، لایه میانی به طور عمده از آب تشکیل شده و توسط غدد اشکی تولید می شود، لایه خارجی روغنی بوده و توسط غدد سباسه تارس و حاشیه پلك ها تولید می شود.

پرده های کره چشم: جدار کره چشم از سه پرده صلبیه، مشیمیه و شبکیه تشکیل شده است.

صلبیه: كه نام دیگر آن سپیدی چشم است از بافت فیبری متراكم، بافت همبندی محتوی دستجاتی از رشته های كلاژنی با فیبروبلاست های پهن شده، در بین رشته ها و كمی رشته های ارتجاعی تشکیل شده است.

مقدار آب آن از قرنیه بیشتر است، صلبیه پوشش خارجی و محافظت كننده و نگاهدارنده کره چشم است و در دنباله سخت شامه قرار دارد.

صلبیه در جلو از يك غشای سفید كدر به قرنیه شفاف تبدیل می شود. سطح قرنیه می بایستی توسط اشك مرطوب نگاه داشته شود، محتوی آب در قرنیه كمتر از صلبیه است، قرنیه باید شفاف باشد تا اجازه دهد نور از آن عبور كرده و به گیرنده های داخل کره چشم برسد.

مشیمیه: پرده میانی یا مشیمیه يك پرده بسیار عروقی بوده و يك عمل تغذیه ای را به انجام می رساند و دارای پیگمان های زیادی است.

می آن تغییر شكل داده و جسم مژگانی را تشكيل می دهد كه عملاً قسمت ضخیم شده ای از مشیمیه است، توده اصلی جسم مژگانی از عضله مژگانی درست شده كه بخشی از آن عملش تنظیم عدسی چشم برای دیدن فواصل مختلف است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 272

عنبیه: قسمت رنگی چشم است، سوراخی که در مرکز عنبیه قرار دارد مردمک نامیده می شود.

عنبیه محتوی دو صفحه عضلانی صاف است، يك عضله حلقوی موسوم به اسفنکتر و يك عضله شعاعی موسوم به عضله گشاد کننده.

عمل عنبیه تنظیم مقدار نور وارد شده به چشم است، عضله مژگانی و عضلات تنگ کننده و گشاد کننده عنبیه روی هم عضلات داخلی کره چشم نامیده می شوند.

مردمک هنگامی که نور شدید است و نیز هنگامی که شخص به يك جسم نزدیک نگاه می کند به علت انقباض عضله حلقوی یا اسفنکتر کوچک تر می شود.

مردمک در نور کم و هنگام نگاه کردن به اجسام دور به علت انقباض عضلات شعاعی یا گشاد کننده بزرگ می شود، گشاد شدن مردمک هنگام نگاه کردن به دور همراه با شل شدن عضله مژگانی است.

در محیط قرنیه در جایی که با سطح قدامی عنبیه تقاطع می کند، نوعی شیار یا فرورفتگی وجود دارد که مجرای شلم قرار می گیرد، مجرای شلم يك راه تخلیه ای است که توسط آن مایع زلالیه کره چشم را ترك کرده وارد خون می شود.

عمل عدسی انکسار اشعه نور برای میزان کردن تصویر بر روی شبکیه است، به تدریج که انسان پیر می شود و در نتیجه کمتر می تواند اشعه نور را منکسر کند، عدسی از اپیتلیوم تشکیل شده و يك عمر باقی می ماند.

شبکیه: لایه داخلی کره چشم را تشکیل می دهد و از دو بخش تشکیل شده است. بخش خارجی محتوی پیگمان بوده و به پرده مشیمیه می چسبد و بخش داخلی شامل بافت عصبی است.

در نزدیکی مرکز شبکیه هنگامی که به درون کره چشم نگاه کنیم يك لکه بیضی شکل کوچک زردفام موسوم به لکه زرد دیده می شود، مرکز لکه زرد به علت نازک

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 273

شدن شبکیه فرورفتگی پیدا می کند، این ناحیه موسوم به فوآی مرکزی و ناحیه ای است که دارای بهترین دید است و یا بیشترین تیزی وجود دارد و فقط مخروطها در آن دیده می شوند.

در شبکه ده لایه وجود دارد که ما این ده لایه را نام می‌بریم تا طرز قرار گرفتن آنها را روشن کرده و رابطه بین عناصر نوری و نوروگلی‌های نگاهدارنده آنها را خاطر نشان سازیم.

سلول‌های نوروگلی در اینجا سلول‌های مولر نامیده می‌شوند، باید به خاطر داشت که اشعه نور به طرف لایه پیگمان‌دار شبکه که مجاور مشیمیه است حرکت می‌کند، در حالی که امواج عصبی در جهت مخالف نور سیر می‌کنند، هم چنین باید به خاطر داشت که اشعه نور از تمام لایه‌های شبکه می‌گذرد تا بتواند به گیرنده‌های حساس به نور برسد.

لایه‌های شبکه

ده لایه شبکه عبارتند از:

- 1- اپیتلیوم پیگمان‌دار خارجی که به پوشش مشیمیه چسبیده است.
- 2- مخروطها و استوانه‌ها زواید دندریتی گیرنده‌های نوری.
- 3- غشای محدودکننده خارجی یا استتاله‌های غربالی شکل، رشته‌های مولدندریت‌ها از میان آنها عبور کرده و توسط آنها نگاهداری می‌شود.
- 4- لایه هسته‌دار خارجی: هسته‌های تنه‌های سلولی مخروطها و استوانه‌ها.
- 5- لایه مشبك خارجی: آکسون مخروطها و استوانه‌ها با دندریت سلول‌های دو قطبی در يك شبکه انتهایی رشته‌های سلول‌های مولر سیناپس می‌دهند.
- 6- لایه هسته‌دار داخلی: هسته تنه سلولی نوروهای دو قطبی و هسته

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 274

سلول‌های مولر و رگ‌های خونی.

- 7- لایه مشبك داخلی: سیناپس بین دندریت سلول‌های عقده‌ای و آکسون سلول‌های دو قطبی، رگ‌های خونی.
- 8- تنه‌های سلولی نوروهای عقده‌ای، رگ‌های خونی.

9- لایه رشته‌های عصب بینایی: آکسون سلول‌های عقده‌ای بدون غلاف میلین و بدون غلاف شوآن یا نورولم، رگ‌های خونی و نوروگلی.

10- غشای محدود کننده داخلی که در مجاورت جسم زجاجیه قرار دارد:

رشته‌های انتهایی پیوند شده سلول‌های مولر.

شبکیه مانند مبدلی عمل می‌کنند که در آن انرژی نور به انرژی الکتریکی امواج عصبی تبدیل می‌شود.

این بود گوشه بسیار محدودی از خلقت و آفرینش چشم که به اراده حضرت حق تعالی برای انسان قرار داده شده، اگر بخواهیم شکر واقعی این نعمت را به پیشگاه مقدس او عرضه بداریم باید دستورهای آن وجود عزیز و عظیم را در مسئله چشم رعایت کنیم، بدین صورت که تماشای هر چه را اجازه داده تماشا کرده و به عنوان جلوه‌ای از عظمت او بنگریم و هر چه را از دیدن و تماشای آن منع فرموده از تماشای آن پرهیزیم که دیدن دیدنی‌ها ما را به آن جناب رهنمون شده و آهنگ رشد و کمال را تسریع می‌کند و از هر جهت به مصلحت ماست و چشم‌پوشی از آنچه حرام است، باعث تصفیه باطن ماگشته و دیده دل را برای تماشای عظمت و جلال او لیاقت می‌دهد، اما اگر مرز محرمات الهی را بشکنیم و آنچه را نباید بینیم بدان نظر بیندازیم تیشه به ریشه خود زده و گاهی وسایل هلاکت و نابودی خود را در دنیا و آخرت فراهم خواهیم کرد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 275

مسئله نظر در قرآن

گو این که نظر نحوه‌ای از تفکر و اندیشه است، ولی باید گفت: اندیشه، خالی از ارتباط با حواس به خصوص چشم و گوش نیست، انسان می‌بیند سپس در آنچه دیده به فکر می‌افتد و می‌شنود، آن گاه در شنیده فکر می‌کند، خلاصه اندیشه محرك لازم دارد و در بسیاری از امور و بسیاری از اوقات محركش دیده‌های دیده و یافته‌های چشم است، روی این حساب به تماشای مسئله نظر در آیات قرآن مجید می‌رویم، کتاب خدا از مردم دعوت می‌کند در امور آسمان‌ها و زمین و عاقبت گذشتگان و نعمت‌ها نظر کنند تا از این راه به حقایق ملکوتی دست یابند و هزاران درس و عبرت از صحنه‌های عالم هستی برای پیشبرد رشد و کمال خود بگیرند.

قرآن مجید برای توجه دادن مردم به صاحب و خالق عالم و کنار زدن پرده غفلت و بی‌خبری و توشه برداشتن جهت زندگی اخروی در سوره مبارکه اعراف می‌فرماید:

[أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنَّ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ] «1».

آیا در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و این که شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته‌اند؟ [و اگر به قرآن مجید، این کتاب هدایتگر ایمان نیاورند] پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می‌آورند؟!

(1) - اعراف (7): 185.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 276

ملکوت در عرف قرآن و به طوری که از آیه آخر سوره یس «1» استفاده می‌شود عبارت است از باطن و آن طرف هر چیز که به سوی پروردگار متعال است و نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است هم چنان که از آیه:

[وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ] «2».

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمانها و زمین به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از یقین‌کنندگان شود. این تلازم به خوبی استفاده می‌شود.

پس غرض از این آیه، توبیخ مشرکان و کفار در اعراض و انصراف از وجه ملکوتی اشیا است که چرا فراموش کردند و در آن نظر نینداختند تا برایشان روشن شود که آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن دعوتشان می‌کند حق است.

خلاصه معنای آیه این است که چرا در خلقت آسمانها و زمین و هر چیز دیگری از مخلوقات خدا نظر نکردند و باید نظر کنند اما نه از آن طرف که برابر اشیا است و نتیجه تفکر در آن علم به خواص طبیعی آنها است، بلکه از آن طرف که برابر خداست و تفکر در آن آدمی را به این نتیجه می‌رساند که وجود این موجودات مستقل بذات نیست، بلکه بسته به غیر و محتاج به پروردگاری است که امر هر چیز او را اداره می‌کند و آن پروردگار عالمین است و معنای قسمت بعد چنین می‌شود:

آیا نظر نکردند در این که شاید اجل هاشان نزدیک شده باشد، چه نظر کردن در

(1) - «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»، «بنابراین [از هر عیب و نقصی] منزه است خدایی که مالکیت و فرمانروایی همه چیز به دست اوست، و به سوی او بازگردانده می شوید» یس (36): 83.

(2) - انعام (6): 75.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 277

همین احتمال چه بسا ایشان را از ادامه و پافشاری بر ضلالت برگرداند، چون در غالب مردم چیزی که ایشان را از اشتغال به امر آخرت بازداشته و به سوی دنیا و غره گشتن به آن می کشاند مسئله فراموش کردن مرگ است، مرگی که انسان نمی داند کارش به کجا می انجامد و اما اگر التفات به آن داشته باشند و متوجه باشند که از اجل خود بی اطلاعند و ممکن است که اجلشان بسیار نزدیک باشد قهراً از خواب غفلت بیدار می شوند و همین یاد مرگ آنان را از پیروی هوا و هوس و آرزوهای دراز باز می دارد.

اولیای حق و عاشقان دوست با توجه به ملکوت اشیا و یاد مرگ از حیات الهی برخوردار بوده و در فضایی غیر از فضای دیگران زندگی می کردند، اینان با گرمی عشق به حق برای رسیدن به وصال دوست در حرکت بودند و غمی جز غم یار در دل نداشتند، اگر اینان در عرصه حیات نبودند، انسانیت و حیات طیبیه معنا نمی شد، وجود این بزرگواران برای دیگران سراسر درس و عبرت و پند و نصیحت است.

اینان با تمام وجود بر سر دیگر فرزندان آدم که از پی مادیگری به کام پر خطر هلاکت و شقاوت نزدیک اند فریاد می زنند:

کارگاه هستی از فکر خودی برهم مزین

تا فنا از خود نگردي از بقا رو دم مزین

رو فنا بگزین دگر زین ما و من ها دم مزین

تا تو خود هستی زاستغنا نیابی بهره ای

لیک با ناخرمی حرقی از آن محرم مزین

از تو تا بزم حقیقت نیم گامی بیشت نیست

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 278

دل بود جام جمت گو بنگرد غیب و شهود
 ای گدا از خودپرستی پا به جام جم مزین

معرفت جو تا که دریا بی حقیقت را ز خویش
 ورنه بی عرفان نشان سکه بر درهم مزین

از قناعت خاک اندر چشم منتها بریز
 رو قلندر شو دگر حرفی زبیش و کم مزین

حرص دنیا غم فراید نیرا رو شادباش
 نیستی جوی و قدم اندر بساط غم مزین»¹

*** چشم انداختن به نعمت‌های حق

قرآن مجید می‌خواهد از طریق چشم انداختن به نعمت‌های حق عرصه اندیشه را باز کرده و قلوب را به پیشگاه مقدس آن محبوب محبان و معشوق عاشقان و مدبر حکیم جهان هستی متوجه کنند، از این رو می‌فرماید:

[وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ] «2».

و اوست که از آسمان آبی فرستاد، و به وسیله آن گیاهان گوناگون را [از زمین] رویاندم، و از آن ساقه‌ها و شاخه‌های سبز درآوردیم، و از آن

(1) - میرزا محمد تقی حجة الاسلام.

(2) - انعام (6): 99.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 279

دانه‌های متراکم را خارج می‌کنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشه‌های سر فروهشته [به وجود می‌آوریم]، و باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی‌شباهت به هم [بیرون می‌آوریم]؛ به میوه‌اش چون میوه دهد و به رسیدن و کامل شدنش با تأمل بنگرید، مسلماً در این [امور] برای قومی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] است.

رشد و نمو گیاهان

در آغاز آیه شریفه به یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین نعمت‌های پروردگار که می‌توان آن را ریشه و مادر سایر نعمت‌ها دانست اشاره می‌کند و آن پیدایش و رشد و نمو گیاهان و درختان در پرتو آن است و می‌گوید: او کسی است که از آسمان آبی برای شما فرستاد.

این که می‌فرماید از طرف آسمان، به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشمه‌ها و نهرها و قنات‌ها و چاه‌های عمیق به آب باران منتهی می‌شود، لذا کمبود باران در همه جا اثر می‌گذارد و اگر خشکسالی ادامه یابد همگی خشک می‌شوند.

سپس به اثر نزول باران اشاره کرده می‌گوید: به واسطه آن، رویدنی‌ها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم.

در تفسیر «نبات کل شی» دو احتمال ذکر کرده‌اند:

نخست این که:

منظور از آن انواع و اصناف گیاهان است که همه با يك آب آبیاری و از يك زمین و يك نوع خاک پرورش می‌یابند و این از عجایب آفرینش است که چگونه این همه انواع گیاهان با آن خواص کاملاً متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف، همه در يك زمین و با يك آب پرورش می‌یابند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 280

و دیگر این که:

منظور، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است، یعنی هر يك از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا، بهره‌ای از این گیاهان دارند و جالب این که خداوند از يك زمین و يك آب غذای مورد نیاز همه را تأمین کرده است و این

يك شاهكار بزرگ است كه فی المثل از يك ماده معين در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه‌ها و مزاج‌ها تهیه کنند.

جالب‌تر این كه نه تنها گیاهان صحرا و خشکی‌ها از برکت آب باران پرورش می‌یابند، بلکه گیاهان بسیار کوچکی كه در لابه لای امواج آب دریاها می‌رویند و خوراك عمده ماهیان دریا است، از پرتو نور آفتاب و دانه‌های باران رشد می‌کنند.

آن گاه به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی را از گیاهان و درختان كه به وسیله آب باران پرورش می‌یابند خاطرنشان می‌سازد، نخست می‌گوید: ما به وسیله آن، ساقه‌های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم و از دانه كوچك و خشك ساقه‌ای با طراوت و سرسبز كه لطافت و زیبایی آن چشم را خیره می‌كند آفریدیم.

و از آن ساقه سبز دانه‌های روی هم چیده شده «مانند خوشه گندم و ذرت» بیرون می‌آوریم.

هم‌چنین به وسیله آن از درختان نخل خوشه سر بسته‌ای بیرون فرستادم كه پس از شكافته شدن رشته‌های باریك و زیبایی كه دانه‌های خرما را بر دوش خود حمل می‌کنند و از سنگینی به طرف پایین متمایل می‌شوند خارج می‌گردد.

هم چنین باغ‌هایی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم، سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می‌فرماید: هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 281

با توجه به آیه 165 همین سوره «1» كه وصف متشابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذكر کرده، استفاده می‌شود كه در آیه مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است.

این دو درخت از نظر شكل ظاهری و ساختمان شاخه‌ها و برگ‌ها شباهت زیادی با هم دارند، در حالی كه از نظر میوه و طعم و خاصیت آن بسیار با هم متفاوتند، یکی دارای ماده چربی مؤثر و نیرومند و دیگری دارای ماده اسیدی و یا قندی است كه با یکدیگر كاملاً متفاوت‌اند، علاوه این دو درخت گاهی درست در يك زمین پرورش می‌یابند و از يك آب مشروب می‌شوند، یعنی هم با یکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت.

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت، بحث را روی میوه برده می‌گوید:

نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می‌نشیند و هم چنین نگاهی به چگونگی رسیدن میوه‌ها کنید که در این‌ها نشانه‌های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند می‌باشد.

با توجه به آنچه در گیاه‌شناسی از چگونگی پیدایش میوه‌ها و رسیدن آن‌ها امروز می‌خوانیم، نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می‌شود؛ زیرا پیدایش میوه‌ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است.

نطفه‌های نر با وسایل مخصوصی «وزش باد یا حشرات و مانند آن‌ها» از

(1) - «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» «اوست کسی که شما را در زمین، جانشینان [نسل‌های گذشته] قرار داد، و [پایه‌های مادی و معنوی] برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی بالا برد تا شما را در آنچه به شما عطا کرده، بیازماید؛ قطعاً پروردگارت زود کیفر است، و یقیناً بسیار آمرزنده و مهربان است».

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 282

کیسه‌های مخصوص جدا می‌شوند و روی قسمت مادگی گیاه قرار می‌گیرند، پس از انجام لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر، نخستین تخم و بذر تشکیل می‌گردد، در اطرافش انواع مواد غذایی همانند گوشتی آن را در برمی‌گیرند.

نظر دانه‌های انار

این مواد غذایی از نظر ساختمان بسیار متنوع و هم‌چنین از نظر طعم و خواص غذایی و طبی فوق‌العاده متفاوتند.

گاهی يك میوه مانند انار و انگور دارای صدها دانه است که هر دانه‌ای از آن‌ها خود جنین و بذر درختی محسوب می‌شود و ساختمان بسیار پیچیده و تو در تو دارد.

اگر يك انار را بشکافیم و يك دانه کوچک آن را به دست گرفته و در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می‌بینیم از قسمت‌های کوچک‌تری تشکیل شده که همانند بطری‌های بسیار کوچکی با محتوای مخصوص آب انار در کنار هم چیده شده‌اند.

در يك دانه كوچك انار شايد صدها از اين بطری‌های بسیار ریز قرار دارد، سپس اطراف آنها را با پوسته ظریف که همان پوسته شفاف يك دانه انار است گرفته، بعد برای اين که اين بسته‌بندی کامل‌تر و محکم‌تر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه‌های انار را روی يك پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفیدرنگ و نسبتاً ضخیمی اطراف آن پیچیده و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آنها کشیده، تا هم از نفوذ هوا و میکرب‌ها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات، آنها را حفظ نماید و هم تبخیر آب درون دانه‌ها را فوق العاده کم کند، این بسته‌بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 283

در میوه‌های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می‌شود، اما در انار و انگور بسیار ظریف‌تر و جالب‌تر است.

گویا بشر برای فرستادن مایعات از نقطه‌ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه‌های کوچک را در يك کارتن کوچک چیده و میان آنها را از ماده نرمی پر کند، سپس کارتن‌های کوچک‌تر را در يك کارتن بزرگ‌تر و مجموع آنها را به صورت يك بار بزرگ به مقصد حمل می‌کند.

طرز قرار گرفتن دانه‌های انار روی پایه‌های داخلی و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذایی از آنها از این هم عجیب‌تر و جالب‌تر است، تازه این‌ها چیزهایی است که با چشم می‌بینیم و اگر ذرات این میوه‌ها را زیر میکروسکوپ‌ها بگذاریم آن گاه جهانی پر غوغا با ساختمان‌های عجیب و شگفت‌انگیز و فوق‌العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می‌شود، چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به يك میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچ‌گونه علم و دانشی نداشته است؟

و این که می‌بینیم قرآن با جمله «انظروا» دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است.

این از يك سو، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که يك میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملاً رسیده می‌شود می‌پیماید بسیار قابل ملاحظه است؛ زیرا لابراتوارهای درونی میوه دائماً مشغول کارند و مرتباً ترکیب شیمیایی آن را تغییر می‌دهند، تا هنگامی که به آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیایی آن تثبیت گردد، هر يك از این مراحل خود نشانه‌ای از عظمت و قدرت آفریننده است.

ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد با ایمان یعنی افراد حق‌بین و جستجوگران حقیقت این مسائل را می‌بینند و گرنه با چشم عناد و لجاج و یا با

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 284

بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری ممکن نیست هیچ‌یک از این حقایق را ببینیم.

راه و روش اولیا و عاشقان، دست زدن به دامن انبیا و سیراب شدن از سرچشمه وحی و نظر حقیقت‌بین انداختن به موجودات هستی، برای رسیدن به مقام قرب جانان است.

قلب در این مسیر صفا می‌گیرد، نفس مهذب می‌شود، روح به عالم قدس متصل می‌گردد، حرکات اعضا و جوارح بر اساس عشق به محبوب صورت می‌گیرد و این همه باعث می‌شود که رضای معشوق جلب شود و تمام درهای سعادت به روی آنان باز گردد.

نظر به نطفه آدمی

قرآن مجید برای توجه دادن به وجود حق و قدرت حضرت لایزال از انسان به طور واجب می‌خواهد به نطفه ناچیز بنگرد و ببیند و اندیشه نماید که این کارگاه عظیم آفرینش او که از هر جهت کامل و جامع انواع استعدادهاست از چه ماده ضعیف و پستی آفریده شده؟

[فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ * خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ * يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ] «1».

پس انسان باید با تأمل بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟* از آبی جهنده آفریده شده است؛* [آبی که] از صلب مرد و از میان استخوان‌های سینه زن بیرون می‌آید.

کلمه دافق دلالت بر وجود اسیر در نطفه دارد که وجوداً ماده جهنده‌ای است

(1) - طارق (86): 5- 7.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 285

و استعمال این کلمه از معجزات بسیار مهم قرآن کریم است.

آری، همین ماده ناچیز است که وقتی هماهنگ با قواعد الهی در دو مرحله مادی و معنوی رشد می‌کند، منبعی لایزال از کرامات و صفات و حقایق درمی‌آید و هم چون چراغ پر فروغی در شبستان حیات به درخشندگی خود تا ابد ادامه می‌دهد!

*** نظر به گذشتگان

قرآن مجید با کمال شدت، از انسان دعوت می‌کند به سیر و سفر در روی زمین بپردازد، آن‌گاه با دیدن خرابه‌ها و ویرانه‌هایی که از گذشتگان باقی مانده و امروز از آن آثار تعبیر به آثار باستانی می‌کنند، به یاد ملت‌ها و دولت‌ها و اقوامی بیفتد که از نظر مالی و سیاسی و قدرت و قوت و طول عمر فوق‌العاده برجسته بودند، ولی با این همه نعمت که بر سر سفره آنان بود به تکذیب آیات حق و واقعیت‌ها برخاسته و راه اسراف و تبذیر و ظلم و فساد و جرم پیش گرفتند و خیال نمی‌کردند که بر اثر آن همه جنایت، روزی به دست انتقام مالک ارض و سما بیفتند و دماغ آنان با رسیدن عذاب سخت الهی به خاک مذلت مالیده شود!!

آری، در اوضاع و احوال آنان که در کتب تاریخ به خصوص در آثار شرعی آمده فکر کند و مواظب باشد که خود دچار اخلاق و رفتار و حالات آن فاسدان نگردد که از این راه دچار عذاب سخت الهی و انتقام سخت الهی و انتقام حضرت لا یزالی شود.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 286

[فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ] «1».

پس با تأمل بنگر که سرانجام گنهکاران چگونه بود؟!

[فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ] «2».

پس با تأمل بنگر که سرانجام مفسدین و تبهکاران چگونه بود؟

[فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ] «3».

پس با تأمل بنگر سرانجام تکذیب‌کنندگان چگونه بود.

[فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ] «4».

پس با تأمل بنگر سرانجام بیم داده شدگان چگونه بود؟

[فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ] «5».

پس با تأمل بنگر که سرانجام ستمکاران چگونه بود؟

چون به مسئله آفرینش چشم و وظایف مثبتی که این عضو مهم و حساس از نظر حق دارد، عنایت کردید، اکنون وقت آن است که به بررسی وظایف این عضو از نظر روایات و اخبار پرداخته شود.

چشم، از دیدگاه روایات

در زمینه وضع چشم از امیرالمؤمنین علیه السلام روایات مهمی به مضامین زیر نقل شده:

(1) - اعراف (7): 84.

(2) - اعراف (7): 103.

(3) - زحرف (43): 25.

(4) - صافات (37): 73.

(5) - یونس (10): 39.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 287

الْعُيُونُ مَصَائِدُ الشَّيْطَانِ «1».

دیده‌ها دام‌ها و تورهای شیطان است.

الْعَيْنُ رَأْدُ الْفِتَنِ «2».

چشم راهبری به سوی فتنه‌هاست.

الْقُلُوبُ مَصْحَفُ الْبَصَرِ «3».

دل انسان جایگاه نقش دیده‌های اوست.

مَنْ عَضَّ طَرْفَهُ أَرَاخَ قَلْبُهُ «4».

آن کس که دیده بپوشاند، دلش را آسوده ساخته است.

مَنْ عَضَّ طَرْفَهُ قَلَّ أَسْفُهُ وَأَمِنَ تَلَفُهُ «5».

هر کس دیده بپوشد، تأسفش کم و از هلاکت در امان می‌ماند.

نِعَمَ صَارِفُ الشَّهَوَاتِ عَضَّ الْأَبْصَارِ «6».

دیده پوشی از حرام چه عامل نیکی، برای برگرداندن انسان از افتادن در دام شهوت است.

(1) - غرر الحکم: 260، حدیث 5560؛ مستدرک الوسائل: 14/ 271، باب 81، حدیث 16687.

(2) - غرر الحکم: 60، حدیث 667.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 409؛ بحار الأنوار: 68/ 328، باب 80، حدیث 25.

(4) - غرر الحکم: 260، حدیث 5555؛ مستدرک الوسائل: 14/ 271، باب 81، حدیث 16687.

(5) - غرر الحکم: 260، حدیث 5557؛ مستدرک الوسائل: 14/ 271، باب 81، حدیث 16687.

(6) - غرر الحکم: 260، حدیث 5556.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 288

مَنْ عَقَّتْ أَطْرَافَهُ حَسُنَتْ أَوْصَافُهُ «1».

آن کس که عفت نظر دارد، اوصافش نیکوست.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام روایاتی در این زمینه به مضامین زیر آمده:

عَضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ «2».

دیده‌ها فرو پوشید، تا عجایب ملک و ملکوت را بنگرید.

إِيَّاكُمْ وَفُضُولَ النَّظَرِ فَإِنَّهُ يَبْدُرُ الْهَوَىٰ وَيُولِدُ الْغَفْلَةَ «3».

از چشم اندازی به آنچه حضرت حق نمی‌پسندد، خودداری کنید که نظر بازی تخم هوا و هوس می‌پاشاند و باعث غفلت از حقیقت می‌گردد.

لَيْسَ فِي الْبَدَنِ شَيْءٌ أَقَلُّ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ، فَلَا تُعْطَوْهَا سُؤْلَهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ «4».

در بدن عضوی کم شکرتر از چشم نیست، خواسته‌هایش را اجابت نکنید که شما را از یاد خدا باز می‌دارد.

عَمَى الْبَصَرِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّظَرِ «5».

کورچشمی بهتر است از زیاد نظر کردن.

(1) - غرر الحکم: 256، حدیث 5428.

(2) - مصباح الشریعة: 9، باب 3؛ بحار الأنوار: 101، 104، باب 34، حدیث 52.

(3) - عدة الداعی: 313؛ بحار الأنوار: 199 / 69، باب 105، حدیث 29.

(4) - الخصال: 628 / 2، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 35 / 101، باب 34، حدیث 20.

(5) - غرر الحکم: 260، حدیث 5550؛ بحار الأنوار: 286 / 74، باب 14، حدیث 1.

إذا أَبْصَرْتَ عَيْنُ الشَّهْوَةِ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ «1».

هرگاه دیده شهوت باز شود، چشم دل از عاقبت بینی کور می گردد.

امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب فرمود:

عیسی بن مریم به یارانش گفت:

إِيَّاكُمْ وَالنَّظْرَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَكَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً، طَوَى لِمَنْ جُعِلَ بَصَرُهُ فِي قَلْبِهِ وَلَمْ يُجْعَلْ بَصَرُهُ فِي عَيْنِهِ «2».

از نظردوزی پرهیزید که در قلب تخم شهوت می نشاند و همان تخم افشانی برای ایجاد فتنه در آدم نظر باز کافی است.

خوشا به حال کسی که دیده اش در قلب است نه در چشم.

مَنْ أَطْلَقَ نَظْرَهُ أَتَعَبَ خَاطِرُهُ (حَاضِرُهُ) مَنْ تَتَابَعَتْ لِحَظَائِهِ دَامَتْ حَسْرَاتُهُ «3».

آن کس که دیده خود را آزاد کند، امروزش را به سختی انداخته و هر کس دنبال نظربازی برود، به حسرت دائم دچار می گردد.

كُلُّ قَوْلٍ لَيْسَ لِلَّهِ فِيهِ ذِكْرٌ فَلَنُغَوِّ، وَكُلُّ صَمْتٍ لَيْسَ فِيهِ فِكْرٌ فَسَهَوُ، وَكُلُّ نَظَرٍ لَيْسَ فِيهِ اِعْتِبَارٌ فَلَهَوُ «4».

هر گفتاری که در آن یاد خدا نیست بیهوده است و هر سکوتی که در آن اندیشه نیست سهو است و هر نظری که در آن عبرت نیست بازی است.

(1) - غرر الحکم: 305، حدیث 6978.

(2) - تحف العقول: 305؛ بحار الأنوار: 283 / 75، باب 24، حدیث 1.

(3) - جامع الأخبار: 93، فصل 51؛ بحار الأنوار: 38 / 101، باب 34، حدیث 33.

(4) - الارشاد: 297 / 1؛ بحار الأنوار: 421 / 74، باب 15، حدیث 40.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 290

لِكُلِّ عَضْوٍ مِنْ ابْنِ آدَمَ حَظٌّ مِنَ الزَّنا، فَالْعَيْنُ زِنَاهُ النَّظَرُ «1».

برای هر عضوی از فرزند آدم از زنا لذت است و زنا چشم، نظر است.

مَنْ مَلَأَ عَيْنَهُ مِنْ حَرَامٍ مَلَأَ اللَّهُ عَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ إِلَّا أَنْ يُتُوبَ وَيَرْجِعَ «2».

هر کس چشم از حرام پر کند، خداوند در قیامت دیده‌اش را از آتش پر می‌کند، مگر این که توبه کرده به حضرت حق بازگردد.

اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى امْرَأَةٍ ذَاتِ بَغْلٍ مَلَأَتْ عَيْنَهَا مِنْ غَيْرِ زَوْجِهَا أَوْ غَيْرِ ذِي مَحْرَمٍ مِنْهَا «3».

غضب خداوند شدید است بر زن شوهرداری که چشم از غیر شوهر و یا غیر محرم خود پر کند.

مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَنْظُرُ امْرَأَةً أَوْ رَمَقَةً ثُمَّ يَعْصُ بَصَرَهُ إِلَّا أَحْدَثَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ عِبَادَةً يَجِدُ حِلَاوَتَهَا فِي قَلْبِهِ «4».

اول گوشه چشمی از مسلمان که به نامحرم بیفتد، آن گاه به خاطر خدا در پوشد، خداوند برای او عبادتی ایجاد می‌کند که شیرینی آن را در قلبش می‌یابد.

النَّظَرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ ابْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِمَانًا يَجِدُ حِلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ «5».

نظر به نامحرمان تیری مسموم از تی‌های ابلیس است، هر کس به خاطر ترس

(1) - جامع الأخبار: 145، فصل 107؛ بحار الأنوار: 38 / 101، باب 34، حدیث 35.

(2) - الأمالی، شیخ صدوق: 429، المجلس السادس والستون، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 32 / 101، باب 34، حدیث 3.

(3) - ثواب الأعمال: 286؛ وسائل الشیعة: 232 / 20، باب 129، حدیث 25509.

(4) - كنز العمال: 13059؛ میزان الحکمة: 6322 / 13، النظر، حدیث 20282.

(5) - جامع الأخبار: 145، فصل 107؛ بحار الأنوار: 38 / 101، باب 34، حدیث 34.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 291

از حق رها کند، خداوند ایمانی به او مرحمت می کند که لذتش را در قلبش بچشد.

مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَمَضَ بَصَرَهُ لَمْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُزَوِّجَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ «1».

«کسی که دیده اش به زنی بیفتد، آن گاه چشم به آسمان بدوزد، یا دیده فرو پوشد، پلک هایش بهم نرسد مگر این که خداوند مهربان حوریه ای به او تزویج کند».

آری، چون دیده از حرام فرو پوشید و چشم از دیدار نامحرم برنندید، به فضای پر معنای ملکوت راه پیدا کرده و در آن سرای به دیدار جمال و عظمت محبوب نایل خواهید شد، در آن وقت است که زر و زیور دنیا و مظاهر فریبنده ظاهری برای شما ارزشی نخواهد داشت و جز برای دیدار انوار عظمت، راهی نخواهید سپرد.

بینادل نابینا

در اینجا لازم است از بینادلی که دو چشم خود را در جبهه حق علیه باطل از دست داده بود و در عین نابینایی ظاهر، به دفاع از حق تا لحظات آخر عمر ادامه می داد و يك لحظه اش از هزاران چشم دار بی توجه برتر بود یاد شود.

او عبدالله عفیف آن مرد عاشق و فرزانه و آن مجاهد بزرگوار و کریم است که فیض محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله را یافته بود.

(1) - من لا یحضره الفقیه: 3 / 473، باب النوادر، حدیث 4656؛ بحار الأنوار: 37 / 101، باب 34، حدیث 28.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 292

پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراه با علی مرتضی علیه السلام بود تا جایی که در راه حمایت از حق يك چشمش را در جمل و دیده دیگرش را در صفین از دست داد.

او با دل نورانی و روشنش شب و روز در کوفه به عبادت خدا مشغول بود و از این که به خاطر نابینایی نتوانست برای یاری حضرت سیدالشهدا در کربلا حاضر شود سخت ناراحت بود، ولی عاقبت در راه امام مظلومان و سرور شهیدان شهید شد و نام مبارك خود را جاودانه کرد.

چگونگی شهادتش بدین قرار است: پس از شهادت امام و اسارت اهل بیت علیهم السلام روزی به عادت همیشگی اش برای عبادت به مسجد کوفه آمد، در این وقت احساس کرد گروهی وارد مسجد شدند. آن گاه پسر زیاد آن جرثومه آلودگی به منبر رفت و در کمال بی شرمی و وقاحت چنین گفت: ستایش خدایی که حق و اهل حق را غلبه داد و امیرالمؤمنین یزید بن معاویه را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو را به قتل رساند!

عبدالله چون این سخنان یاهو را شنید فریاد برآورد- فریادی در سخت ترین فضای اختناق-: ای فرزند مرجانه! ای دشمن خدا! دروغگو و پسر دروغگو تو هستی و آن که به تو این پست و مقام را واگذار کرد، تو دستور می دهی فرزندان پیامبر را بکشند سپس بر منبر مسلمانان رفته و این چنین دهن کجی می کنی؟!

ابن زیاد از شنیدن این سخنان سخت ناراحت شد و فریاد زد: این گوینده که بود؟

عبدالله فریاد زد: ای دشمن خدا! ای دروغگو! پسر دروغگو! من بودم، آیا دودمان پاك پیامبر را که خداوند رحس و پلیدی را از ساحت مقدس آنان دور کرده به قتل می رسانی و ادعای اسلام می نمایی، ای داد! کجایند فرزندان مهاجران و انصار، چرا از این متجاوز لعنت شده فرزند لعنت شده به زبان رسول اکرم، انتقام نمی کشند؟!

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 293

این سخنان، پسر زیاد را تبدیل به يك آتش پاره کرد، همان وقت دستور دستگیری عبدالله را داد، گروهی از ماموران به طرف او آمدند، عده ای از طایفه عبدالله به حمایت برخاستند، با ایجاد شدن کشمکش سخت، عبدالله را از دست ماموران نجات داده و به خانه اش بردند.

سرانجام محمد اشعث به دستور ابن زیاد با گروهی زیاد برای دستگیری او حرکت کردند، در این موقعیت گروه عبدالله مغلوب شده و عده ای کشته شدند، فاجران به در خانه عبدالله رسیدند، در را شکسته و وارد خانه شدند!!

عبدالله به دختر با شهامتش گفت: شمشیر مرا بده و از هر طرف به من حمله شد مرا راهنمایی کن تا شرّ آنان را دفع کنم.

دختر شمشیر پدر را به دست او داد و به راهنمایی آن مرد بینادل مشغول شد، عبدالله با خواندن رجز به دشمن عنود حمله‌ور شد و به دفع جنایت آنان شمشیر زد، دختر گفت: ای پدر! کاش مرد جنگاوری بودم تا پیش روی تو با این فاسقان می‌جنگیدم؟

دشمن به سوی عبدالله می‌آمد او شمشیرش را با کمال شجاعت و قوت می‌گرداند و با قدرت شگفت‌آوری آنان را می‌کشت، پنجاه سوار و بیست و دو پیاده کشته شدند تا دستگیر شد و نزد ابن زیاد قرار گرفت، ابن زیاد گفت: شکر خدای را که تو را رسوا کرد، عبدالله گفت: ای دشمن خدا! به چه چیز مرا رسوا کرد، به خدا سوگند! اگر چشم داشتم جهان را بر تو تارک می‌کردم، آن‌گاه پسر زیاد برای جواز قتل عبدالله چنین گفت: ای عبدالله! درباره عثمان چه می‌گویی؟ عبدالله گفت:

ای ملعون! ای پسر مرجانه! مرا با عثمان چه کار؟ خوب کرد یا بد، خداوند به عدل بین او و مردم داوری خواهد کرد، تو از خودت و پدرت و یزید و پدرش سؤال کن.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 294

ابن زیاد گفت: به هیچ‌وجه از تو پرسشی نمی‌کنم جز این که شربت مرگ را به تو بچشام.

عبدالله گفت: پیش از این که به دنیا بیایی از خداوند خواسته‌ام که فیض شهادت را نصیب من کند، در جنگ جمل و صفین از این برنامه محروم شدم ولی امروز دانستم که دعای سابقم مستجاب شده.

در این هنگام قصیده‌ای که حاوی 29 بیت بود با کمال فصاحت انشا کرد که مضمونش نکوهش بنی امیه و مدح اهل بیت علیهم السلام و امام حسین علیه السلام و ترغیب مردم به خونخواهی حضرت حسین علیه السلام و مذمت مردم بی‌وفای کوفه بود.

ابن زیاد بیچاره شد دیگر مهلت نداد، دستور داد سر مبارك او را از بدن جدا کرده به دار آویختند، سپس دستور داد دختر او صفیه را گرفته به زندان ببرند.

این دختر در زندان بود تا مردی به نام طارق به دستور سلیمان بن صرد او را از زندان نجات داد تا آن که محمد بن سلیمان با او ازدواج کرد و از او شش پسر و چهار دختر به وجود آمد که همه از شیعیان شجاع امیرالمؤمنین علیه السلام بودند «1».

مرا دلی است که مستغرق جمال حق است	نه در خیال و شاق و نه در غم و شق است
مگو مگو که به يك سو نهاده‌ای حق را	برو برو که به هر سو که می‌رویم حق است
به عیب عشق کسی را که نیست دل معیوب	میان اهل هنر عیب‌هایش بر طبق است

(1) - اللهوف: 168؛ بحار الأنوار: 120/45، باب 39.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 295

مرا درون و برون نیست جز دو صفحه ولی	کتابخانه هفت آسمان در این ورق است
خط سرشک روان گر بود جواب رواست	چرا که خامه دل‌های ما هزار شق است
از آن زمان که ورق فرق کرده‌ام ز کتاب	غم کتاب و کتاب دلم ورق ورق است
مگو شفق نپذیرد زمین که از دل خاک	به عهد گریه من تا به آسمان شفق است

*** چشم‌پوشی از حرام

دنباله روایت باب نظر با شرحی که نسبت به جمله اول گذشت توضیح و تفسیر لازم ندارد؛ زیرا جملات بعد ماحصلی از روایات و اخبار است که به ترجمه آن جملات عنایت می‌کنید.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند:

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: به چه وسیله برای موفق شدن به پوشیدن چشم از حرام استمداد می شود؟ فرمود: به وسیله خضوع و اطمینان پیدا کردن در تحت سلطنت و حکومت کسی که آگاه بر باطن توست.

و چشم، جاسوس قلب و سفیر عقل است، پس دیده از آنچه سزاوار دین تو نیست بپوشان و از آنچه قلب تو آن را مکروه می دارد و یا عقل انکار می کند دیده بردار.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 296

دیده از محرمات بپوشانید تا امور عجیب مشاهده کنید و خداوند متعال فرموده، به مؤمنان بگوی که چشمان خود را بپوشانند و شهوت های خود را حفظ کنند.

حضرت عیسی به یاران گفت:

از چشم دوحتن به ممنوعات خودداری کنید؛ زیرا این چنین نظر تخم شهوت ها و فرع و شاخه فسق و فجور است.

فرمانده و حاکم چشم مانند قوای ظاهری دیگری بدن قلب است و قلب نیز در تحت سیطره و حکومت و نفوذ پروردگار جهان که حکومت بر همه قوای مادی و معنوی و نیروهای جهانی دارد، کار می کند.

پس اگر قلب در مقابل عظمت پروردگار متعال خاشع و فرمانبردار و مطیع گشت، حکومت و فرمان او نیز از محیط رضایت و دستور خداوند متعال خارج نخواهد شد و در صورتی که قلب انسان منزل شیطان و محل نفوذ و تصرف ابلیس قرار گرفت، قهراً چشم و گوش و زبان و دست و پای انسان نیز مقهور و مغلوب هوا و هوس های شیطانی و تحت نفوذ و اراده و تصرف و حکومت جنود ابلیسی واقع خواهد شد.

چشم گذشته از آن که وسیله بروز صفات قلبی و آلت درك و احساس است، موجب شدت تیرگی و امتداد محجوبیت قلب بوده و سبب مزید فسق و فجور و شهوترانی خواهد بود و به عبارت دیگر، نظر اول چشم به اقتضای باطن و به دستور و اراده قلب صورت می گیرد و در عین حال همین نظر مقام اقتضا و قوه باطنی را به مرتبه فعلیت درآورده و تحريك و تشدید و تقویت و تمدید می کند.

آری، اگر هوا و هوس و امیال و غرایز و شهوت‌ها و خواسته‌ها در سایه حکومت قلب باشند و قلب محکوم حضرت حق، تمام اعضا و جوارح در میدان با عظمت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 297

بندگی فعالیت خواهند کرد و در این صورت انسان پادشاه دو جهان خواهد بود، گرچه دستش از امور مادی تهی باشد، ولی اگر امیال و غرایز در تصرف حکومت قلب باشند و قلب در تصرف حوزه حکومت شیطان، انسان ذلیل دنیا و آخرت خواهد بود، گرچه سلطنت ظاهری جهان در کف او باشد.

حضرت یحیی علیه السلام فرمود:

مرگ برای من بهتر است از نگاهی که واجب و لازم نباشد «1».

عبدالله مسعود به مردی که از زنی عیادت کرده و به صورت او نگاه نموده بود گفت:

اگر دیده‌ات از بین می‌رفت بهتر از این عیادت بود!

و چشمی از نگاه کردن به ممنوع حظ نمی‌برد، مگر این که گریه از آرزوهای مادی و شهوت‌های نفسانی در دل او بسته شود و این گره باز نگردد مگر به وسیله یکی از دو حالت:

یا به وسیله توبه خالص و گریه حسرت و پشیمانی کامل و یا به رسیدن به آرزوی خود و بدست آوردن شهوت‌ها و خواهش‌های نفسانی.

در این صورت اگر در نتیجه موفق به توبه کامل نگشت، به سوی آتش و گرفتاری شدید و عذاب سخت برخواید گشت.

اما در صورت اول که توبه و پشیمانی و حسرت و گریه و ناله باشد، برگشت به سوی بهشت و رضایت حق خواهد بود.

الهی! دیده ما را از تماشای امور ظاهر خلاص کرده و به باطن عالم و به حقیقت هستی معطوف دار، خداوندا! آنچه از غلط دیدن کشیدیم ما را بس است که به

(1) - مستدرک الوسائل: 14/ 269، حدیث 16683.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 298

هلاکت و فلاکت نزدیک شده‌ایم، دیده را نجات بخش، تا تمام وجود ما از گرفتاری و اسارت آزاد شود.

خداوندا! اگر چشم ما را به جلال و عظمت خود باز کنی، نسیم عشق تو در فضای قلب وزیدن خواهد گرفت، در آن وقت است که بر اثر عشق، تمام هستی ما فانی در اسما و صفات تو خواهد شد و خیر دنیا و آخرت نصیب ما خواهد گشت، یا رب قلب! ما را از نور عشق محروم مفرما که اگر گرمی عشق تو در وجود ما نباشد، ما را برای رسیدن به سعادت وصال و مقام قرب هیچ توفیقی نخواهد بود.

*** باب

43

در آداب راه رفتن

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 301

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنْ كُنْتَ عَارِفًا عَاقِلًا فَقَدِّمِ الْعَزِيمَةَ الصَّحِيحَةَ وَالنَّبِيَّةَ الصَّادِقَةَ فِي حِينَ قَصْدِكَ إِلَى أَيْ مَكَانٍ أَرَدْتَ، وَانْهَ النَّفْسَ عَنِ التَّخَطُّ إِلَى مَخْذُورٍ، وَكُنْ مَتَفَكِّرًا فِي مَشْيِكَ وَمُعْتَبِرًا بِعَجَائِبِ صُنْعِ اللَّهِ أَيْنَمَا بَلَغْتَ، وَلَا تَكُنْ مُسْتَهْزِئًا وَلَا مُتَجَبِّرًا فِي مَشْيِكَ، وَغَضَّ بَصْرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِالدِّينِ، وَادْكُرِ اللَّهَ كَثِيرًا.

فَإِنَّهُ قَدْ جَاءَ فِي الْحَبَرِ: أَنَّ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهَا وَعَلَيْهَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِلَى أَنْ يُدْخِلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ.

وَلَا تُكْثِرِ الْكَلَامَ مَعَ النَّاسِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّ فِيهِ سُوءَ الْأَدَبِ.

وَأَكْثَرُ الطُّرُقِ مَرَاصِدُ الشَّيْطَانِ وَمَنْجَرُهُ فَلَا تَأْمَنُ كَيْدُهُ، وَاجْعَلْ ذَهَابَكَ وَبَحْيَتَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَالسَّعْيِ فِي رِضَاهُ فَإِنَّ حَرَكَاتِكَ كُلَّهَا مَكْشُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] «1».

وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ أَيْضاً: [وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ] «2».

(1) - نور (24): 24.

(2) - اسراء (17): 13.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 302

[إِنْ كُنْتَ عَارِفاً عَاقِلاً فَقَدْ دِمَّ الْعَزِيمَةُ الصَّحِيحَةُ وَالنِّيَّةُ الصَّادِقَةُ فِي حِينَ قَصْدِكَ إِلَى أَىِّ مَكَانٍ أَرَدْتَ]

مشى الهی

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت که در باب راه رفتن به سوی مقصدی و یا به قول بعضی از آگاهان درباره مسافرت است، چه سفر طولانی و چه کوتاه، می فرماید:

اگر فهمیده و خردمند باشی، باید به هر جا که می خواهی بروی، رفتنت با قصد صحیح و نیت پاک و راست صورت بگیرد.

یعنی قبل از رفتن، اندیشه کنی و فکر نمایی و به نیت و قصدت توجه کنی که به کجا می روی و برای چه و به خاطر که می روی، آیا رفتنت مورد رضای خداست، یا در جهت غضب رب، آیا برای خیر است یا محض شر، برای صلاح و اصلاح است یا برای فساد و افساد، برای اعلای حق و کوبیدن باطل است یا برای منحرف کردن حق و یاری به باطل؟

باید توجه داشته باشی که بسیاری از اهل ایمان با قصد خلاف از خانه بیرون رفتند و کافر برگشتند و بسیاری محض شر بیرون رفتند و دنیا و آخرت خود را باختند، تو مواظب باش که از آنان نباشی، سعی کن از آن طایفه باشی که هیچ قدمی را بدون رضای خدا برنداشتند و گامی جز به رضای الهی بر زمین ننهادند، قدم در

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 303

راه ایمان استوار کردند و جز به سوی حضرت دوست سیر نکردند، نیتشان خیر و عزیمتشان صحیح و قلبشان مملو از عشق حضرت حق بود، جز خیر نخواستند و جز خیر ندانستند و جز به راه خیر نرفتند.

اگر مشی انسان بر اساس قرآن مجید مشی هون باشد و از مشی مرحی پرهیزد، در مشی خود رضای خالق را به دست آورده و به مخلوق حق خیر رسانده است.

قرآن مجید وقتی صفات برجسته عباد خدا را بیان می کند به مشی الهی آنان توجه داده و می فرماید:

[وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا] «1».

و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت آمیز می گویند.

در این آیه شریفه به دو خصوصیت از خصوصیات مردم مؤمن اشاره می کند:

اول این که مردم مؤمن کسانی هستند که روی زمین با «هون» راه می روند.

«هون» به طوری که راغب در «مفردات» گفته به معنای تذلل و تواضع است و بنابر این به نظر می رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی نمودنشان بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد.

پس مردم مؤمن هم نسبت به حق تذلل و تواضع دارند و هم نسبت به خلق، چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعاً در سوادای دل افتادگی و تواضع دارند و چون چنینند، لاجرم نه نسبت به خدا استکبار می ورزند و نه در زندگی

(1) - فرقان (25): 63.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 304

می‌خواهند بر دیگران استعلا داشته باشند و بدون حق دیگران را از خود پایین‌تر بدانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می‌بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی‌کنند، البته این معنا در صورتی است که کلمه «هون» به معنای تذلل باشد.

و اما اگر «هون» را به معنای نرم‌خویی و مدارا بدانیم معنای آیه این می‌شود که:

مؤمنان در راه رفتنشان تکبر و تبختر ندارند.

عده زیادی از مفسران معنای دوم را انتخاب کرده و این صفت را در مردم مؤمن مقابل صفت تکبر و تبختر در مردم از خدا بی‌خبر گرفته‌اند.

چنانچه در سوره لقمان راه رفتن به تواضع را، به بندگان خود امر فرموده و می‌گوید:

[وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ] «1».

متکبرانه روی از مردم برمگردان، و در زمین با ناز و غرور راه مرو، همانا خدا هیچ خودپسند فخر فروش را دوست ندارد.

و نیز در زمین هم چون آنان که بسیار خوشحالند راه مرو که خدا دوست نمی‌دارد کسانی را که دستخوش خیلاء و کبرند و اگر کبر را خیلاء خوانده‌اند، بدین سبب است که آدم متکبر خود را بزرگ خیال می‌کند و چون فضیلت برای خود قائل است زیاد فخر می‌فروشند.

در هر صورت اگر مشی انسان چه به معنای راه رفتن چه به معنای مسافرت چه به معنای زندگی کردن با مردم، بر اساس جلب رضای حق و خدمت به خلق و انجام دستورهای حضرت پروردگار انجام گیرد مشی عارفانه و عاقلانه خواهد بود.

(1) - لقمان (31): 18.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 305

و در این مشی چون برای خشنودی دوست است جز اراده صحیح و نیت صادق بکار گرفته نخواهد شد.

امام عاشقان امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه متقیان از جمله اوصافی که برای آن پاك مردان بیان می‌کند این است که:

مَشْيُهُمُ التَّوَّاضِعُ «1».

مشى متقيان مشى با تواضع است.

عالم بصير مرحوم الهى قمشه‌ای در توضیح این جمله می گوید:

به رفتارند با مردم فروتن	نیارند از تواضع بر زبان من
تواضع پیشه کن کز خودپرستی	در افق ناگه از بالا به پستی
سر از بادِ تکبر دار خالی	که آتش بارد این باد خیالی
میازار از تکبر خلق و هشدار	که این خوی بدت روزی کند خوار
مبین خود را که خودبین هم چو شیطان	نبیند تا ابد الطاف یزدان

(1) - نهج البلاغة: خطبه 193؛ بحار الأنوار: 315 / 64، باب 14، حدیث 50.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 306

[وَأَنَّهُ النَّفْسُ عَنِ التَّخَطُّى إِلَى مَخْذُورٍ، وَكُنْ مُتَفَكِّرًا فِي مَشْيِكَ وَمُعْتَبِرًا بِعَجَائِبِ صُنْعِ اللَّهِ أَيْنَمَا بَلَغْتَ، وَلَا تَكُنْ مُسْتَهْزِئًا وَلَا مُتَجَبِّرًا فِي مَشْيِكَ، وَغَضَّ بَصَرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِالْإِنْسَانِ، وَادْكُرِ اللَّهَ كَثِيرًا]

برنامه الهی در شیوه مشی

در برنامه مشی، نفس خویش را از بیرون شدن از حدود الهی و افتادن در حرام خداوندی باز دار و به وقت مشی در اندیشه و تفکر باش که کجا می روی و برای چه و به خاطر که می روی؟ به هر جا رسیدی در عجایب صنع حضرت دوست با دیده عبرت و درس گرفتن نظر کن، کسی از بندگان خدا را به مسخره مگیر و با تکبر راه مرو و از آنچه

مناسب با دین تو نیست چشم پیوش و زیاد به یاد خدا باش که یاد حق داروی دردها و غفلت از جناب او مورث هلاکت و شقاوت است.

تفکر در عجایب صنع

در مجلدات گذشته آنچه در جهت توضیح نفس و تفکر و عبرت و ذکر کثیر، لازم بود به رشته تحریر رفت، برای توجه به تفصیل هر يك از این عناوین به ابواب مربوطه مراجعه کنید.

در اینجا به طور مختصر به بعضی از عجایب صنع حضرت حق اشاره می‌رود، باشد که از این طریق راهی به حضرت دوست پیدا کنیم.

بیر اندوه دل و مژده دلدار بیار

ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار

نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار «1»

نکته روح افزا از دهن دوست بگو

*** آب، ماده حیات

ماده‌ای که به آسانی و سهولت در تمام موجودات دریایی، زمینی و هوایی وجود دارد و اگر نبود اثری از حیات وجود نداشت.

هنگامی که ستاره‌شناسی، تلسکوپ خود را به طرف یکی از سیارات مجاور می‌گیرد، هدفش این است که بداند، آیا آب و اکسیژن در آنجا وجود دارد یا نه؟

کنجکاوی وی کاملاً طبیعی است؛ زیرا اگر این دو ماده به هر مقدار در آن نقاط وجود داشته باشد زندگی در آنجا تا حدودی شبیه به زندگی روی کره خاکی خواهد بود.

این آب بود که به اراده حضرت حق به زمین ما هستی بخشید و آن را به وضع کنونیش درآورد و حیات را موجودیت داد!

مهم‌تر از همه این که آب شگفت‌انگیزترین ماده است که روی زمین وجود دارد، از این رو هر چه بیشتر درباره آن بدانیم، بیشتر بر تعجب ما افزوده خواهد شد.

عده کمی درباره خواص قابل توجه آب دست به تفکر و تعمق زده‌اند و این تعجب‌آور نیست؛ زیرا آب در همه جا به چشم می‌خورد، آب پدیده معمولی

(1) - حافظ شیرازی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 308

سیاره ماست، سه چهارم سطح زمین را آب فرا گرفته است، حدود يك پنجم زمین با آب جامد «یخ و برف» پوشیده شده و نیمی از آن نیز در بخار و قطرات كوچك آب فرو رفته است. جایی که ابری دیده نمی‌شود، بخار آب همیشه در هوا وجود دارد.

آب در روی زمین پدیده عمومی است، به طوری که حدود هفتاد و يك درصد بدن انسان را تشکیل می‌دهد و پدیده‌های عادی هرگز باعث شگفتی نمی‌شود، در حالی که لازم است همه ما اشیا و عناصر را به عنوان امر غیر عادی ملاحظه کنیم و به هر چیز به چشم فکر و دقت و عبرت بنگریم، تا خالق هستی را بیشتر بشناسیم و علت و فلسفه نعمت را در زندگی بهتر درك کنیم، تا در مقام شکر آن برآییم.

خصوصیات پیش پا افتاده آب شگفت‌آور است، هیچ ماده‌ای در روی زمین به فراوانی آب نیست و هیچ ماده‌ای در آن واحد به حالت جامد، مایع و گاز در نمی‌آید.

آب، وضع اقلیمی زمین را تنظیم می‌کند، اگر به خاطر آب نبود سیاره ما مدت‌ها قبل باید سرد شده و زندگی در آن ناپدید شده باشد.

ظرفیت حرارتی آب بسیار زیاد است، زمانی که گرم می‌شود تا حد زیادی گرما را جذب می‌کند و هنگامی که سرد می‌شود گرما را پس می‌دهد.

اقیانوس، دریاها، تمام آب‌های روی زمین و هم چنین بخار جو مانند مخازن حرارتی عمل می‌کنند، در هوای گرم، گرما را جذب کرده و هنگامی که هوا سرد می‌شود گرما را از دست می‌دهند و بدین ترتیب هوا و فضای محیط را گرم می‌کنند.

پوششی که سیاره ما را در خود محفوظ نگاه می‌دارد از ورود سرمای زیاد به زمین جلوگیری می‌کند.

در این پوشش قطرات بخار آب همانند لایه‌ای از پشم عمل می‌کنند، در

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 309

بیابان‌ها جایی که بخار آب کمیاب است، این پوشش پر از منفذ می‌باشد، در صورتی که این حفاظ وجود نمی‌داشت، زمین در روز شدیداً توسط خورشید گرم می‌شد و در شب نیز کاملاً سرد می‌گشت، به همین دلیل تغییر درجه حرارت در بیابان قابل ملاحظه می‌باشد، به هر حال اگر به خاطر یکی دیگر از خواص قابل ملاحظه آب نبود، سرانجام زمین منجمد می‌شد.

می‌دانیم که تمام مواد در اثر سرما منقبض می‌شوند ولی آب منبسط می‌گردد، اگر آب منقبض می‌شد، یخ از آب سنگین‌تر شده در آب فرو می‌رفت، تدریجاً تمام آب‌ها تبدیل به یخ شده زمین با پوشش بسیار نازکی از گازها که فاقد بخار آب بود باقی می‌ماند.

یکی دیگر از خواص برجسته آب، گرمای نهانی ذوب و تبخیر می‌باشد که بسیار بالاست، به همین دلیل ما می‌توانیم در آب و هوای گرم زندگی کنیم، تنها از طریق تبخیر آب، یعنی از دست دادن گرمای زیاد، حیوانات و انسان می‌توانند گرمای بدنشان را چند درجه از گرمای محیط پایین‌تر نگهدارند.

آب در زندگی ما نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ زیرا بدون آن زندگی غیر ممکن است «1».

آری، آب از عجایب خلقت و نقشش در زندگی و حیات فوق‌العاده مهم و برای اهل نظر و سالکان راه حقیقت آیه و نشانه‌ای از وجود حضرت حق است، عاشقان حضرت یار در مشی خود اشیا و عناصر را عادی نظر نمی‌کنند، بلکه نظر آنان نظر عبرت و پند و دید آنان، دید حقیقت بین و خدا بین است.

(1) - شگردهای طبیعت، فصل اول.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 310

قلب، علت تداوم حیات

در هیجدهمین روز بعد از حاملگی، جنین انسان چیزی جز بسته‌ای از سلول‌های كوچك به اندازه نخود نمی‌باشد، در همین موقع است که قلب حرکات منظم خود را آغاز می‌کند و تا زمان مرگ ادامه می‌دهد.

قلب، تنها عضوی از بدن است که هرگز از بار وظیفه شانه خالی نمی‌کند و حتی در تنبل‌ترین انسان‌ها نیز دائماً در حال تپش می‌باشد، قلب جنین سه هفته‌ای در هر ثانیه يك بار می‌زند، بعد از تولد، نبض نوزاد شدت یافته هر دقیقه تا صد و چهل بار به تپش درمی‌آید، خوشبختانه در اثر رشد تدریجی از این شدت کاسته می‌شود.

نبض انسان بالغ به هنگام استراحت هر دقیقه هفتاد و شش بار می‌تپد و در زمان کار و فعالیت صد و پنجاه در صد افزایش می‌یابد.

این بدان معناست که در طول صد سال عمر قلب انسان، حدود پنج هزار میلیون بار به حرکت درمی‌آید، چنین رقمی ما را به تعجب وامی‌دارد که چگونه قلب هیچ‌گاه خسته نمی‌شود و تا زمانی که سالم است از عهده وظایف خود برآمده و حتی يك لحظه هم دست از کار نمی‌کشد.

سوخت و ساز بدن انسان در مقایسه با جانوران خونگرم از تکامل کمتری برخوردار است، نکته اینجاست که مقدار سوخت و ساز با اندازه بدن نسبت معکوس دارد، به همین دلیل موجودات كوچك‌تر باید به ازای هر گرم از وزن خود گرمایی بیشتر از انواع بزرگ‌تر تولید کنند.

سوخت و ساز آن‌ها شدیدتر و در نتیجه، قلبشان نیز باید به شدت بیشتری بتپد، در حقیقت هر چه حیوان كوچك‌تر باشد قلبش با سرعت بیشتری کار می‌کند.

برای مثال، قلب نهنگ به وزن 150 تن 7 بار، قلب فیل به وزن 3 تن 46 بار قلب

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 311

گربه به وزن 1/3 کیلوگرم 240 بار در دقیقه می‌زند، در حالی که قلب نوعی موش به وزن 8 گرم 1200 بار در دقیقه می‌زند.

چگونه قلب می‌تواند با چنین سرعتی کار کند؟! پاسخ این پرسش را باید در اراده و قدرت و علم و حکمت حضرت حق یافت.

قلب به وسیله رگ‌ها و مویرگ‌ها مواد لازم را به تمام اندام بدن می‌رسانند و از این طریق به تداوم حیات کمک می‌کند.

وظیفه اساسی رگ‌های خونی، انتقال کلیه مواد لازم به تمام قسمت‌های بدن می‌باشد، بعضی از مواد به خودی خود در خون جریان می‌یابند ولی سایر مواد از جمله گازها سوار بر گلبول‌های قرمز خون به حرکت درمی‌آیند.

هر میلی‌متر مکعب خون شامل 5- 4/5 میلیون انتقال دهنده می‌باشد که روی هم رفته بالغ بر 000، 000، 000، 35000 می‌شود، یعنی برابر با بزرگ‌ترین قافله‌ای که در جهان وجود دارد.

اندازه هر گلبول قرمز 8 میکرون است، ولی اگر آن‌ها را مانند شترهای کاروان قطار کنیم هفت مرتبه خط استوا را دور می‌زنند، با گلبول‌های قرمز بالن بزرگ‌ترین موجود روی زمین می‌توان چندین قافله تشکیل داده به طوری که طول هر يك از آن‌ها معادل فاصله زمین تا خورشید باشد! «1»!

مسئله قلب و عظمت کار آن را در بدن موجودات زنده در کتب مربوطه مطالعه کنید که به خاطر نقش مهم این عضو کتاب‌ها نوشته شده، آری، قلب که تداوم بخش حیات به اذن حضرت حق است از عجایب صنع آفریدگار هستی است و هر رونده‌ای در راه مشی خود به هر موجود زنده‌ای که می‌رسد باید با دیدن بدن او

(1) - شگردهای طبیعت: 145.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 312

قلبش را در نظر گرفته و در آن آینه صاف جمال حضرت یار را تماشا کند.

*** حقایق از موجودات زنده

تحلیل گره‌های صوتی و نوری اساساً با یکدیگر متفاوتند، تعداد بسیار ناچیزی از حیوانات از خود نوری می‌افشانند، ولی اکثر آن‌هایی که قدرت شنوایی دارند، وسایل مخصوصی همراه آن‌هاست تا جهان را با اصوات خود پر کنند.

نمی‌توان به طور پیشرفت و تکامل ایستگاه صوتی را در حیوانات مفصلاً شرح داد، فقط می‌توان فرض کرد که تحلیل‌گر صوتی ابتدا بدین خاطر پدیدار شد که شنیدن اصوات تولید شده توسط دشمن یا شکار ضروری به حساب می‌آمد.

حیوانات پس از دریافت گوش از جانب حضرت حق، دریافتند که در صورت گوش دادن به خویشاوندان خود، می‌توانند از اخبار بسیار مهمی اطلاع حاصل نمایند، این اصوات نه تنها به حیوانات از وضع گله یا خانواده آن‌ها خبر می‌داد، بلکه آن‌ها را از آنچه که در اطرافشان می‌گذشت با خبر می‌ساخت.

صوت حیوانات

حیوانات به منظور ارتباط با یکدیگر استعداد تولید صدا را کسب نمودند.

بهترین وسایل صوتی متعلق به پرندگان و پستانداران می‌باشد، اندام‌های صوتی آن‌ها برای تولید دامنه وسیعی از اصوات، حرکت هوا را بکار می‌گیرد.

همه انواع حیوانات از این نعمت برخوردار نیستند، بعضی از آن‌ها گنگ آفریده شده‌اند، از این‌رو اینان برای ادای دین خود به این دریای پر سر و صدا و برای تنوع بخشیدن به این موسیقی می‌بایست عواطف خود را با توسل به وسایل کمکی بیان کنند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 313

صدای نمونه جغد هادسن صدایی است که از به هم خوردن منقارش تولید می‌شود.

پرندگانی که با منقار خود صدا در می‌آورند، آنقدر با مهارتند که می‌توانند يك قطعه موسیقی کامل را اجرا نمایند.

صوت لك لك شباهت زیادی به قاشك دارد، این حیوان با تغییر وزن و شدت صوت می‌تواند آواز شبانه عاشقان اسپانیایی را اجرا کند.

دارکوب، این موجود پاك باخته تصور می‌کند که منقار وی به تنهایی برای بیان احساساتش کافی نیست، این حیوان بانوی خود را با اجرای قطعات موسیقی بر روی تنه درختان خشك سرگرم می‌کند.

كبك نر با بال‌های خود ضربه‌هایی به روی طبل وارد می‌سازد که تعداد این ضربه‌ها در هر دقیقه به چهل می‌رسد.

حشرات اندام صوتی ندارند و معمولاً برای تولید صدا به اصطكاك متوسل می‌شوند، برای مثال ملخ با مالیدن ساق پا به بال‌های سخت خود و یا مالیدن قسمت‌هایی از بال‌هایش با یکدیگر صوت تولید می‌کند.

جیرجیرك صد و پنجاه منشور سه گوش در قسمت‌هایی از بال خود همراه با چهار پوسته که با نوسانات خود صوت را افزایش می‌دهند در اختیار دارد.

به همین خاطر است که گوش حشرات در سر قرار ندارد، گوش جیرجیرك روی زانو و آذان ملخ در انتهای ساق پای این موجود قرار دارد.

ماهیان با اصطكاك باله‌های پهلویی خود صوت تولید می‌کنند، ماهی قنات با ساییدن یا به هم فشردن دندان‌های حلقی خود صوت ایجاد می‌نماید.

شاه ماهی دستگاه صوتی عجیبی دارد که مخصوصاً در ماهیان نغمه‌سرا و سرخ ماهیان دریایی پیشرفته است، این ماهیان با کیسه‌های شنای خود از طریق انقباض

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 314

ماهیچه‌های مخصوصی که منجر به نوساناتی در دیواره کیسه می‌گردد، صوت ایجاد می‌نمایند.

دانشمندان موفق به کشف علاماتی که حیوانات برای مراده رد و بدل می‌کنند، نشدند، تنها بعد از دسترسی به تجهیزات مربوطه به ضبط، تکثیر، تولید و تجزیه صوت حیوانات، دانشمندان به این مسئله جالب و سحرانگیز پی بردند، علامات مقاصد گوناگونی را تأمین می‌کنند، یکی از این نوع علامات برای آمارگیری از حضور و غیاب افراد جمع، نوع دیگر مخصوص اخطار، یکی دیگر برای مطلع ساختن دیگران از یافتن غذا و نوع چهارم فریاد عاشقانه برای دلجویی از معشوق می‌باشد!!

چه‌چه سرخوش و مستانه بیشتر پرندگان، دسترسی به آشیانه را اعلام می‌کند.

عاطفه جانوران

حیوانات نه تنها به انواع خود انس می‌ورزند و محبت می‌کنند، بلکه به انسان و حیواناتی که دشمن آنها به شمار می‌روند محبت می‌کنند.

همه افراد کم و بیش از وفای سگ و علاقه اسب و اطاعت گوسفند و انس گربه و علاقه کبوتر به انسان مطالبی شنیده و یا خود دیده‌اند، ولی این تنها انسان نیست که حیوانات را رام خویش می‌کند، بلکه شیر به بره که طعمه اوست محبت می‌ورزد و سگ با روباه یا گرگ در يك جا با مسالمت زندگی می‌کنند و موش با گربه هم کاسه می‌شود و...

طرز رفتار و حرکات درندگان دلالت دارد که این جانوران ذاتاً درنده و خونخوار نیستند، بلکه تا سر حد احتیاج برای نجات خود از مرگ شکار می‌کنند.

مثلاً شیر که سلطان حیوانات نام گرفته، جانوری است که به هنگام سیری به

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 315

هیچ حیوانی ضرر نمی‌رساند، به همین دلیل حیواناتی که از قبیل گوراسب، آهو و گورخر که شیر از گوشت آن‌ها تغذیه می‌کند دارای حسّ مخصوصی هستند و بر اثر غریزه یا عادت می‌فهمند که شیر گرسنه است یا نه، اگر گرسنه باشد فرار می‌کنند و الا در اطراف شیر به چرا مشغول می‌شوند.

رام شدن شیر که از قوی‌ترین حیوانات است به انسان، خود دلیل دیگری است که اگر این درنده و سایر درندگان مهربانی ببینند از گربه هم رام‌تر خواهند شد و اگر این نوع حیوانات به شکار می‌پردازند برای بقای نسل سالم جانوران می‌باشد و ادامه حیات حیوانات ضروری است.

همان طور که انسان زبانه و اشیای زاید را از محیط زندگی خود دور می‌کند حتی اگر دو سه روز رفتگر برای تحویل گرفتن زبانه مراجعه ننماید، زبان به اعتراض می‌گشاید، اگر جانوران نیز که رفتگران دنیا هستند از بین بروند یا وظیفه خود را انجام ندهند، حیات از صفحه گیتی برداشته خواهد شد.

مثلاً شیری به گله گورخر حمله می‌کند، مسلماً گورخران همگی فرار می‌کنند، چون خداوند شیر را طوری آفریده که برای مدت طولانی نمی‌تواند به سرعت بدود، همیشه حیوانی را انتخاب می‌کند که شکار و دسترسی به آنان آسانتر باشد.

پس در گله گورخر آن که از همه ضعیف‌تر و ناتوان‌تر است و در عقب گله می‌دود نصیب شیر می‌شود. با این ترتیب حیوان بیمار یا لنگ و یا ضعیف و ناتوان از بین هموعانش جمع‌آوری می‌گردد و از انتشار بیماری و همه‌گیری جلوگیری می‌شود و نسل حیوان مورد حمله، سالم می‌ماند.

بعد از شکار نیز موضوعات جالبی رخ می دهد، مثلاً پس مانده شیر خوراك گفتار و شغال و روباه و نظایر آنها می شود، بعد لاشخورها و کرکس ها فرا می رسند، آن گاه نوبت به حشرات می رسد که حسابی اسکلت حیوانات را پاك و صاف

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 316

می کنند، تنها استخوان ها باقی می ماند که کربنات کلسیم و فسفات های آن نصیب زمین می شود، بنابراین حتی ذره ای از حیواناتی که قربانی گشته اند به هدر نخواهد رفت!

علف ها در جایی که خون آنها ریخته است بهتر رشد می کنند، این رفتگران، طبیعت زمین را از آلودگی پاك کرده، از شیوع بیماری ها بین انسان و حیوان جلوگیری می کنند و ازدیاد بی رویه نسل را هم کنترل می نمایند.

خلاصه همان طور که انسان با کشتن مرغ و خروس که بر سفره رنگین خود می نهد، خویش را بی عاطفه و فاقد محبت نمی داند و یا گاو و گوسفندی را کشته، خود و هموعان و حتی حیواناتی که در دسترس او هستند سیر می کند و عمل خویش را منصفانه و عاطفی می شمرد و در حقیقت صحیح هم هست، اعمال جانورانی که حیوانات یا حشرات را شکار می کنند مانند اعمال انسان منطقی و درست می باشد، پس حیوانات را نمی توان فاقد عاطفه و محبت دانست، به خصوص که در بعضی موارد اعمال عاطفی و مهرورزی عجیب آنها با عاطفه ترین انسان ها را به اعجاب وامی دارد.

انس سگ به گریه، شیر به بره و مهر گریه به موش و پذیرایی کلاغ از سگ مجروح و نظایر آنها از موضوعات تازه و نو نیست که فقط بر اثر تربیت و تعلیم جانورشناسان به وجود آمده باشد، بلکه این خوی و عادت در خلقت جانوران وجود داشته و دارد و به همین جهت در اثر تربیت زودتر نمایان می گردد.

در میان حیوانات كمك به هم نوع زیاد رایج است، مثلاً گنجشك ها جوجه های گرسنه گنجشكان دیگر را که به عللی پدر و مادر خود را از دست داده اند غذا می دهند و پرواز می آموزند و کلاغ ها با یکدیگر همکاری و معاضدت شدید دارند، لك لك ها نیز چنین اند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 317

پنگوئن ها روی تخم های یکدیگر خوابیده، آنها را شکوفانیده و از بچه های بیگانه دقیقاً پرستاری کرده و به آنها شدیداً عشق می ورزند.

گوزن، آهو و میمون به صورت دسته‌جمعی و قبیله‌ای زندگی می‌کنند، حتی حشرات با هم زندگی مشترک دارند، مانند پروانه‌ها که گاهی اجتماع آن‌ها به قدری زیاد است که مانند ابر متراکم در آسمان جلوه‌گری می‌کنند.

همکاری و محبت به هم نوع در میان جنبنندگان موضوع روشن و غیر قابل انکاری است، اما آنچه بیشتر جالب است محبت‌ورزی به دشمن است.

سگ ماده برای بچه شیر مادر مهربانی است، از او به اندازه بچه خود پرستاری می‌کند و به او شیر می‌دهد و نوازشش می‌دهد و بچه شیر هم پس از این که بزرگ شد به سگ ماده که برایش مادری کرده احترام می‌گذارد و هرگز او را نمی‌آزارد.

بین مرغ هوا و خرس جنگل تجانسی نیست ولی این حیوان‌ها با همدیگر به بازی و تفریح می‌پردازند و محبت خود را به همدیگر ابراز می‌کنند و به این وسیله به ما می‌فهمانند که خداوند مهربان بین همه جانوران مهر و الفت نهاده و هر دارنده دل را صاحب دل کرده و تمام موجودات را به یکدیگر پیوند داده است.

ای فروغ جمال تو خوبان

پرتو خویی تو محبوبان

جلوه حسن تو کجاست که نیست

جذبه عشق تو کجاست که نیست

همه ذرات مست عشق تواند

پای کوبان زدست عشق تواند¹»

*** در هر صورت ذره‌ذره عالم از عجایب است و این ما هستیم که در برخورد به هر عنصری از عناصر و شیئی از اشیا و موجودی از موجودات باید به نظر عبرت

(1) - مثنوی، عبدالرحمن جامی (هفت اورنگ).

نگریسته و از جابجای عالم هستی و هر نوع حقیقت و واقعیت این دار وجود، پندی گرفته و آن را آینه روی او ببینیم، بحث و گفتگو در این زمینه به گستردگی صفحه هستی است و آنچه در صفحات گذشته رقم خورد نمونه‌ای بسیار اندک از عجایب جهان ظاهر بود و آنچه از عجایب در پس پرده نهان است دریایی است که هنوز اول و ابتدای آن را کسی درک نکرده، مگر آن کس که به لطف خاص، چشم دلش را گشودند و وی را به حریم حرمت پذیرفته و بر سر سفره کرامتش نشانند.

اگر غافل بمانی دل در این راه	چو روبه باز مانی در دل چاه
اگر غافل بمانی دل در این گل	کجایی آخر اندر سوی منزل
اگر غافل بمانی وای بر دل	بسی گرید زسر تا پای این دل
اگر غافل بمانی باز مانی	چو گنجشکی به چنگ باز مانی
اگر غافل بمانی کافری تو	کجا در منزل خود رهبری تو»1

(1) - مثنوی، عطار نیشابوری (هیلاج نامه).

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 319

[فَأَنَّهُ قَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ: أَنَّ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهَا وَعَلَيْهَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَتَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِلَى أَنْ يُدْخِلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ]

یاد خدا در مشی

در پایان جملات اول حدیث، حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

به هنگام مشی و راه رفتن یا در طریق مسافرت زیاد یاد خدا باش و زیاد یاد خدا بودن عبارت از گفتن «سبحان الله» و «الحمد لله» نیست، بلکه ذکر کثیر عبارت از این است که در برخورد با هر چیزی مواظب باشی آن خیر از تو فوت نشود و در برخورد به هر گناه و شری مراقب باشی که آلوده نگردی، سپس در جملات بالا می فرماید:

در حدیث آمده:

در مواضعی که یاد خدا شود آن مواضع فردای قیامت در پیشگاه حضرت رب الارباب گواهی به ذکر دهند و برای عبد طلب مغفرت کنند تا به وقتی که لطف حضرت دوست، عبد را به بهشت برساند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 320

[وَلَا تُكْثِرِ الْكَلَامَ مَعَ النَّاسِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّ فِيهِ سُوءَ الْأَدَبِ.

وَأَكْثَرُ الطُّرُقِ مَرَاوِدُ الشَّيْطَانِ وَمَتَحَرِّهُ فَلَا تُأْمَنُ كَيْدُهُ]

صحبت کردن در مشی

در راه و طریقی که می پیمایی زیاد با مردم سخن مگو که زیاده روی در سخنت تو را به سخن باطل و لغو و غیبت و تهمت می کشاند و این از سوء ادب است و این را بدان که بیشتر راهها کمین گاه و مرکز دام شیطان و محل تجارت آن دیو خطرناک و لعین است و هر آن انتظار می برد که کسی در راه، قدم بگذارد و او وی را بفریزد، بیدار باش که فریب آن ملعون و هر دیوسیرتی را نخوری و از شرور این غولان خطرناک دچار هلاکت نگردی.

چه بدبخت آن انسانهایی که در هیچ برنامه ای از برنامه ها توجه به واقعیت ها و حقایق ندارند و ظرف عمر را شب و روز از آلودگی ها پر کرده و به فکر عاقبت خویش و سرای دیگر نیستند.

به قول بلبل گلزار معرفت، مرحوم الهی قمشه ای:

اسیر خیالات خامم هنوز

دریغا که در دام نامم هنوز

نشد توسن نفس رامم هنوز

ز بعد ریاضات و درس سلوک

کند دم به دم تلخ کامم هنوز

تن سفله طبع از تمنای شهد

چرا در غم خاص و عامم هنوز

دل من اگر خلوت خاص و هوست

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 321

بی شهرت و فکر نامم هنوز

چرا هم چو موهومیان در طلب

می حسرت و غم به جامم هنوز

از این پنج حس در عذابم مدام

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 322

[وَأَجْعَلْ ذَهَابَكَ وَبَحْيَتَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَالسَّعْيِ فِي رِضَا، فَإِنَّ حَرَكَاتِكَ كُلَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

[يَوْمَ نَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] «1»، وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ أَيْضاً: [وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ] «2»

رضای حق در مشی

مشی و سفر و رفتن و برگشتن را در طاعت حق و سعی در به دست آوردن رضای حضرت الله قرار بده که تمام حرکات در نامه عملت ثبت می شود، در قرآن مجید آمده:

در روز قیامت زبانها و دستها و قدمهای شما به آنچه از خوبیها و بدیها کردهاید گواهی می دهند و نیز فرموده: هر انسانی خواه مؤمن و یا کافر با عملش تا ابد همراه است و چاره‌ای از این داستان ندارد.

(1) - نور (24): 24.

(2) - اسراء (17): 13.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 323

باب 44

در آداب خواب

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 325

قال الصادق عليه السلام:

تَمْ نَوْمَةَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَلَا تَنْمِ نَوْمَ الْغَافِلِينَ، فَإِنَّ الْمُتَعَبِّدِينَ الْأَكْيَاسَ يَنَامُونَ اسْتِرْوَاحاً وَلَا يَنَامُونَ اسْتِغْطَاراً.

قال النبي صلى الله عليه و آله:

تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي؛ وَإِنِّي بِنَوْمِكَ تَخْفِيفَ مَوْثِقِكَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَاعْتِزَالَ النَّفْسِ عَنْ شَهَوَاتِهَا.

وَاخْتِيارَ بِهَا نَفْسِكَ؛ وَكُنْ ذَا مَعْرِفَةٍ، بِأَنَّكَ عَاجِزٌ ضَعِيفٌ لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَسُكُونِكَ إِلَّا بِحُكْمِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ؛ فَإِنَّ النَّوْمَ أَمْرٌ مُؤْتٍ فَاسْتَدِلَّ بِهَا عَلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَجِدُ السَّبِيلَ إِلَى الْإِنْتِبَاهِ وَالرُّجُوعِ إِلَى أَصْلَاحِ مَا فَاتَ عَنْكَ.

وَمَنْ نَامَ عَنْ فَرِيضَةٍ أَوْ سُنَّةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَاتَتْهُ بِسَبَبِهَا فَذَلِكَ نَوْمُ الْغَافِلِينَ وَسِيرَةُ الْخَاسِرِينَ، وَصَاحِبُهُ مَفْتُونٌ. وَمَنْ نَامَ بَعْدَ فَرَغِهِ مِنْ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ وَالْوَاجِبَاتِ مِنَ الْحُقُوقِ فَذَلِكَ نَوْمٌ مَحْمُودٌ.

وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لِأَهْلِ زَمَانِنَا هَذَا شَيْئاً إِذَا أَتَوْا بِهَذِهِ الْحِصَالِ أَسْلَمَ مِنَ النَّوْمِ لِأَنَّ الْخَلْقَ تَرَكُّوا مُرَاعَاةَ دِينِهِمْ وَمُرَاقَبَةَ أَحْوَالِهِمْ وَأَخَذُوا بِشِمَالِ الطَّرِيقِ.

وَالْعَبْدُ إِنْ اجْتَهَدَ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ كَيْفَ أَمَكْنَهُ أَنْ لَا يَسْتَمِعَ إِلَّا مَا لَهُ مَانِعٌ مِنْ ذَلِكَ، وَإِنَّ النَّوْمَ خَيْرٌ مِنْ أَخْذِ تِلْكَ الْأَلَاتِ فِي مَعَاصِي اللَّهِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 326

[إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا] «1».

وَأَنَّ فِي كَثْرَتِهِ آفَاتٍ وَأَنَّ كَانَ عَلَى سَبِيلِ مَا ذَكَرْنَاهُ، وَكَثْرَةُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشُّرْبِ، وَكَثْرَةُ الشُّرْبِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّبَعِ وَهُمَا يُثْقِلَانِ النَّفْسَ عَنِ الطَّاعَةِ وَيُقْسِيَانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَالْحُضُوعِ.

وَأَجْعَلْ كُلَّ نَوْمِكَ آخِرَ عَهْدِكَ مِنَ الدُّنْيَا، وَادْكُرِ اللَّهَ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ، وَخَفِ اطَّلَاعَهُ عَلَى سِرِّكَ، وَاعْتَقِدْ بِقَلْبِكَ مُسْتَعِينًا بِهِ فِي الْقِيَامِ إِلَى الصَّلَاةِ إِذَا انْتَبَهَتْ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقُولُ لَكَ: تَمَّ فَإِنَّ لَكَ بَعْدَ لَيْلٍ طَوِيلًا؛ يُرِيدُ تَقْوِيَتَ وَقْتِ مُنَاجَاتِكَ وَعَرْضِ حَالِكَ عَلَى رَبِّكَ، وَلَا تَعْفَلْ عَنِ الْاسْتِغْفَارِ بِالْأَسْحَارِ، فَإِنَّ لِلْقَانِتِينَ فِيهِ أَشْوَاقًا.

(1) - اسراء (17): 36.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 327

[تَمَّ نَوْمَةُ الْمُتَعَبِّدِينَ وَلَا تَنَمْ نَوْمَ الْغَافِلِينَ، فَإِنَّ الْمُتَعَبِّدِينَ الْأَكْيَاسَ يَنَامُونَ اسْتِرَاحًا وَلَا يَنَامُونَ اسْتِيطَارًا. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: تَنَامُ عَيْنِي وَلَا يَنَامُ قَلْبِي]

خواب عبادت کنندگان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

بخواب، ولی خواب عبادت کنندگان و دوری از خواب ناآگاهانه و غافلان که بندگان زرننگ حق یعنی آنان که اهل دانش و بینش و هوش و فراستند، به قدر ضرورت و برای رفع احتیاج و به فرموده قرآن مجید برای تأمین کمبود اعصاب و دفع کسالت و رفع خستگی می خوابند، خواب اینان به دنبال هوا و هوس نیست، رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: چشمم می خوابد ولی قلبم بیدار است.

آری، خواب متعبدان بهترین خواب و حقیقتی است که ثواب الهی بر آن مترتب است و خواب غافلان، بدترین خواب و کاری است که عذاب خداوندی از پی دارد.

بندگان وقتی به خواب می‌روند، خواب آنان معلول خستگی ایشان از عبادت و مجاهدت و ریاضت و زحمت و کوشش همه جانبه در راه خداست و می‌خواهند تا رفع کسالت نموده باز در صراط مستقیم حق با تمام توان و قدرت بکوشند و تا

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 328

می‌توانند در راه دوست عاشقانه بخروشند.

اما خواب غافلان، خواب بسیار بدی است؛ زیرا خستگی غافلان که مورث خواب است معلول کثرت گناه و زحمت ایشان در معصیت و ستم بر مردمان است که گفته‌اند: مرگ برای آنان بهتر از زندگی آمیخته به عصیان و گناه و پلیدی است.

به فرموده عارف دلباخته عماد فقیه:

ای که در خلوت دل ساخته‌ام مسکن تو	به جفا بر نکنم خیمه ز پیراهن تو
گر کند حکم قضا جان مرا از تن دور	دست امید دلم نگسلد از دامن تو
آفتابی است که هرگز نکند میل غروب	در جهان دل من مهر رخ روشن تو
گر سرم در سر سودای تو شد باکی نیست	جان صاحب نظران است فدای تن تو
ناله من که دل خار از آن نرم شود	هیچ اثر می نکند در دل چون آهن تو
در غم هجر تو تاریک شد ای جان عزیز	چشم غم دیده خوشا نکثت پیراهن تو

مست يك جرعه‌ام از باده مرد افکن تو

من که دریای فراوان نکند سیرام

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 329

چهره الهی متعبّدان

اینان در مرحله اوّل اهل معرفتند و معرفت و آگاهی خویش را از قرآن و رسالت و امامت به دست آورده و چراغ جان به آن نور برافروخته‌اند، سپس اهل عمل و کوشش و ملازم با ریاضت و مجاهدتند و در این راه از خستگی و سستی و تنبلی و کسالت به دورند.

اینان صفحات روشن کتاب حیاتند و ظرف شب و روز آنان از عبادت قلبی و بدنی و روحی و نفسی و مالی و قدمی و قلمی پر است.

عاشق جمالند و طالب کمال، ماه شبند و خورشید روز، مصداق حقایقند و مرغ باغ ملکوت.

وجودشان بر اثر ایمان، دریای بی‌ساحلی است که خورشید تربیت حق بر آن می‌تابد و از آن ابر گهریاری برمی‌خیزد که به هر کجا ببارد هم چون باران رحمت دوست در فصل بهاران به رویش چمن سبز و لاله‌زار سرخ و پدید آمدن میوه شیرین می‌انجامد.

چون به خانه روند برای زن شوهری وفادار و برای فرزندان پدری کاملند، چون به محل کسب روند اهل صفا و وفا و وجدان و انصافند، چون به جبهه نبرد حق علیه باطل روند شیر حقند، چون بین مردم روند چراغ پرفروغ هدایتند و چون به شب رسند عابدان سحرخیز و مناجاتیان عاشقند.

اینان زندگی را با مجاهدت شرعی سپری کنند و دنیای خود را دروازه‌ای برای ورود به رحمت حق و جلب رضای دوست و قدم گذاشتن در بهشت ابدی قرار دهند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 330

مجاهدت با نفس

اندر مجاهدت که سیر و سفر ایشان است گفته‌اند:

بدان که هیچ راهی که آدمی در وی قدم زند، نیکوتر و پاک‌تر از مجاهدت نیست و مجاهدت مخالفت است. هر چیزی را که رقم انسانیت بر وی باشد و ثمره او راه نمودن است به حق تعالی:

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] «1».

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی‌تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم.

چون کسی برای او همه چیزها را دست بدارد، لابد او نیز همه نیکویی‌ها به وی رساند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ «2».

پیامبر فرمود: کسی که [اعمالش] برای خدا باشد خدا هم برای او است [کنایه از این که خداوند هم برای او نیکی‌ها و خوبی‌ها را فراهم می‌کند].

تشنه جرعه‌ای زجام تواند

عاشقان زنده دل به نام تواند

دل و جان بنده و غلام تواند «3»

تا به سلطانی اندر آمده‌ای

هر راه که آدمی بر آن رود وی را در آن طمع باشد و هوای او در آن مجال یابد

(1) - عنکبوت (29): 69.

(2) - بحار الأنوار: 319 / 82، باب 36.

(3) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 331

و نفس او را در آن نصیب بود، الا راه مجاهدت که هوا در دیگر راهها زنده باشد و در مجاهدت بمیرد، پس مجاهدت سبب عزل ولایت انسانیت است و تخم کشف اسرار حقیقت.

نهاد آدمی آنکه پاك شود که در دریاهاى مجاهدت افتد، کسی که درب مجاهدت بر خود بسته دارد، لشگر هوا وی را به غارت پردازد و بر وی غالب شود و ملازم طمع و متابع شهوت و موافق غضب گردد و ریا بر احوال او مستولی شود، تا هر چه کند برای خلق کند و این چنین کس هرگز حلاوت ایمان نیابد.

اما چون به مجاهدت درآید و در بدایت روزگار، خود را تربیت کند به مراقبت و ظاهر خود را بپیراید به مجاهده، شجره حقیقت در دل او رسته شود و خارستان معصیت در درون سوخته گردد، فتوح غیب حاصل آید و بر مردم مبتدی در راه ارادت، مجاهدت فریضه است، از آن که نفس زمام او را گرفته باشد و از هوا آینه او ساخته تا مذاق مراد او خیالات فاسد بدو نماید و باطل را در کسوت حقیقت بر وی عرضه می کند، چندان هوس در نهاد او پدید آید که يك باره از حق پرستیدن بیفتد و به عقوبت ریا مبتلا شود و بند شك و شرك بر نهاد او افتد، تا بت پرستی تمام از میان کار بیرون آید و آن ارادت و بال او گردد.

زین خودآرایی و خودبینی

علم حق را کجا تو بگزینی

تا که خواهی به صدر بنشینی

کی توانی رسی به اوج علا

دیگران را به چشم کم بینی

خویشتن را بزرگ پنداری

لاجرم در صفات مسکینی

چون تو مایل به رنگ و اسبابی

زین سبب هم چو تیغ خونینی

خون مخلوق را خوری همه وقت

نه که دیندار بلکه بی دینی

تو اگر دین چنین نگهداری

در خبر است که:

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 332

یکی پیش رسول صلی الله علیه و آله آمد گفت: یا رسول الله! از جهادها کدام فاضل تر است تا آن کنم؟ فرمود:

أَنْ أَفْضَلَ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ «1».

مسلماً بهترین جهاد، جهاد کسی است که با تمایلات غیر منطقی خود مبارزه کند.

آن عارف بزرگ گفت:

حق سبحانه و تعالی بنده خود را هیچ عزّی ندهد و رای آن که او دلالت کند بر خوار کردن نفس خود در چشم خود، از آن که شرع نفس را دشمن ترین دشمنان خوانده است:

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ «2».

دشمن ترین دشمن تو، تمایلات غیر منطقی توست.

که مذلت جستن دشمن، رعایت جانب دوست و بجای آوردن حرمت حریم محبوب است.

عارف نیشابوری می گوید:

سرگشته هم چو نقطه پرگار می روند

آنها که در حقیقت اسرار می روند

هم در میان بحر نگونسار می روند

هم در کنار عرش سرفراز می شوند

(1) - وسائل الشیعة: 15 / 164، باب 1، حدیث 20216.

(2) - مجموعة ورام: 1 / 59؛ بحار الأنوار: 67 / 64، باب 45، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 333

هم در سلوک گام به تدریج می نهند
هم در طریق عشق به هنجار می روند

راهی که آفتاب به صد قرن آن برفت
ایشان به حکم وقت به یکبار می روند

*** فواید مجاهدت

مجاهدت را فایده‌هاست، یکی آن که رعونت «1» ببرد، اگر وی را به نام مجرّد خوانند در خشم نشود و ریا ببرد تا هر عمل که کند برای خدا کند و غفلت ببرد تا همیشه جمع باشد، غیبت زایل کند تا پیوسته حاضر باشد، شهوت و غضب منقطع کند تا مروّت بر جای ماند، بخیلی ببرد تا پیوسته جوامرد بود، تکبر از وی دور کند، تواضع و همّت عالی در وی موجد شود و خوشروی و صادق و راسخ قدم و مستقیم دل و فلك طبع گردد.

این همه اوصاف نتیجه مجاهدت است و مجاهدت کار متعبّدان و این گونه سیر و سلوک البته خستگی بدن آرد و خستگی بدنی خواب و این خواب خود جزئی از عبادت و مجاهدت است و تمام منظور حضرت صادق علیه السلام این است که خواب شیعیانش این گونه خواب باشد، تا از خواب پس عبادت هم بهره معنوی و ثواب آخرتی برند.

ما زخم ازلی ساغر صهبا زده‌ایم
پشت پا یکسره بر دنیی و عقبا زده‌ایم

(1) - رعونت: احمق شدن. گفتارش حماقت آمیز شد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 334

می وحدت چو بخوردم زخمخانه عشق	تیغ توحید به فرق منی و ما زده‌ایم
از همه دست تمنا بپریدم و امل	تا قدم در طلب دولت معنا زده‌ایم
تا که افتاد سر زلف تو در چنگ مراد	پشت پا یکسره بر دنی و عقبا زده‌ایم
نیر افروخته شد از می اسرار و بگفت	ما زخم ازلی ساغر صهبا زده‌ایم

*** بندگی واقعی

بعضی گفتند که:

بندگی بجای آوردن آن است که آنچه حق تعالی بر تو وظیفه نهاد، آن را بجای آوری بر آن شرط که واجب است، یعنی شرط واجب آن است که تقصیر نکنی و از حد فرمان اندر نگذری و امر او را ضایع نگذاری.

باز گفت: شرط واجب آن است که وظایف حق تعالی را بجای آوری بی آن که مر خویشتن را عوضی طمع داری و توفیق آن از حق تعالی مر خویشتن را فضل بینی، یعنی امر حق تعالی از بھر وجوب حق خداوندی او را بجای آوری نه از بھر طمع عوض و آن که مر تو را سزاوار خدمت خویش گردانید از وی فضلی بزرگ دانی که بر تو بدین فضل شکر واجب شود.

چون از میان چندین دین‌های مختلف و اعتقاد مختلف تو را توفیق ایمان و صراط مستقیم داد و بر جاده متابعت حبیب وی تو را به خدمت خود مشغول کرد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 335

این محض فضل خداوند است، اگر همه خلق را با خویشتن به شکر این فضل یار کنی شکر این بجای نتوانی آوردن، با وجود این فضل طمع عوض داشتن، محال باشد.

این عالی‌ترین مرحله عبادت است و خواب این عابدان خوابی با ارزش و استراحتی با قیمت است.

الهی! ما را از فضل و عنایت خویش محروم مدار و باب طاعت و عبادت خالصانه را تا به وقت خروج از دنیا به روی ما مفتوح دار، بر دل ما از انوار محبت و اشراق جمال بتابان و از گذشته ننگین ما به کرم و لطف درگذر و در تمام لحظات آینده از این افتادگان در وادی ظلمت دستگیری فرما.

ای خوش آن عاشق که سودا می کند
بر سر کوی تو مأوا می کند

شام محنت را به روز آرد کسی
کو به شبها با تو سودا می کند

وصل او هر شب که بنمایم طلب
او همی امروز و فردا می کند

حضرت صادق علیه السلام در پایان جملات اول روایت نقل می کنند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:
دو چشمم می خوابد ولی دلم بیدار است.

و این کنایه از این است که تمام هویت و موجودیت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله غرق در عبادت بوده و لحظه ای از لحظات عمر شریفش را جدای از عبودیت زندگی نکرده است.

سخن در شخصیت این چراغ بزم آفرینش از توان و قدرت همه کس خارج است

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 336

و جز خدای عالم و خاصان از اولیایش از ذات بی مثالش هیچ کس را خبر نیست که قلب او و وجود او و هویت او کتاب مکنون است.

[لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ] «1».

جز پاک شدگان [از هر نوع آلودگی] به [حقایق و اسرار و لطایف] آن دسترسی ندارند.

قطب گران سنگ و سبك سیر بود

بر همه سر خیل و سر خیر بود

درس ازل تا ابد آموخته

شمع الهی ز دل افروخته

نیم هلال از شب معراج اوست

چشمه خورشید که محتاج اوست

تخت نشان کمر و تاج بود

تخت نشین شب معراج بود

اول و آخر شده بر انبیا«2»

هم چو الف راست به عهد و وفا

*** او را هویت آن چنان عظیم و بزرگ است که به وقت ولادتش بانگ دلنواز رحمت حق برآمد که ای آمنه! ای گنجور گنجینه رحمت و رأفت! و ای خازن خزانه عنایت و هدایت! کودک خجسته طالع و فرخنده طلعت خویش را محمد بنام که از

(1) - واقعه (56): 79.

(2) - مثنوی، نظامی (مخزن الاسرار).

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 337

هر زشتی پیراسته است و به هر زیبایی آراسته از هر ردیلتی منزّه است و مبرّی و به هر فضیلتی مشرّف است و محلاً.

او را محمد بنام که مرضیّة السجایا و محمودّة الفضایل است، او را محمد بنام که در آسمان و زمین ستوده و ممدوح است و به حقیقت که در بین جمله تنها، تنها اوست که بدیع شمایل است، او را محمد بنام که راهبر نژادها و میر قبایل است، او را محمد بنام که ستایش جانش فریضه جانها و پس از اقرار به توحید شهادت بر رسالتش شعار اسلام و نشان ایمانهاست، او را محمد بنام که به یاد او ذکر اوایل منسوخ است و به حرمت کمال بنیاد او، پس از او که به وجود اوّل و به شهود آخر است، دیگر جلوه اواخر موقوف. او را محمد بنام که آیت قدرت آفریدگار است و دلیل به سمت سر منزل معرفت پروردگار.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 338

[وَأَنْوِ بَنَوْمَكَ تَخْفِيفَ مَوْتِكَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَاعْتَزَالَ النَّفْسِ عَنْ شَهَوَاتِهَا وَاخْتَبَرَ بِهَا نَفْسَكَ وَكُنْ ذَا مَعْرِفَةٍ بِأَنَّكَ عَاجِزٌ ضَعِيفٌ لَا تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْ حَرَكَاتِكَ وَشُكُونِكَ إِلَّا بِحُكْمِ اللَّهِ وَتَقْدِيرِهِ]

خواب برای تمدد اعصاب

خوابت از پی گناه و معصیت نباشد که ملائکه حافظ اعمال، آن را به عنوان استراحت جهت گناه بعد بنویسند، بلکه برنامه خوابت برای تمدد اعصاب جهت فعالیت مثبت برای بعد از خواب باشد که این گونه خواب زحمتی برای ملائکه نیست.

و نیز خواب را جهت این مسئله قرار بده که از مشتهیات نفسانی و تمایلات غریزی دور مانده و از آن فاصله پیدا کنی و به وسیله خواب در مقام امتحان خود برآی که در نهایت عجز و تقصیری و مستقلاً بر هیچ کاری قدرت و توانایی نداری و تمام حرکات تو فقط و فقط به اذن حضرت اوست.

در حکایت خواب ظاهر می گردد که بیچاره آدمی به چه مرتبه ضعیف و چقدر ناتوان است که به انقضای زمان قلیلی و اشتغال به شغل یسیری سستی و ناتوانی به بدن او راه می یابد که اگر تا مدتی استراحت نکند و حواس و قوای او تا مدتی از کار خود معطل نشوند و دست از کار خود نکشند متوجه کار دیگر نمی توانند شد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 339

[فَإِنَّ النَّوْمَ أَمُّ الْمَوْتِ فَاسْتَدِلَّ بِهَا عَلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَجُودُ السَّبِيلَ إِلَى الْإِنْتِبَاهِ وَالرُّجُوعِ إِلَى اصْلَاحِ مَا فَاتَ عَنْكَ]

خواب، برادر مرگ

خواب، منتهی است اهل بصیرت را از برای موت و تأیید قوی است از برای ثبوت معاد.

بدون شك خواب برادر مرگ است، چنان که در مرگ تعطیل حواس و قوای آدمی است، خواب نیز چنین است، یا آن که به اعتبار قرب و نزدیکی خواب به موت فرموده اند: خواب برادر مرگ است، چرا که در عالم خواب علاقه روح به بدن کم می شود و در تعلق قوی گرفتن به بدن و بیدار شدن محتاج رخصت است که اگر از جناب احدیت مرخص شود و تعلق به بدن گیرد بیدار شود و گرنه بالکلیه قطع تعلق نماید، آن هنگام است که انسان مرده.

حکیم علی الاطلاق به حکمت کامله خود خواب را نمونه مرگ کرد، تا اهل بصیرت استدلال کنند از خوابی که شبیه به موت است و امکان بیداری در آن هست به موتی که خداوند امکان بیداری از آن را در قیامت قرار داده و هر کس خویش را اصلاح نکرده باشد بعد از بیداری از مرگ جای اصلاح ندارد و آنچه برای او ظهور می کند پشیمانی و ندامت و حسرت و اندوه است.

روی این حساب، از پس هر بیداری تصور کن از خواب غفلت برخاسته ای پس

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 340

برای جبران ما فات و تدارك برنامه های از دست رفته اقدام کن و قبل از این که به حسابت برسند به حساب خویش برس، تا در دنیا از حیات طیبه برخوردار گردی و در آخرت به اجر و پاداش ابدی برسی.

خلق عالم جمله مست غفلتند	مست منگر خویش را هشیار کن
یار بیزار است از تو تا تویی	اول از خود خویش را بیزار کن
گر جمال یار می خواهی عیان	چشم در خورد جمال یار کن
نیست پنهان آفتاب لایزال	ذره ای تو خویش را اقرار کن
تا ابد هم از عدم هم از وجود	دیده بر دوز آنگهی دیدار کن «1»

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 341

[وَمَنْ نَامَ عَنْ فَرِيضَةٍ أَوْ سُنَّةٍ أَوْ نَافِلَةٍ فَاتَتْهُ بِسَبَبِهَا فَذَلِكَ نَوْمُ الْغَافِلِينَ وَسِيرَةُ الْخَاسِرِينَ، وَصَاحِبُهُ مُقْتَوْنٌ. وَمَنْ نَامَ بَعْدَ فَرَائِضِهِ مِنْ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَالسُّنَنِ وَالْوَاجِبَاتِ مِنَ الْحُقُوقِ فَذَلِكَ نَوْمُ مُحَمَّدٍ]

خواب غافلان

هر کس به وقت برنامه واجب یا سنت یا نافله بخوابد و به خاطر آن خواب چنان برنامه مهمی از دستش برود، خوابش خواب غافلان و طریقه خاسران و عمل زیانکاران است و چنین بدبختی مفتون نفس و هواست که خواب را بر عبادات مقدم داشته و لذت و شهوت نفس را با لذت قلب معامله کرده و راستی چه بد معامله‌ای است.

آیا آن همه ثواب عبادت و به خصوص واجبات الهیه را می‌توان با چیزی عوض کرد؟! چنین انسانی باید بداند مریض است و محتاج به معالجه قطعی.

و هر کس پس از فراغ از واجبات و ادای حقوق الهی و خلق خدا بخوابد چنین خوابی پسندیده و صاحب آن به رحمت و عنایت الهی نزدیک است.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 342

[وَإِنِّي لَأَعْلَمُ لِأَهْلِ زَمَانِنَا هَذَا شَيْئًا إِذَا أَتَوْا بِهَذِهِ الْخِصَالِ أَسْلَمَ مِنَ النَّوْمِ لِأَنَّ الْخَلْقَ تَرَكُوا مُرَاعَاةَ دِينِهِمْ وَمُرَاقَبَةَ أَحْوَالِهِمْ وَأَخَذُوا شِمَالَ الطَّرِيقِ. وَالْعَبْدُ إِنْ اجْتَهَدَ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ كَيْفَ أُمْكِنَهُ أَنْ لَا يَسْتَمِعَ إِلَّا مَالَهُ مَانِعٌ مِنْ ذَلِكَ، وَإِنَّ النَّوْمَ خَيْرٌ مِنْ أَخْذِ تِلْكَ الْأَلَاتِ فِي مَعَاصِي اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: [إِنَّ السَّمْعَ وَالبَصَرَ وَالفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا] «1». وَإِنَّ فِي كَثْرَتِهِ آفَاتٍ وَإِنْ كَانَ عَلَى سَبِيلِ مَا ذَكَرْنَاهُ]

خواب سالم

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

برای اهل زمان پس از ادای فرایض و سنن و اتیان به اوامر و نواهی، چیزی را سالم‌تر از خواب نمی‌دانم.

اکثر مردم از رعایت دین دست کشیده‌اند، احوالات خویش را مراقب نیستند، اکثر اوقاتشان در حرکت بیراهه و گناه و معصیت می‌گذرد، از راه نجات دست کشیده و به راه هلاک رو آورده‌اند، برای اهل خدا احتراز از این برنامه‌های ضد الهی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 343

بسیار مشکل است، سعی می کند نگوید اما چگونه نشنود؟

بنابراین خواب که وسیله و علت فراغت از گفتن و شنیدن است، برای مؤمن راه فرار بسیار خوبی است، چه خوب است که پس از انجام برنامه های الهیه بخوابد و خویش را از شر هر گناهی دور بدارد که خداوند فرموده:

روز قیامت از گوش و چشم و دل هر کسی سؤال می شود، از آنچه شنیده و دیده و یا به خاطر گذرانده، اگر مشروع بوده به اجر رسد و اگر مخالف برنامه حق، مجازات و مکافات ببیند.

این نکته را هم باید توجه داشت که خواب زیاد، هر چند پس از ادای تکالیف الهیه باشد مذموم و مورث قساوت قلب و مرض بدن است.

الهی آن فرزانه دوران می گوید:

ای دل نداری از چه آه و زاری امشب	برخیز اگر مشتاق روی یاری امشب
لیک گوین در حرم کعبه دوست	باز آکه بنماید تو را رخساری امشب
صد روز و شب در خواب ماندی غافل از یار	برخیز از این خواب تغافل باری امشب
شاید که بگشاید مه من پرده از رخ	بگشای چشم دل بی دیداری امشب
فتح دو عالم در شهود حسن یار است	غافل مشو زان یار اگر هشیاری امشب

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 344

[وَكثْرَةُ النَّوْمِ يَتَوَلَّدُ مِنْ كَثْرَةِ الشُّرْبِ، وَكَثْرَةُ الشُّرْبِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّبَعِ وَهُمَا يُثْقِلَانِ النَّفْسَ عَنِ الطَّاعَةِ وَيُفْسِدَانِ الْقَلْبَ عَنِ التَّفَكُّرِ وَالْخُضُوعِ]

آفات خواب زیاد

خواب زیاد محصول آشامیدنی زیاد و آشامیدنی زیاد نتیجه پرخوری است و هر دو موجب سخت شدن و سنگین گشتن انسان در برابر طاعت و قیامت و نیز موجب قساوت قلبند تا قلب از کار تفکر در آیات خدا و خضوع در برابر محبوب باز ماند.

امام صادق علیه السلام در پایان روایت می‌فرماید:

به هر خوابی که در شب داری، فکر کن آخرین خواب است و از این خواب سر بر نخواهی داشت. به دل و زبان از یاد خدا فارغ مباش و خوف الهی از دل بیرون مکن و آگاهی او را بر جمیع احوالاتت مرکوز خاطر نما و در این نیت باش که به یاری حضرت حق از خواب برخیزی و مشغول بندگی او شوی، چرا که شیطان ملعون بعد از هر بیداری تو را وسوسه می‌کند که هنوز شب طولانی است خوابت را ادامه بده و می‌خواهد که تو را در وقت مناجات با حضرت حق به خصوص به وقت سحر، محروم از بهترین فیض کند.

به حضرت حق عرض حاجت کن و از استغفار به دربار دوست غافل مباش، چرا که دعا را به وقت سحر، کیفیت دیگر و داعی را در آن وقت شوقی غیر از وقت دیگر است.

باب

45

در آداب معاشرت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 347

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

حُسْنُ الْمَعَاشِرَةِ مَعَ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى فِي غَيْرِ مَعْصِيَةٍ مِنْ مَزِيدِ فَضْلِ اللَّهِ عِنْدَ عَبْدِهِ، وَمَنْ كَانَ خَاضِعاً لِلَّهِ فِي السِّرِّ كَانَ حَسَنَ الْمَعَاشِرَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ.

فَعَاشِرِ الْخَلْقَ لِلَّهِ تَعَالَى وَلَا تُعَاشِرْهُمْ لِنَصِيحِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَلِطَلَبِ الْجَاهِ وَالرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ، وَلَا تَسْقُطَنَّ بِسَبَبِهَا عَنْ حُدُودِ الشَّرِيعَةِ مِنْ بَابِ الْمُمَاثَلَةِ وَالشَّهْوَةِ فَإِنَّهُمْ لَا يُعْنُونَ عَنْكَ شَيْئاً، وَتُقَوِّتُكَ الْآخِرَةُ بِلَا فَائِدَةٍ.

وَاجْعَلْ مَنْ هُوَ اكْبَرُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ الْآبِ وَالْأَصْغَرَ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَالْمِثْلَ بِمَنْزِلَةِ الْآخِ، وَلَا تَدْعُ مَا تَعْلَمُهُ يَقِيناً مِنْ نَفْسِكَ بِمَا تَشْكُ فِيهِ مِنْ غَيْرِكَ، وَكُنْ رَفِيقاً فِي امْرِكَ بِالْمَعْرُوفِ وَشَفِيقاً فِي نَهْيِكَ عَنِ الْمُنْكَرِ.

وَلَا تَدْعِ النَّصِيحَةَ فِي كُلِّ حَالٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا] «1».

وَاقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسِيكَ وَصَلَّتْهُ ذِكْرُ اللَّهِ وَتَشْغَلُكَ الْفُتْهُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ وَأَعْوَانِهِ وَلَا يَحْمِلَنَّكَ رُؤْيَتْهُمْ عَلَى الْمُدَاهَنَةِ عِنْدَ الْخَلْقِ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْخُسْرَانَ الْعَظِيمَ.

(1) - بقره (2): 83.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 348

[حُسْنُ الْمَعَاشِرَةِ مَعَ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى فِي غَيْرِ مَعْصِيَتِهِ مِنْ مَزِيدِ فَضْلِ اللَّهِ عِنْدَ عَبْدِهِ، وَمَنْ كَانَ خَاضِعاً لِلَّهِ فِي السِّرِّ كَانَ حَسَنَ الْمَعَاشِرَةِ فِي الْعَلَانِيَةِ]

حقیقت معاشرت

حضرت صادق علیه السلام در این فصل، به یکی از مهم ترین مسائل انسانی که شدیدترین تأثیر را در وضع دنیا و آخرت انسان دارد اشاره می فرماید آن مسئله رفاقت و معاشرت و رفیق و معاشر است.

به نظر حضرت صادق علیه السلام، کسی که واجد شرایط انسانی و متّصف به صفات الهی نیست لیاقت دوستی و رفاقت ندارد، بلکه دشمن خطرناک انسانند که قرآن و روایات از آنان تعبیر به شیطان و عدو کرده است.

آن کس که انسان را به معصیت بیاندازد و یا تشویق به گناه کند و یا مانع از رشد و کمال آدمی گردد، در عین اظهار محبت و علاقه ای که به انسان می کند، آشنا و دوست انسان نیست، او دشمنی خطرناک در لباس دوست است و بر آدمی است که با تمام وجود از او پرهیزد که دوری از چنین افرادی خیر دنیا و آخرت انسان و معاشرت با آنان خرابی دنیا و آخرت و هلاکت ابدی آدمی است.

آری، از جمله مواردی که رعایت تقوا، آن هم با کمال شدت لازم و واجب است باب رفاقت و معاشرت است که تأثیر رفیق بر انسان از تأثیر هر چیزی سریع تر

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 349

و عمیق تر است.

این راه بدون شك راه پرخطری است که سپردن این جاده، بیداری و معرفت فوق العاده لازم دارد.

به تقوا زندگانی کن در اینجا	دل و جان با معانی کن در اینجا
به تقوا زندگانی کن بر دوست	که مغزت زود گردد در یقین پوست
به تقوا زندگی کن بی شکی تو	که یابی در یقین دید یکی تو
به تقوا زندگی بنما تو از دل	که از تقوا شوی در عشق واصل «1»

دوستان حقیقی

انسان بدون شك نیازمند به رفاقت و رفیق و دوست و دوستی است، چیزی که هست باید این غریزه الهی دگر دوستی را در راه صحیح به کار برد و این نیروی عالی انسانی را صرف اشخاصی کند که از آن طریق خیر دنیا و آخرت نصیب انسان شود و درخت وجود آدمی به شکوفه ها و میوه های الهی بنشیند.

دوست حقیقی و دوستان واقعی، کسانی هستند که به رشد و تکامل و شرف و منزلت انسان بیفزایند و جز خیر آدمی هدفی نداشته باشند.

ملاك دوستی در آیین محمدی و شریعت اسلامی این است که عقل و وجدان، فطرت و ادب و تربیت آدمی در جنب رفیق و دوست و یار و همنشین با تمام حیثیت رو به کمال برود و انسان را تا جایی سیر دهد که نقطه جلب رضایت خداست.

با توجه به این ملاک و با تتبع در معارف بلند آسمانی و ملکوتی اسلام که

(1) - مثنوی، عطار (هیلاج نامه).

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 350

منعکس در قرآن و روایات است، به این نتیجه می‌رسیم که دوستان حقیقی انسان عبارتند از:

1- خداوند جهان آفرین

2- انبیا

3- امامان علیهم السلام

4- عارفان واقعی

5- حکیمان الهی

6- مؤمنان حقیقی

این شش طایفه در تمام امور و مراحل زندگی، انسان را دعوت به رشد و کمال و حرکت به سوی يك زندگی آراسته به تمام فضایل و پیراسته از همه رذایل می‌کنند.

1- خداوند متعال

خداوند جهان آفرین می‌فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ] «1».

ای اهل ایمان! هنگامی که خدا و پیامبرش شما را به حقایقی که به شما [حیات معنوی و] زندگی [واقعی] می‌بخشد، دعوت می‌کنند اجابت کنید.

صاحب تفسیر پر ارزش «المیزان» در ذیل این آیه می‌گوید «2»:

زندگی، گرانبهاترین متاعی است که يك موجود زنده برای خود سراغ دارد

(1) - انفال (8): 24.

(2) - ترجمه تفسیر المیزان: 52 / 9.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 351

و چگونه چنین نباشد و حال آن که در ماورای زندگی غیر از عدم و بطلان چیزی دیگری نیست و معلوم است که این ارزش را برای زندگی به خاطر اثر آن قائل است که عبارت باشد از شعور و اراده که نشاط و سعادت زندگی انسانی به آن است و برای همین جهت است که همواره از جهل و نداشتن حرّیت اراده و اختیار می‌گریزد.

انسان که یکی از موجودات زنده است مانند همه موجودات مجهز به سلاحی که زندگی معنوی او را که حقیقت وجود اوست تأمین می‌کند می‌باشد، همان طوری که تمامی انواع موجودات مسلّح به سلاحی که حافظ بقایشان باشد هستند. سلاح انسانی همین اراده و اختیار اوست که خیرات و منافع او را از شرور و مضارش مشخص نموده و او را به آن یکی سوق و از این یکی زُهار می‌دهد.

و از آنجایی که این هدایت الهیه که نوع انسانی را به سوی سعادت و خیر و به سوی منافع وجودش دلالت می‌کند هدایتی است تکوینی و از مشخصات نحوه خلقت اوست و محال است که نظام آفرینش در يك مورد دچار خطا و اشتباه شود لاجرم باید به طور قطع گفت که انسان سعادت وجود خود را به طور قطع درك می‌کند و در این دركش دچار تردید نمی‌شود، هم چنان که سایر انواع مخلوقات بدون این که دچار سهو و اشتباه شوند به جبّلت و فطرت خود راهی را که منتهی به سعادت و منفعت و خیرشان می‌شود می‌پیمایند و اگر در جایی دچار خبط می‌شوند به خاطر تأثیر عوامل و اسباب نامناسب دیگری است که موجودی را از مسیر خیرات و منافعش منحرف ساخته به سوی ضرر و شرش سوقش می‌دهد، مانند جسم ثقیل زمینی که به حسب طبع زمینیش باید در روی زمین قرار بگیرد، ولیکن فشار نیرویی او را مجبور به دور شدن از زمین نموده و به رفتن به سمت بالا

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 352

و ادارش می سازد و آن جسم تا آنجا که مجبور است بر خلاف طبع خود بالا می رود، وقتی آن فشار تمام شد دوباره به سوی زمین باز می گردد و این بازگشتن هم اگر فشار دیگری نباشد به طور طبیعی یعنی به خط مستقیم انجام می گیرد، مگر این که در بازگشتن هم محکوم به يك نیروی مخالفی باشد که در آن صورت به طور مخفی صورت می گیرد.

این معنا همان معنایی است که در قرآن کریم روی آن پافشاری نموده و می فرماید:

راه سعادت و علم و عملی که منتهی به آن می شود بر هیچ انسانی پوشیده و مخفی نیست. هر انسانی به فطرت خود می فهمد که چه معارفی را باید معتقد باشد و چه کارهایی را باید انجام دهد.

آری، گاه می شود که انسانی در اعتقاد و یا عملش از طریق حق منحرف شده و دچار اشتباه گردد، لکن این خطا و اشتباه مستند به فطرت انسانی او و هدایت الهیه نیست، بلکه به خاطر این است که او خودش عقل خود را دیده و در اثر پیروی هوای نفس و تسویلات جنود شیطان، راه رشد خود را گم کرده است.

پس این امور و علم و عملی که فطرت انسانی، انسان را به سوی آن دعوت می کند لوازم زندگی سعید انسانی و آن زندگی است که جا دارد نامش را زندگی گذاشت و چنین زندگی به چنین علم و عملی نیازمند است، هم چنان که چنین علم و عمل مستلزم چنان زندگی است و زندگی را از این که دچار منافیات شده و در نتیجه اثرش خنثی گردد حفظ نموده و دوباره به مسیر اولش باز می گرداند.

از اینجا نتیجه می گیریم که اگر انسان از راه راستی که فطرتش او را بدان دعوت نموده و هدایت الهیه به سوی آتش سوق می دهد منحرف شود، قطعاً لوازم سعادت زندگی را از دست داده است، یعنی در علم نافع و عمل صالح کوتاهی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 353

کرده و با گراییدن به سوی جهل و فساد، خود را به مردگان ملحق کرده و دیگر زنده به آن زندگی نمی شود، مگر این که علم حق و عمل حق را دوباره کسب کند و این آن معنایی است که آیه مورد بحث به آن اشاره نموده و می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و رسول را وقتی شما را دعوت می کنند به چیزی که شما را زنده می کند «1».

آری، این عالی‌ترین و پر منفعت‌ترین نوع دوستی است که به طور دایم خدا و رسولش می‌خواهند در حق انسان، آن هم در تمام جوانب حیاتش اعمال کنند.

[وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ] «2».

و بی‌تردید آیاتی روشن و سرگذشتی از آنان که پیش از شما درگذشتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل کردیم.

آری، در قرآن که حضرت حق برای هدایت عباد فرستاد، آنچه در دنیا و آخرت به نفع آنان و یا به ضرر ایشان است بیان فرموده و در حقیقت برای علاج مردم از تمام عیوب و نواقص نسخه‌ای کامل و جامع فرستاده است.

نسخه‌ای که در آن شفا و رحمت برای اهل ایمان است و زیان و خسران برای متجاوزان، بدین معنی که هر کس با اعتقاد به حق آراسته به معرفت کتاب و عمل به برنامه‌های آن شد به شفا و رحمت می‌رسد و هر کس در جهل به آن باقی بماند و اعمالش هماهنگ با آن نباشد در دنیا و آخرت دچار زیان و خسران خواهد شد.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ

(1) - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ». انفال (8): 24.

(2) - نور (24): 34.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 354

[تُفْلِحُونَ] «1».

ای اهل ایمان! رکوع به جا آورید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

[إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ] «2».

قطعاً کسانی [مانند علی بن ابی طالب علیه السلام] که همواره کتاب خدا را می‌خوانند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی آنان کرده‌ایم در نهان و آشکار انفاق می‌کنند، تجارتی را امید دارند که هرگز کساد و نابود نمی‌شود.

آری، هر کس با دقت و توجه و از روی قلب و فهم قرآن بخواند با معرفت به خدا و خود و دنیا و آخرت همراه می‌شود، آن‌گاه بر اساس آن معرفت به پریا کردن نمازی واجد تمام شرایط برمی‌خیزد، سپس از آنچه به او عنایت شده از مال و علم و مقام در راه خدا انفاق می‌کند و بدین برنامه‌ها به کسب تجارتی که تا ابد در آن زیان و خسران نیست موفق می‌گردد.

محبت‌های الهی به بندگان

شما برای پی بردن به محبت و دوستی حضرت حق نسبت به انسان لازم است يك بار تمام قرآن مجید را با دقت و حوصله قرائت کنید، تا از طریق قرآن به این حقیقت واقف شوید و بر شما معلوم گردد که حضرت دوست فقط و فقط خیر دنیا و آخرت شما را در تمام زمینه‌های زندگی می‌خواهد و راضی نیست که شما دچار

(1) - حج (22): 77.

(2) - فاطر (35): 29.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 355

کم‌ترین زیان و ضرری، چه در امور مادی و چه در امور معنوی بشوید.

در زمینه عنایت و محبت حضرت حق نسبت به عباد، معارفی در معتبرترین کتب رسیده که لازم است به قسمتی از آنها اشاره رود:

أَهْلُ طَاعَتِي فِي ضِيَافَتِي، وَأَهْلُ شُكْرِي فِي زِيَارَتِي، وَأَهْلُ ذِكْرِي فِي نِعْمَتِي، وَأَهْلُ مَعْصِيَتِي أُؤَيِّسُهُمْ مِنْ رَحْمَتِي، إِنَّ تَابُوا فَأَنَا حَبِيبُهُمْ، وَإِنْ مَرَضُوا فَأَنَا طَبِيبُهُمْ أَدَاوِيَهُمْ بِالْمَحَنِ وَالْمَصَائِبِ لِأَطْهَرَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمَعَائِبِ «1».

آنان که اهل طاعت از من هستند در ضیافت و مهمانیم قرار دارند و آنان که نعمت هابیم را شکرگزارند در زیارت من هستند و آنان که به یاد منند در نعمتم آرمیده‌اند و آنان که اهل معصیتند از رحمتم تا در معصیتند بی‌نصیبند، چون توبه کنند من دوست آنانم و وقتی بیمار شوند من طبیب آن‌هایم، با رنج‌ها و مصایب آنان را مداوا کنم تا از ذنوب و معایب پاکشان کنم.

هر که جان در باخت با دیدار او	صد هزاران جان شود ایثار او
تا توانی در فنای خویش کوش	تا شوی از خویش بر خوردار او
چشم مشتاقان روی دوست را	نسیه نبود پرتو رخسار او
نقد باشد اهل دل را روز و شب	در مقام معرفت دبدار او
دوست يك دم نیست خاموش از سخن	گوش كو تا بشنود گفتار او
پنبه را از گوش بر باید کشید	بو که يك دم بشنوی اسرار او
نور و نار او بهشت و دوزخست	پای برتر نه ز نور و نار او
زاد عطار اندرین ره هیچ نیست	جز امید رحمت بسیار او «2»

تَعْلَمُ الْخَيْرَ وَعَلَّمَهُ مَنْ لَا يَعْلَمُهُ، فَإِنَّ مُنَوَّرَ لِمُعَلِّمِي الْخَيْرِ وَمُتَعَلِّمِيهِ قُبُورُهُمْ حَتَّى لَا يَسْتَوْحِشُوا بِمَكَانِهِمْ «1».

خداوند به موسی فرمود: آنچه خیر است بیاموز و به آن که نمی داند یاد بده، من قبور معلمان و دانش آموزان خیر را روشن می کنم تا از جای برزخی خود وحشت نکنند.

به موسی علیه السلام وحی کرد:

شش چیز را در شش چیز قرار داده ام ولی مردم در شش چیز دیگر می طلبند ولی نمی یابند، راحتی را در بهشت قرار داده ام مردم در دنیا می طلبند، دانش علم را در گرسنگی قرار داده ام مردم در سیری و پری شکم می خواهند، عزت را در قیام به عبادت در شب قرار داده ام مردم در پیشگاه سلاطین می خواهند، بلندی مرتبه و مقام را در تواضع و فروتنی گذاشته ام مردم در تکبر می طلبند، اجابت دعا را در لقمه حلال گذاشته ام مردم در قیل و قال جستجو می کنند، غنا و ثروت را در قناعت نهاده ام مردم در زیادی اجناس می خواهند در حالی که تا ابد به آن دسترسی پیدا نمی کنند «2».

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَا عِبَادِيَ سِتَّةٌ مِنِّي وَمِنْكُمْ: الْمَغْفِرَةُ مِنِّي وَالتَّوْبَةُ مِنْكُمْ وَالْجَنَّةُ مِنِّي وَالطَّاعَةُ مِنْكُمْ، وَالرِّزْقُ مِنِّي وَالشُّكْرُ مِنْكُمْ، وَالْقَضَاءُ مِنِّي وَالرِّضَا مِنْكُمْ، وَالْبَلَاءُ مِنِّي وَالصَّبْرُ مِنْكُمْ، وَالْإِجَابَةُ مِنِّي وَالِدُّعَاءُ مِنْكُمْ «3».

ای بندگان من! شش چیز از من است، شش چیز هم از شماست، مغفرت

(1) - ارشاد القلوب: 13/1؛ کلمه: الله 157.

عرفان اسلامی ج 9 355 محبت‌های الهی به بندگان ص: 354

(2) - مواعظ العدیدیه: 309، الباب السادس، فصل 10.

(3) - مواعظ العدیدیه: 292، الباب السادس، فصل 3.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 357

و آمرزش از من است در برابر آن باید شما توبه از گناه بیاورید، بهشت از من است، طاعت و بندگی از شما، روزی از من است و شکر و سپاس هم از شما، حکم و قضا از من است و رضایت به آن از شما، بلا و آزمایش از من است و صبر و استقامت از شما، اجابت از من است و دعا از شما.

اهل خیر در حدیث معراج

شب معراج به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ای احمد! اهل خیر و اهل آخرت صورتشان رقیق و آزر و شرمشان زیاد است، نادانی آنان کم و نفعشان نسبت به مردم بسیار زیاد است. مکرشان کم و مردم در کنار آنان راحتند در حالی که خودشان از کثرت عمل خیر در رنج و زحمتند، کلامشان هماهنگ با حق و نسبت به تمام برنامه‌هایشان حسابگرند و به نفس خود عتاب دارند.

چشمشان می‌خواهد ولی دلشان بیدار است، دیدگانشان گریان و دلشان غرق در یاد خداست، چون مردم جزء گروه غافلان قرار گیرند، اینان از ذاکراند، در ابتدای نعمت سپاس‌گزار و در پایان آن شاکرند.

دعایشان مستجاب و کلامشان قابل شنیدن است، ملائکه از آنان شادند، دعایشان زیر پرده‌های ملکوت می‌چرخد که خدا همانند پدری که فرزندش را دوست دارد، شنیدن صدای آنان را دوست دارد.

يك چشم به هم زدن از خدا غافل نیستند، دنبال زیادی طعام و سخن نمی‌باشند، با کثرت و فراوانی لباس کاری ندارند.

دنيا و آخرت نزدشان یکی است، مردم يك بار می‌میرند، ولی آنان بر اثر مجاهده با نفس روزی هفتاد بار می‌میرند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 358

چون به عبادت قیام کنند همانند بنیان مرصوند، در دل آنان نسبت به مخلوق چیزی نمی‌بینم، پس به عزّت و جلالم به آنان حیات طویه عنایت می‌کنم، چون روحشان بخواهد از جسد برود، ملك الموت را برای قبض روح آنان نمی‌فرستم، بلکه خودم روح پاك آنان را قبض می‌کنم و در برابر روح آنان تمام درهای رحمت را باز کرده و هر حاجتی را از پیش روی روحشان برمی‌دارم، بهشت را امر می‌کنم برای آنان زینت شود و حور العین جهت آنان آماده گردد و ملائکه برایشان نماز بگذارند و درختان جهت آنان ثمر و میوه دهند «1».

در هر صورت خداوند مهربان برای انسان بهترین دوست و عالی‌ترین یار و پرمفعت‌ترین رفیق است، خوشا بحال کسی که با حضرتش دست دوستی دهد و راهنمایی‌های او را در تمام جوانب حیات به کار گیرد که از این طریق تمام ابواب سعادت را به روی خود باز کرده و با خیر دنیا و آخرت همراه شود که:

اِنَّهُ خَيْرُ رَفِيقٍ وَخَيْرُ نَاصِرٍ وَمُعِينٍ.

به درستی که خداوند بهترین دوست و بهترین یار و کمک کار انسان است.

عاشق وارسته داعی شیرازی گوید:

گِل را به چهل صباح دل کرد

آن کس که سرشت نازگل کرد

دل مظهر پاك نور خود ساخت

دل آینه ظهور خود ساخت

گر مرد رهی به ره در آویز

ای سالک ره چه خفته‌ای خیز

زین ره به خیال در حجاب است	آن را که خیال خورد و خواب است
بگذار طریق هرزه گردی	گر راه خدای می نوردی
کردن به درون خویشتن سیر	عزالت چه بود گذشتن از غیر

(1) - ارشاد القلوب: 1/ 200؛ بحار الأنوار: 24 / 74، باب 2، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 359

از هستی و نیستی گذشتن	معنی فنا بگویم من
جز نقش بدن نبودن آنجا	من گفتن و من نبودن آنجا
بی وهم و خیال و فکر و پندار	بی ذات و صفات و فعل و آثار

2- انبیا

انبیای الهی مردمی بودند وارسته، پیراسته، پاک سرشت، اصیل، جامع، کامل، شریف و در راه دوست به خاطر پایداری اسلام از جان گذشته و برای تمام انسانها بهترین معلم.

اینان بر اثر شدت پاکی و نورانیت به خط پر برکت وحی متصل بوده و فیوضات الهیه را از پیشگاه اقدس ربوبی می گرفتند و برای تأمین خیر دنیا و آخرت بنی آدم در اختیار آنان می نهادند.

انبیا گل سرسبد حیات، زداینده ظلمات، چراغ پر فروغ راه رشد و کمال، خورشید تابان معنی و برجسته‌ترین چهره فضیلت و کرامت بودند.

پیروی از انبیا شرعاً و عقلاً و طبیعتاً واجب است؛ زیرا انسان ثابت کرده که بدون کمک آنان، دست یافتنش به زندگی سالم در دنیا و آخرت محال است.

انبیا، برادران حقیقی انسان

بشر از تأمین قوانین کامل همه جانبه برای اداره امور حیات عاجز بوده و هم اکنون عاجز است و در آینده هم عاجز خواهد بود و این معنی را عملاً نشان داده، از این جهت برای رشد و کمال خود چاره‌ای جز دست زدن به دامن رحمت و کرامت آنان ندارد که آن بزرگواران برای انسان بهترین دوست و برترین رفیق و بالاتر از این به فرموده قرآن مجید برادران حقیقی انسان‌هایند.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 360

[إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ] «1».

هنگامی که برادرشان نوح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرك و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌پرهیزید؟

[إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ] «2».

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرك و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌پرهیزید؟

[إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ] «3».

هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرك و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌پرهیزید؟

[إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ] «4».

هنگامی که که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا [از سرانجام شرك و طغیان که خشم و عذاب خداست] نمی‌پرهیزید؟

انبیای الهی عارجان معارج قرب و کمال و ناهجان مناهج جلال و جمال و شمس فلک رسالت و اقمار سپهر جلالت و هادیان مراصد سبیل و قائدان طریق سداد و مرشدان سبیل رشادند.

انسان که دارای دو جنبه مادی و معنوی است، برای تأمین نیازهای مادی خود احتیاج به نعمت‌های مادی الهی دارد و کسی را نمی‌بینیم که از سر این سفره بگریزد

(1) - شعراء (26): 106.

(2) - شعراء (26): 124.

(3) - شعراء (26): 142.

(4) - شعراء (26): 161.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 361

و برای تأمین نیازهای معنوی خود احتیاج به تربیت الهی دارد که قواعد این تربیت به وسیله انبیا ابلاغ شده ولی متأسفانه کم نیستند آنان که از سر این سفره روی گردانند و این روی گردانی نیست، مگر بر اثر طغیان شهوت‌ها و امیال و غرایز حیوانی.

اگر آدمی به فضای تربیت انبیا وارد شود و مشام جان از بوی آن شجره‌های ملکوتی معطر نماید، به تمام ارزش‌های واقعی می‌رسد و استعداد قرار گرفتن در مقام قرب و بساط انس پیدا می‌کند.

انسان در کلام نراقی

مرحوم ملا احمد نراقی آن عارف وارسته می‌گوید «1»:

از برای انسان دو جنبه است:

یکی جنبه روحانیت که آدمی سبب آن مناسبت دارد با ارواح طیبه و ملائکه مقدسه،

دیگری جنبه جسمانیت است که آدمی مشابحت دارد به جهت آن با بهائم و سباع.

انسان به واسطه آن جزء جسمانی چند روزی در این عالم هستی زیست می کند و از آن پس به واسطه جزء روحانی مسافر عالم اعلا می شود و در آنجا مقام می سازد و با ساکنان عالم قدس مصاحبت می کند، به شرطی که در مدت اقامت در دنیا میل به آن عالم نموده و روز به روز در ترقی باشد، تا جانب جزء روحانی بر جسمانی غالب شود و کدورت عالم طبیعت را از خود بیفشانند و اگر آثار روحانیت در او

(1) - معراج السعادة: 11، فصل پنجم.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 362

چنین باشد می رساند به جایی که با وجود این که در این دنیا هست، هر لحظه از مبادی فیاضه کسب فیوضات می کند و دلش به نور الهی روشن می شود، تا زمان مفارقت از این دنیا رسد، پرده های ظلمانی طبیعت از پیش دیده به بصیرتش برداشته می شود.

و این همه میسر نیست مگر این که انسان بر تربیت انبیا آراسته شود و درخت وجودش از فیوضات ربانیه آن بهره گیرد که هیچ مکتبی قدرت تربیت آسیه، مریم، خدیجه، زینب، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و... را جز مکتب انبیا ندارد.

انسان با اتصال به مکتب انبیا، مؤمن حقیقی و مسلمان واقعی می شود و وجود وی تبدیل به منبع برکت و خیر و منفعت می گردد.

مسلمان را صفاتی گفت آن دانای ربانی

بپرسیدم ز يك علامه معنای مسلمانی

نه مستهلك در این گردد نه در آن يك شود فانی

مسلمان آن که آمیزد به هم دنیا و عقبا را

تو مرد سست و تنبل را مسلمان کی توان خوانی

مسلمان مرد عزم و پشتکار و صبر و اطمینان

مسلمان را چراغ علم اندر سینه نورانی

مسلمان مشمئز از جهل و کوشا بھر کسب علم

مسلمان مظهر تکمیل نیکی‌های انسانی

مسلمان مرد عفو و مهر و انصاف و جوانمردی

خوشرو و خوش اخلاق به چشمان

مسلمان زنده دل پاکیزه جان

مسلمان از فراست نور یزدانی

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 363

مسلمان در تلاش زندگی دور از تن آسانی

مسلمان مظهر صدق و صفای دل صفای جان

کند تطبیق اعمال خود از دستور قرآنی

مسلمان را بود برنامه اعمال قرآنش

چرا جانم تو آیین مسلمانی نمی‌دانی

مسلمانی و این اعمال ناشایست ما هیئات

شکایت از چنین اوضاع باشد عین نادانی

اگر اعمال ما بر طبق میزان خدایی نیست

داستان‌هایی از انبیای الهی

برای تیمن و تبرک و جهت درس و عبرت تا جایی که میسر باشد از بعضی از پیامبران مسائلی ذکر می‌شود، باشد که ما در پرتو نور کلام آنان به حقیقت آراسته شویم و این دوستان واقعی و حقیقی خود را بشناسیم.

دستوری رسیده که پس از هر نماز دعای خضر را بخوانید، باشد که با توجه به آن دعا و انتقال حقایق آن واقعیت‌ها به فضای روح و نفس و قلب خویش از آموزش حضرت حق بهره‌مند شوید و آن دعا این است:

یا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ، یا مَنْ لَا يُغْلِطُهُ السَّائِلُونَ، یا مَنْ لَا يُبْرِئُهُ إِلَّا الْحَاحُ الْمُلِحُّينَ اذْفَنِي بَرَدَ عَفْوِكَ وَخِلَاوَةَ رَحْمَتِكَ
«1».

ای خدایی که صدایی از صدای دیگر بازت نمی دارد! ای خدایی که خواسته های

(1) - الأمالی، شیخ مفید: 91، المجلس العاشر، حدیث 8؛ بحار الأنوار: 1/83، باب 38، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 364

درخواست کنندگان به اشتباهت نمی اندازد! ای مولایی که اصرار کنندگان خسته ات نمی کند! نسیم عفوت و شیرینی رحمت را به من بچشان.

آری، خضر پیغمبر، ما را هدایت به درگاه و پیشگاهی می کند که برای ما تکیه گاهی جز آن وجود ندارد و تنها آن درگاه لطف است که در همه امور پشتیبان ما و یار و یاور و مونس و انیس و تأمین کننده سعادت دنیا و آخرت ماست.

حکایات ذوالقرنین

ذوالقرنین که نامش در قرآن مجید آمده با لشکر فراوانی از بیابانی عبور می کرد، پیرمردی را دید مشغول نماز است و به عظمت ذوالقرنین توجهی نکرد، ذوالقرنین از بزرگی روح او در تعجب شد، پس از تمام شدن نمازش به او گفت: چگونه با دیدن خدم و حشم بزرگی دستگاه من نهراسیدی و در حال تو تغییری پیدا نشد، عرضه داشت: با کسی مشغول مناجات بودم که قدرت و لشکرش بی نهایت است، ترسیدم از او منصرف شوم و به تو متوجه گردم از عنایتش محروم گردم و دیگر دعایم را اجابت ننماید!

ذوالقرنین فرمود: اگر مرا همراهی کنی تمام خواسته هایات را اجابت می کنم، عرضه داشت: من حاضرم همه جا با تو باشم به شرط آن که چهار چیز برایم ضمانت کنی:

اول: صحتی که هرگز بیماری از پس آن نباشد.

دوم: نعمتی که زوال نداشته باشد.

سوم: جوانی و قدرتی که پیری و سستی در آن دیده نشود.

چهارم: حیاتی که مرگ نداشته باشد.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 365

ذوالقرنین گفت: مرا هرگز بر این امور قدرت نیست، عابد گفت: پس من از کسی که تمام امور در تحت قدرت اوست دست بر نمی دارم و به شخصی که مثل خود من عاجز و محتاج به غیر است تکیه نمی نمایم.

آری، ما مملوك و عبد حقیق و تمام امور حیات را تنها حضرت او نسبت به ما ضمانت دارد و این صحیح نیست که دست از اصل برداشته و به فروعات از بین رفتنی متوسل شویم، توحید واقعی اقتضا می کند که تمام هستی را علل و اسباب داشته و جز به ذات او نظر نداشته باشیم و هر خیر و کرامت را از او بدانیم و در حقیقت آراسته به حقیقت لا حول ولا قوة الا بالله گردیم.

حضرت ذوالقرنین عبورش به مردمی افتاد که هر کس مردگان خود را جلوی خانه اش دفن کرده است، سبب این کار را پرسید؛ گفتند: برای آن است که هر صبح و شام نظرمان بر قبور اشخاصی که مثل ما بوده اند و با آن ها زندگی کرده بودیم بیفتد تا از مرگ غفلت نکنیم و به فکر عاقبت کار خویش باشیم؛ زیرا می دانیم که يك روزی ما هم مانند آنان مقیم برزخ خواهیم شد!!

از طرفی دید منازل آنان درب ندارد، پرسید این چه وضع است؟ جواب دادند:

برای آن که بین ما دزد و خائن نیست، خداوند به هر کس هر چه عطا کرده به همان قانع است و هرگز دست به طرف مال کسی دراز نمی کند و ما را حاکم و پادشاه نیست؛ زیرا همه ما موظف به رفع نزاعیم و از طرفی نزاعی بین ما رخ نمی دهد، بلکه آن قدر با هم مهربانیم که وقتی زندگی ما را نظر می کنی انگار همه با هم یکی هستیم و آن چنان بر هوای نفس غالبیم که نفعی را به غیر حق به طرف خود نمی کشیم و بین ما دروغ وجود ندارد؛ زیرا دروغ مقدمه جلب نفع از برای خود و ضرر به دیگری است و ما نفع غیر را به منفعت خود ترجیح می دهیم و ما پدران خود را نیز این چنین یافتیم.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 366

ذوالقرنین گفت: چگونه است که همه شما را خرسند و خندان می بینیم و مثل این که غم و اندوهی در بین شما وجود ندارد، گفتند: برای این است که هر چه پیش آید از خدا می دانیم و او هم هر چه صلاح ماست برای ما مقرر می دارد و هر کس را هر چه صلاح اوست پیش آید باید خندان و خرسند باشد نه غمناک و اندوهگین «1».

در قرآن کریم در سوره مبارکه یوسف آیات 88 تا 90 می‌خوانیم:

برادران به امر پدر بزرگوار خود حضرت یعقوب به مصر آمده و بر حاکم وارد شدند و گفتند: ای عزیز مصر! ما با همه اهل بیت خود به فقر و قحطی و بیچارگی مبتلا شده‌ایم و با متاعی ناچیز و بی‌مقدار به حضور تو آمده‌ایم، محبت فرما و به قدر احسانت به ما بیفزا و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بخشان را نیکو پاداش می‌دهد.

در این حال که یوسف نیازمندی و دلشکستگی برادران را دید رحمش آمد و پرده از روی کار برداشت و گفت: شما برادران یوسف در دوران جهل و نادانی فهمیدید که با یوسف چه کردید؟

آنان گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ پاسخ داد: آری، من همان یوسفم و این برادر من است، خداوند به رحمت بی‌حساب خود بر ما منت نهاد که البته هر کس در برابر حوادث تقوا و صبر پیشه کند، چنین کسی پیش خدا نیکوست و خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 170، المجلس الثاني؛ بحار الأنوار: 12/175، باب 8، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 367

آری، انبیا به همه انسان‌ها درس خویشترنداری و خودداری از گناه و صبر و استقامت می‌دهند. که هر کس در برابر حوادث خود را از آلوده شدن به گناه و سازش با دشمن و تن دادن به ظلم حفظ کند و برای خدا صبر و پایداری نماید عاقبتش همانند انبیا به خیر و خوشی و سلامت و سعادت خواهد رسید.

چون یوسف شناخته شد، برادران از کرده قدیم خود سخت به وحشت افتادند ولی ناگهان یوسف عزیز به آنان خطاب کرد:

[لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ] «1».

گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.

این است درسی که انبیا به انسان می‌دهند، درس گذشت و عفو، درس اغماض و چشم پوشی از هم کیشان و هم نوعان اشتباه کار و خطاکردار، تا زندگی با يك دیگر ظرف محبت و صفا و صمیمت و وفا باشد.

صبر ایوب

قرآن مجید درباره ایوب می فرماید:

[إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ] «2».

بی تردید ما او را شکیبیا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! یقیناً بسیار رجوع کننده به سوی ما بود.

ایوب که به تمام مصایب مبتلا شد، خویشتن را حفظ کرد و سر سوزنی از خط با

(1) - یوسف (12): 92.

(2) - ص (38): 44.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 368

منفعت بندگی و طاعت و تسلیم نسبت به حق منحرف نشد و از امتحان الهی سرافراز و قبول درآمد و نام نیکش به عنوان نمونه صبر و استقامت در حوادث جاودانی شد، تا برای تمام بندگان حق تا روز قیامت درس و پند باشد، ایوب عملاً به انسان می گوید: مواظب باش برای چند روز گرفتاری از خدایت روی برنگردانی و نسبت به حضرت او که نسبت به تو عین عنایت و لطف است خشم و غضب نگیری و اظهار گله‌مندی ننمایی که صابر در پیشگاه حضرت دوست به صبر و استقامت اوست که صابر بنده نیکویی و عبد مقبولی است.

شعیب و اهل مدین

[وَأِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ* وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ تَبِعُواهُمَا عِوَجًا وَ أَدْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرْتُكُمْ وَ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ] «1».

و به سوی مردم مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]، گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که شما را جز او معبودی نیست، یقیناً برهانی روشن از سوی پروردگارتان برای شما آمد، پس پیمانه و ترازو را تمام و کامل بدهید، و از

(1) - اعراف (7): 85 - 86.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 369

اجناس و اموال و حقوق مردم مکاهد، و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد مکنید، این [امور] برای شما بهتر است، اگر مؤمنید.

* و بر سر هر راهی منشینید که کسانی را که به خدا ایمان آورده‌اند [به مصادره اموال، شکنجه و باج خواهی] بترسانید، و از راه خدا بازدارید، و بخواهید آن را [با وسوسه و اغواگری] کج نشان دهید؛ و به یاد آوردید زمانی که جمعیت اندکی بودید، ولی [پروردگارتان] شما را فزونی داد، و با تأمل بنگرید که سرانجام مفسدین و تبهکاران چگونه بود؟

وصایای موسی

موسی علیه السلام این پیامبر عزیز از مصدر وحی مسائل بسیار مهمی را نقل می‌کند که به گوشه‌ای از آن آداب و مسائل اشاره می‌شود:

موسی علیه السلام از جانب حضرت حق به چهار چیز وصیت شد که بر تمام مردم واجب است به این چهار حقیقت توجه کنند:

1- تا نمی‌دانی خداوند تو را آمرزیده به عیوب مردم کار نداشته باش بلکه در فکر وسیله آمرزش خویش باش.

2- تا نمی‌دانی گنج‌های خزائن من تمام شده از برای روزی غصه مخور که آنچه مقدر توست به آن می‌رسی.

3- تا نمی‌دانی سلطنت و حکومت من خاتمه پیدا کرده به کسی امیدوار مباش.

4- تا خبر مرگ شیطان این دشمن خطرناک به تو نرسیده از مکر او ایمن مباش.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 370

به حضرت وحی شد:

مرا دوست داشته باش و مردم را نیز به محبت من آراسته کن «1».

عرضه داشت: تو می دانی که تو را از همه بیشتر دوست دارم، اما بندگان را چگونه به محبت بخوانم؟ پاسخ آمد نعمت هایی را که به آنها داده ام به یاد آنان آر تا قدردان نعمت شوند و از این طریق به من علاقه مند گردند؛ زیرا دل ها به احسان صید می شود «2».

حضرت موسی شخصی را در سایه عرش آرمیده دید، عرضه داشت: خدایا! این عبد با کدام عمل به این مقام رسیده؟ جواب شنید به دو عمل:

1- مصونیت از عقوبت پدر و مادر.

2- نداشتن حسد «3».

عرضه داشت: الهی! ثواب کسی که عیادت مریض کند چیست؟ فرمود: بوقت بیرون آمدن از قبر ملکی را می فرستم تا او را در ظلمات قیامت راهنمایی کرده به محشر واردش کند.

عرضه داشت: ثواب شستن میت چیست؟ فرمود: وی را از گناهان بیرون می آورم همانند روز تولد از مادر.

عرضه داشت: ثواب تشیع جنازه چیست؟ فرمود: ملائکه را می فرستم تا وی را از قبر به محشر مشایعت کنند.

(1) - الخصال: 217/1، حدیث 41؛ بحار الأنوار: 344/13، باب 11، حدیث 26.

(2) - الأمالی، شیخ طوسی: 484، المجلس السابع عشر، حدیث 1058؛ بحار الأنوار: 351/13، باب 11، حدیث 43.

(3) - الزهد: 38، باب 5، حدیث 102؛ بحار الأنوار: 353/13، باب 11، حدیث 48.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 371

عرض کرد: ثواب تسلیت دادن به مصیبت زده چیست؟ فرمود: در قیامت که سایه‌ای نیست وی را در سایه عرش قرار می‌دهم.

ای موسی! سائل را گرامی دار، گرچه به انفاق چیز کمی به او باشد و یا با زبان خوش او را دور کن که گاهی ملکی را به صورت سائل برای امتحان مردم به سوی مردم می‌فرستم تا ببینم چه می‌کنند «1»؟

در حدیث معتبر آمده:

روزی موسی برای مناجات به کوه طور می‌رفت، شیطان هم به دنبالش روان بود، یکی از اعوان آن رحیم درگاه، به او گفت: مگر به اغوای موسی هم امید داری؟ گفت: پدرش را از بهشت راندم، امید است که بتوانم وی را نیز گمراه کنم!!

خود را به حضرت موسی رساند، موسی وی را با کلاهی هزار رنگ دید، از رنگ‌های کلاهش سؤال کرد، پاسخ داد: به این رنگ‌ها دل مردم را برده و آنان را می‌فریbam، ای موسی! برای تو هزار و پنج کلمه نصیحت دارم، گوش کن تا برایت بگویم که تو را در این مواعظ منفعت هست.

حضرت فرمودند: مرا به موعظه تونیازی نیست، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: پنج کلمه او را بشنو و از بقیه صرف نظر کن که در بقیه گفتارش اغوا دارد، موسی ایستاد و فرمود بگو.

شیطان گفت: پنج عمل است که خود من در آن پنج عمل متصدی فریب و اغوای مردم و به اعوان و انصارم وانی گذارم که از عهده آن برنیایند.

1- به وقت غضب خود را به اولاد آدم می‌رسانم که هیچ زمانی به اندازه وقت غضب تسلط بر آنان ندارم، ممکن است به دو دقیقه غضب آنان را به قتل و یا

(1) - قصص الانبیاء، راوندی: 163، فصل 5، حدیث 185؛ بحار الأنوار: 354 / 13، باب 11، حدیث 52.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 372

گناهان دیگر بیندازم، پس در حال غضب خود را حفظ کن مبادا که به هلاکت افی.

2- در خود عجب و خود پسندی راه مده؛ زیرا عجب و تکبر مرا به این تیره‌بختی نشانند، در حدی که رانده درگاه حق شدم و مورد لعن او و بندگانش قرار گرفتم. 3- با زن اجنبیه خلوت مکن که من تمام قدرتم را برای به عصیان کشیدن تو به کار می‌گیرم و کمتر کسی می‌تواند در خلوت خود را حفظ کند.

4- تا می‌توانی با خدای خویش عهد و نذری مبنی که من تا جایی که قدرت دارم نمی‌گذارم کسی به عهدش پای بند باشد و مخالفت نذر علاوه بر این که عصیان کرده مورد غضب خدا هم هست.

5- چون قصد دادن صدقه کردی عجله کن ورنه تو را از فضیلت آن محروم خواهم کرد «1».

آنچه از حضرت موسی به عنوان درس و پند رسیده بیش از این است در این بخش فقط به ذکر نمونه‌هایی از عنایات این دوستان حقیقی انسان اکتفا می‌شود، باشد که همین برنامه‌ها وسیله رشد و کمال ما شوند.

چون بزرگان بخرده باید شد

ای به خود زنده مرده باید شد

جان به جانان سپرده باید شد

پیش از آن کت به قهر جان خواهند

پیش معشوق مرده باید شد

تا نمیری به گرد او نرسی

منزل ناشمرده باید شد

مشم‌گام گام همچو زنان

زان که این ره سپرده باید شد

ره به آهستگی چو شمع برو

که تو را رنج برده باید شد

زود شو محو تا تمام شوی

مزد کونین برده باید شد «2»

هم چو عطار اگر نخواهی ماند

(1) - قصص الانبیاء، راوندی: 153، فصل 1، حدیث 163؛ بحار الأنوار: 13/350، باب 11، حدیث 39.

(2) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 373

حشمت سلیمان و جلال او

سلیمان نبی - که خداوند بزرگ در قرآن مجید در سوره نمل از حشمت و جلالش خبر می دهد - سراسر زندگی پر فیضش برای هر انسانی بهترین درس است.

اما با همه بزرگی و عظمتش با دست خود گندم یا جو می کوید و از آن نان به دست آورده و می خورد و هرگز علاقه نداشت از بیت المال و یا زحمات دیگران ارتزاق کند.

لباس آن حضرت در عین این که بر اریکه سلطنت فلسطین تکیه داشت از مو بود و به دست خویش روزی يك قطعه حصیر کوچک می بافت و آن را می فروخته و از وجه آن برای خود و عیالش تهیه روزی می کرد، چون شب فرا می رسید به محراب عبادت می رفت و تا صبح به تضرع و زاری به پیشگاه حق اشتغال داشت، حکومت را فقط برای دعوت به خداپرستی و خدمت به خلق می خواست و علاقه داشت بنی آدم از روش او درس گرفته و پا به پای او تا رسیدن به مقام قرب حرکت کنند.

قرآن مجید از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد، مبشر، نذیر، اسوه، رحمة العالمین، رؤوف، رحیم، حریص بر مؤمنان، امین مطاع، یاد کرده و آن حضرت را بهترین دوست و پر منفعت ترین یار و یاور انسان می داند.

خصلت های مسلمان در معاشرت

مَنْ صَمَتَ بِنَا «1».

آن کس که از لغو و باطل و بیهوده گویی سکوت کرد، نجات یافت.

(1) - روضة الواعظین: 469 / 2؛ مشکاة الأنوار: 174، الفصل التاسع عشر.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 374

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ، وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ «1».

آن کس که فروتنی کند خدایش بلند گرداند و هر کس تکبر ورزد خدایش به زمین زند.

خَيْرُ الْمُسْلِمِينَ مَنْ كَثُرَ قَنَاعَتُهُ وَحَسَنَتْ عِبَادَتُهُ وَكَانَ هُمُهُ لِآخِرَتِهِ «2».

بهترین مسلمانان کسی است که قناعتش زیاد و عبادتش نیکو و هم و غمش برای آخرت باشد.

أَحِبِّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا، أَحْسِنُ مُجَاوِرَةً مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا «3».

آنچه برای خودت دوست داری برای مردم دوست بدار تا مؤمن باشی و برای همسایه نیکو همسایه باش تا مسلم باشی.

خَصْلَتَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي مُسْلِمٍ: الْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلُقِ «4».

دو صفت در مسلمان جمع نمی شود، بخل و بدی اخلاق.

مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَصَفَا قَلْبُهُ، وَمَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقَمَ بَدَنُهُ وَقَسَى قَلْبُهُ «5».

هر کس خوراکش اندک باشد، بدنش سالم و قلبش صفا می گیرد و هر کس پرخور باشد بدنش مریض و قلبش قسی می گردد.

شخصی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرضه داشت: من جز ماه رمضان روزه نمی گیرم

(1) - بحار الأنوار: 151/73، باب 7، حدیث 82.

(2) - مجموعة ورام: 123/2.

(3) - مستدرک الوسائل: 175/11، باب 4، حدیث 12676.

(4) - الخصال: 75/1، حدیث 117؛ بحار الأنوار: 301/70، باب 136، حدیث 9.

(5) - مجموعة ورام: 229/2.

و جز نمازهای یومیه نماز نمی خوانم، مالی برای صدقه ندارم و برای حج مستطیع نیستم، من پس از مرگ کجایم؟

فرمود: در بهشت با منی اگر زیانت را از غیبت و دروغ حفظ کنی و دلت را از بخل و حسد نگهداری و نظرت را از نظر به نامحرم و آزار مسلمان محافظت نمایی.

ثَلَاثَةٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُمُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ: الْعُلَمَاءُ وَالْمُتَعَلِّمُونَ وَالْأَسْحِيَاءُ.

آسمانها و زمین و ملائکه و شب و روز برای سه نفر از حضرت حق طلب مغفرت می کنند، دانشمندان و دانش آموزان و سخاوت داران «1».

اذا اراد الله تعالى بعبدٍ خيراً زهده في الدنيا وفقهه في الدين وبصره عيوبها، ومن اوتيهن فقد اوتى خير الدنيا والآخرة «2».

چون خداوند نسبت به بنده ای اراده خوبی کند، وی را در دنیای ظاهر و امور مادی بازدارنده از حق زاهد نماید و در دین تیزبینش کند و عیوبش را به وی بنمایاند که به هر کس این حقایق مرحمت شود، خیر دنیا و آخرت داده شده.

سه چیز هلاک می کند و سه چیز نجات می دهد:

اما منجیات:

خشیت از حق در پنهان و آشکار، میانه روی در فقر و غنی، عدالت در غضب و خشنودی.

(1) - ارشاد القلوب: 1/ 196، باب 52.

(2) - الکافی: 2/ 130، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 10؛ بحار الأنوار: 55/ 70، باب 122، حدیث 28.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 376

اما مهلكات:

بخلی که دنبال شود، هوایی که پیروی گردد و خودبینی «1».

زینت دنیا در سه چیز است:

مال، فرزند، زنان.

و زینت آخرت در سه چیز است:

علم، پاکدامنی، صدقه.

و اما زینت بدن در سه برنامه است:

کم خوری، کم خوابی، کم گفتن.

و زینت قلب در سه چیز است:

صبر، سکوت، شکر.

مَنْ فَارَقَ رُوحَهُ جَسَدَهُ وَهُوَ بَرِيءٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ: الْكِبَرُ وَالِدَيْنُ وَالْعُلُولُ «2».

آن کس که به عالم آخرت منتقل شود و از سه چیز پاک باشد وارد بهشت می شود: تکبر، بدهکاری، خیانت.

أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ثَلَاثَةٌ: طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْجِهَادُ وَالْكَسْبُ لِأَنَّ طَالِبَ الْعِلْمِ حَبِيبُ اللَّهِ، وَالْغَازِي وَلِيُّ اللَّهِ، وَالْكَاسِبُ صَدِيقُ اللَّهِ «3».

بهترین اعمال روی زمین سه عمل است: طلب علم و جهاد و راه خدا و کسب معاش: جوینده علم حبیب الله و جنگنده در راه حق ولی الله و کاسب دوست خداست.

(1) - الخصال: 84/1، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 6/67، باب 41، حدیث 2.

(2) - التفسير الكبير: 70/9.

(3) - الموسوعة العقائد الإسلامية: 228/2.

آنچه از رسول گرامی صلی الله علیه و آله که بهترین دوست و یار انسان است نقل شد در کتاب اثنا عشریه ملاحظه کنید و اگر تفصیل سخنان آن حضرت را بخواهید به کتب «بحار الأنوار»، «نهیج الفصاحه»، «اصول کافی»، «وسائل الشیعه»، «مستدرک» و سایر کتب حدیث مراجعه نمایید.

3- ائمه طاهرین علیهم السلام

از آنجا که ائمه طاهرین علیهم السلام با پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله بر اساس روایات نور واحدند، باید گفت: فرمایش‌ها و راهنمایی‌های آن بزرگواران نیز مطابق با گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آنچه که امامان معصوم علیهم السلام در جهت رشد و کمال انسان از انسان می‌خواهند همان است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهند، برای اطلاع از گفته‌های حکیمانه آن فرزندگان راه هدایت به همان کتبی که در بالا اشاره شد رجوع کنید تا تفصیل و شرح زندگی آن بزرگواران در بخش معرفت امامان علیهم السلام به خواست حضرت حق بیاید.

4- عارفان، حکیمان، مؤمنان

این سه طایفه که از دلسوزان و دوستان واقعی انسانند، گرچه از نظر عنوان اسمی با هم فرق دارند ولی در حقیقت یکی هستند و منظور از عارف و حکیم و مؤمن آن انسانی است که از نور وحی و پرتو نبوت و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام به کسب معرفت و عمل موفق شده و در عین اصلاح باطن و ظاهر خود، دلسوزانه و عاشقانه در راه اصلاح دیگران تا سر حد جان قدم برمی‌دارد و در این راه از ملامت اهل ملامت باک نمی‌کند.

اینان آن کاملان و واصلان و آزاد انسان‌هایی هستند که شخصیت‌های بزرگی چون مرحوم الهی قمشه‌ای آرزوی آنان را داشتند و به آرزوی خود رسیدند.

یا رب برسان تو رهنمایی

یاری زدیار آشنایی

بر قافله وفا امیری

بر کشتی عشق ناخدایی

یا رب برسان رفیق راهی

چون من به فراق مبتلایی

چون نی به نوای عشق نالان

چون آه سحر گره گشایی

دلشاد چو من به هر نوایی

آزاد دلی زهر خیالی

تا در حق ما کند دعایی

صاحب نفسی مسیح شهری

پویم طریق آشنایی

شاید به در تو راه یابیم

سوزیم حجاب خود نمایی

تازیم به راه عشق بازی

تا جان رهد از غم جدایی

تا دل نگردد جمال جانان

گر بارد از آسمان بلایی

دل را به رضای حق سپاریم

واقعیت‌هایی از آفرینش

در اینجا به گوشه‌ای از واقعیت‌هایی که آنان در راه راهنمایی انسان به انسان مرحمت کرده‌اند توجه نمایید.

می‌نگنجم هیچ در بالا و پست

گفت پیغمبر که حق فرموده است

می‌نگنجم این یقین دان ای عزیز

در زمین و آسمان و عرش نیز

گر مرا جویی از آن دل‌ها طلب¹»

در دل مؤمن بگنجم ای عجب

این زمین و آسمان با آن فضای پهناور و بی‌کرانش، با آن کرات و کهکشان‌ها و کازارهایش که به نظر ما سرسام‌آور و خیره‌کننده می‌نماید، در عین حال می‌دانیم که موجودات جهان هستی خیلی بزرگ‌تر از آن است که در نظر ما جلوه می‌کند، در مقابل عظمت خداوندی همان مقدار ناچیز است که يك بال مگس در تصور ما با

(1) - مثنوی معنوی، مولوی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 379

روح بی نهایت بزرگ انسانی.

این مقایسه هم در حقیقت ناجاست؛ زیرا بالاخره روح انسانی هر چه باشد در مقابل عظمت خداوندی قابل تصور نیست، این موجودات بی شمار و بسیار گسترده چون کف ناچیزی است که در روی يك اقیانوس بی پایان برای چند لحظه سرمی کشد و از بین می رود.

بنابراین چگونه می تواند این موجودات به این حقارت و ناچیزی گنجایش وجود خداوند را داشته باشند؟

و به عبارت دیگر، چون کمیت در جهان هستی حکم فرماست و کیفیت تمام نموده های آن را فرا گرفته است، چگونه می تواند گشایش آن موجودی را داشته باشد که کمیت را آفریده و مافوق کیفیت است.

او بی نهایت است، جهان هستی متناهی است اگر چه محدود نباشد. آن بی نهایت در این متناهی جایگزین نخواهد گشت.

يك فرد انسان هنگامی که در نتیجه ترکیه نفس و اعتلای روحی به مقام شامخ معرفت می رسد، همین جهان هستی با این عظمت را آن چنان ناچیز می داند که گویی يك قفس تنگی برای اوست، با این ملاحظه آیا خداوندی که خالق همین انسان ها است که خود بی نهایت هایی هستند می تواند در این جهان كوچك جایگیر شود؟

اما در درون همین انسان قلبی آفریده است که آن قلب می تواند مهمانسرای وجود الهی بوده باشد.

می گوئید: چطور می شود که قلب انسانی گنجایش خدای به آن عظمت را داشته باشد؛ با این که قلب انسانی در درون همین کالبد جسمانی است.

می گوئیم: قلب خواه همان عضو معروف باشد یا نه، ما نموده های شگفت انگیزی را در درون خویش احساس می کنیم که با محاسبات منطق طبیعی از

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 380

نظر کمیت و کیفیت سازگار نیست، مثلاً ما در حدود هشتاد میلیارد سلول در مغز داریم، از دوران کودکی این سلول‌ها در فعالیت می‌باشند، چگونه می‌شود مغز انسانی تا حدود یک میلیون میلیارد واحد، اطلاعات ثبت کند.

چگونه این واحدها در سلول‌ها موجود می‌شود، در صورتی که نه قابل عکس برداری است و نه کوچک‌ترین نمود فیزیکی دیگری را نشان می‌دهند؟ به اضافه این که ما در عمر خود هزاران بار کلیات تجرید شده را در ذهن خود منعکس می‌سازیم، این کلیات تجرید شده که هیچ‌گونه تشخیصی ندارد چگونه در سلول مادی جسمانی منعکس می‌شوند؟!

آیا این نمود شگفت‌انگیز در درون ما وجود ندارد «دریافت من» که «خود» را درک می‌کنیم یعنی به من خویش آگاهی پیدا می‌کنیم، مانند این که با چشمان خود بدون وسیله آئینه یا چیز دیگر چشمان خود را می‌بینیم! به اضافه این که همین مغز ماست که می‌تواند بی‌نهایت را تصور کند آیا این بی‌نهایت‌ها واقعاً دارای نمود و شکل فیزیکی هستند؛ اگر چنین باشد که بی‌نهایت نخواهد شد.

مگر این فعالیت قلبی ما نیست که محبت جهانی را در دل احساس می‌کنیم بدون این که این محبت جهانی کوچک‌ترین تغییری در کمیت و کیفیت قلب به ما بدهد.

خلاصه با نظر به فعالیت‌های شگفت‌انگیز مغز و قلب می‌توانیم این حقیقت را قبول کنیم که نیروی عقلانی و قلبی ما وابسته به اصول و قوانین طبیعی خارجی نیستند که نتوانیم از آن تجاوز نموده، درون خویش را قلمرو دیگری که جان خارجی مانند جزئی از آن است منظور کنیم.

آری، این قلب بسیار بزرگ کوچک نما، شایستگی آن را دارد که نور بی‌نهایت

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 381

خداوندی را در خود منعکس بسازد «1».

این است استدلال و گفتار حکیمان و عارفان و مؤمنان در ظرفیت قلب انسان و این است انسان که با قبول تربیت انبیا و ائمه عارفان و حکیمان و مؤمنان می‌تواند قلبش را تجلی گاه نور بی‌نهایت الهی کند و این است آنچه که در عنوان این فصل بیان شد که دوستان حقیقی انسان این بزرگوارانند که می‌خواهند انسان آئینه صفات و اسمای الهی شود و از این راه خیر دنیا و آخرت خویش را تأمین نماید.

سرمایه سعادت ما در دیار بود	ورنه به سعی ما گره از کار کی گشود
دردست هر چه هست که این درد چاره ساز	با جان آدمی به مثل آتش است و عود
رندی که ره به کوی خرابات عشق برد	جان را زدست محنت ایام در ربود
بگشای رخ که دیر شدست انتظار ما	تا جان بر آن جمال فشانیم زود زود
از حال عشق عقل ندانست شمه‌ای	خود را هزار بار بدین حالت آزمود «2»

اگر راهبر به تو بگوید: فلان مشقت و ناراحتی‌ها را تحمل کن، تو نبایست زیان به اعتراض بگشایی.
اگر در راه تبعیت از رهبر خارها در پای تو بخلد، گمان مکن آن خارها تنها برای ناراحت کردن توسست، بلکه برای این که گلشنی در روح تو سرسبز شود بایستی

(1) - تفسیر مثنوی: 281 / 2.

(2) - قاسم انوار.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 382

خارهایی را که در پای تو فرو می‌رود از جان و دل پذیری، به طور کلی با تن‌پروری و نازک دلی نمی‌توان راه به این باریکی و طولانی را پیمود.

مبارزه با مادیات و تنظیم آن به شکلی که مانع سلوك الی الله نباشد اصل اول مرد راهرو می‌باشد، این را می‌دانید و بارها تذکر داده شده که خداوند انسان را برای تقلا و کوشش آفریده است.

آیا این تقلا و کوشش می‌تواند خود هدف نهایی موجودیت انسان بوده باشد؟

البته نه؛ زیرا چه سودی از کوشش و فعالیت بیهوده، برای انسان نصیب می گردد؟

مگر خدای نمی توانست انسانها را طوری بیافریند که آنان بدون زحمت و سعی مشغول زندگی در این خاکدان بوده باشند. مسلماً می توانست.

هدف اقصای خلقت

ولی هدف اقصای خلقت این است که انسان با کوشش در قلمرو طبیعت، جوهر گرانیهای وجود خود را استخراج کند و با این کوشش و تکاپو آئینه خدا نمای روح خود را صیقلی می سازد، او با این کوشش خود طبیعی را تا مقام روحانیت برترین بالا می برد «1».

هر وقت که آدمی اندرون خود را پاک کند و آئینه دل را صافی گرداند. به ملائکه سماوی نزدیک گردد، از جهت آن که ملائکه سماوی جمله پاک و صافی اند و علم و طهارت دارند.

روح انسانی از جنس ملائکه سماوی است و جوهری پاک و صافی است، اما به واسطه بدن آلوده گشته است و تیره شده است، چون ترك لذات و شهوتها [خارج از اندازه و حدود الهی] بدنی کند و علم طهارت حاصل کند و بیرون و اندرون خود پاک گرداند و آئینه دل را صافی کند، باز پاک و صافی شود، چون

(1) - تفسیر مثنوی: 2 / 404.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 383

پاک و صافی گشت روح او را با ملائکه سماوی نسبت پیدا آیند، چون مناسبت پیدا آمد، هم چون دو آئینه صافی باشد که در مقابل یک دیگر بدارند، هر چه در آن باشد در این پیدا آید و هر چه درین بود در آن ظاهر شود و این ملاقات در بیداری اندک بود و این ملاقات در بیداری سبب وجد و وارد و الهام و خاطر ملکی بود و در خواب سبب خواب راست باشد «1».

آری، تمام همت عارفان و حکیمان و مؤمنان حقیقی مصروف این شد که انسان از تمام کدورت های ظاهری و باطنی پاک گردد، تا اسما و صفات ملکوت در او جلوه گر شود.

هر گدایی مرد سلطان کی شود	پشهای آخر سلیمان کی شود
بس عجب آن است کاین مرد گدا	چون که سلطان نیست سلطان کی شود
بس عجب کاری است بس نادر رهی	این چو عین آن بود آن کی شود
گر بدین برهان کنی از من طلب	این سخن روشن به برهان کی شود
تا نگردي از وجود خود فنا	بر تو این دشوار آسان کی شود
گفتمش فانی شو و باقی تویی	هر دو یکسان نیست یکسان کی شود

(1) - انسان کامل، نسفی: 243.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 384

گر هم دریای عمان قطره‌ای است قطره‌ای دریای عمان کی شود «1»

شرف و کرامت آدمیان

این شرف و کرامت که آدمیان دارند، از موجودات، هیچ چیز دیگر ندارد، از جهت آن که هر چیز دیگران دارند آدمیان آن دارند و آدمیان چیزی دارند که دیگران ندارند و آن عقل است، عقل به آدمیان مخصوص است و فضیلت آدمیان بر دیگر موجودات به عقل است و فضیلت عاقلان بر یکدیگر به علم و اخلاق است.

نشانه‌های آدمیت

علامت آدمی چهار چیز است:

اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف.

هر که این چهار چیز دارد آدمی است و هر که ندارد نه آدمی است، هر که این چهار چیز به کمال رسانید او انسان کامل است.

جهد کن تا راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان شوی، تا تو از خود ایمن گردی و دیگران از تو ایمن شوند، هر کجا امن هست بهشت است و هر کجا امن نیست دوزخ است، هیچ نعمتی برابر آن نیست که آدمی بهشتی باشد و در بهشت بود و هیچ محنتی برابر آن نیست که آدمی دوزخی باشد و در دوزخ بود، آدمی راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان بهشتی است، چون به صحبت راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان رسد در بهشت باشد.

(1) - عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 385

نصایح بزرگان

در این قسمت به پاره‌ای از کلمات این شایستگان از عباد حق اشاره می‌رود باشد که برای همگان سود دنیا و آخرت آورد.

خَيْرُ الْمَالِ مَا اخَذَ مِنَ الْحَلَالِ وَصُرِفَ عَلَى الْحَلَالِ، وَشَرُّ الْأَمْوَالِ مَا اخَذَ مِنَ الْحَرَامِ وَصُرِفَ عَلَى الْأَثَامِ.

بهترین مال، مالی است که از حلال بدست آید و در مسیر حلال خرج شود و بدترین مال، مالی است که از حرام پدید آید و در گناه مصرف شود.

كَتَبَ حَكِيمٌ إِلَى حَكِيمٍ: مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَيْحَ، وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ «1».

حکیمی به حکیمی نوشت: هر کس به محاسبه خویش برخیزد سود کرده و آن کس که از خود غافل شود به خسران نشسته.

به لقمان گفتند: تو برده آل فلان نبودی؟ گفت: چرا، گفتند: از کجا به این مقام رسیدی! گفت:

راستی در گفتار، ادای امانت، ترك آنچه برایم سود نداشت، چشم پوشی از حرام، حفظ زیان، عفت شکم، هر کس کم از این ها دارد پست تر از من و هر که زیاده تر دارد بالاتر از من و هر کس این صفات را داراست مثل من است.

مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْخَيْرَ مِنَ الشَّرِّ فَهُوَ مِنَ الْبَهَائِمِ «2».

هر کس خیر و شر را نمی داند، او جزء حیوانات است.

(1) - مجموعة ورام: 30 / 2.

(2) - غرر الحكم: 41، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 386

از آنان مباش که در آشکار به لعنت ابلیس برخیزی و در پنهان از وی پیروی کنی.

بخیل، حمال حفظ ثروت خویش و امانت دار و خزینه دار وارث خود است.

جاهل، دشمن خویش است. چگونه رفیق غیر است؟

خیر در کلام نیست، مگر ذکر حق باشد و خیری در سکوت نیست، مگر فکر در معاد و قیامت باشد.

انسانیت تواضع به وقت دولت و گذشت به وقت قدرت و سخاوت به وقت قلت و عطا و بخشش بدون منت است.

سزاوار است عاقل را دو آینه باشد، در یکی بدی ها و عیوب خود را بنگرد، پس احساس کوچکی نموده و به اصلاح آن تا جایی که قدرت دارد برآید و در دیگری خوبی های مردم را دیده به آن آراسته شود و به کسب آنچه که از فضایل دیگران می بیند برآید.

به حکیمی گفتند: زاهد کیست؟ فرمود: ترك کننده حرام خدا و قانع به حلال حق، به دیگری گفتند: زاهد کیست؟ گفت: راغب در آخرت، تارك حرام، عامل به امر «1».

هلاک قاری قرآن در غیبت و خودبینی است.

شکم خالی ابری است که از آن علم و حلم می بارد.

نصیحتی از ابوذر

ابوذر این مؤمن حقیقی فرمود:

فرزند آدم! دنیا را دو جلسه قرار بده، يك جلسه برای طلب حلال و جلسه دیگر

(1) - مجموعه ورام: 249 / 2.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 387

برای کسب آخرت. به مجلس سوم وارد مشو که نفعی ندارد و سختت را دو سخن قرار بده، يك سخن برای آخرت و یکی برای به دست آوردن حلال و از کلام سوم پرهیز که ضرر دارد، مالت را دو درهم قرار بده، يك درهم برای معاش عیالت و يك درهم برای آخرت و درهم سوم سودی به حالت ندارد و دنیایت را ساعتی بین دو ساعت قرار بده، ساعتی که گذشت و از آوردنش عاجزی و ساعتی که امید به درك آن را نداری، ساعتی که در آن هستی ساعت عمل است در آن ساعت بکوش و از معصیت خودداری کن که اگر اینگونه نباشی هلاک می شوی «1».

نصیحتی از ابن عباس

از ابن عباس پرسیدند:

بهترین روزها و بهترین ماهها و بهترین اعمال کدام است؟ پاسخ داد: بهترین روزها روز جمعه و بهترین ماهها ماه رمضان، و بهترین اعمال نمازهای پنج گانه است آن هم به وقت.

چون این مسائل به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید فرمود: اگر از علما و حکمای مشرق و مغرب این سؤالات می شد غیر این جواب نمی گفتند، اما جواب من این است:

بهترین عمل عملی است که خداوند بپذیرد و بهترین ماهها ماهی است که در آن توبه کنی و بهترین روزها، روزی است که مؤمن از دنیا خارج شوی.

بعضی از حکما فرموده اند:

بهترین طاعت در قلبم امید به خداست و شیرین ترین کلام در زبانم ثنای خداست و بهترین ساعات برایم ساعت لقای حق است.

(1) - مجموعة ورام: 20 / 2.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 388

عرفا فرموده اند:

صفات اولیای کامل سه چیز است:

سکوت و آن در نجات است، جوع و آن کلید خیرات است، زحمت دادن به نفس در عبادات و روزه روز و قیام شب.

حکیمی فرمود:

چهار چیز است که در چهار چیز طلبیدیم ولی اشتباه کردیم: غنا را در مال طلب کردیم در قناعت یافتیم، بزرگی و جاه را در حسب خواستیم در تقوا دیدیم، راحت را در ثروت طلب کردیم در قلت مال یافتیم، نعمت را در لباس و طعم و خواسته ها دنبال کردیم در بدن صحیح یافتیم.

اهل عرفان می فرمایند:

چهار چیز را به چهار چیز بشوید: صورتها را به اشک چشم، زبان را به ذکر حق، قلب را به خشیت ربّ، گناهان را به توبه.

لقمان فرمود:

فرزندم! فردا که در پیشگاه حق رفتی از چهار چیز سؤال شدی: جوانیت را کجا خرج کردی؟ عمرت را چه کردی؟ مالت را از کجا بدست آوردی و آن را در چه راهی خرج نمودی؟ برای این سؤالات جواب آماده کن «1».

حکما می فرمایند:

شعار حکمای اسلام چهار چیز است:

تقوا، حیا، شکر، صبر.

کلمات و فرمایش های عارفان و حکیمان و مؤمنان بسیار است، نقل همه آنها

(1) - الکافی: 2/ 134، باب ذم الدنيا والزهد فيها، حدیث 20؛ بحار الأنوار: 13/ 425، باب 18، حدیث 19.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 389

کتاب ها می شود، این مقدار برای توجه دادن به این حقیقت بود که اینان با این فرمایش ها ثابت کرده اند که نسبت به انسان از بهترین دوستان و رفیقانند، در هر صورت پیروی از خدای عزیز و انبیا و ائمه و عرفا و حکما و مؤمنان تمام خیر دنیا و آخرت است.

از حکما و عرفا و مؤمنان اشعار نغزی بجا مانده که به برخی از آن اشعار اشاره می رود:

از بلا تا رسته گردی ای عزیز

باز باید داشتن دست از دو چیز

رو تو دست از نفس و دنیا باز دار

تا بلاها را نباشد با تو کار

ور به حرص و آز گردی مبتلا

با تو روی آرد زهر سو صد بلا

هر کجا باشد بود اندر امان	آن که نبود هیچ نقدش در میان
باز رستی از بلا و از خطر	نفس و دنیا را رها کن ای پسر
در قناعت می توانش یافتن»1«	گر غنا خواهد کسی از ذوالمنن

چون خلوت یار آنجاست اغیار نمی گنجد	در خانه دل ما را جز یار نمی گنجد
جز دست یکی ما را در کار نمی گنجد	در کار دو عالم، چون دل به یکی دادیم
در محفل ما مستان هشیار نمی گنجد	مستیم و در این مستی بیخود شده از هستی

(1) - مجموعه آثار، عطار نیشابوری.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 390

کآندر دل نامحرم اسرار نمی گنجد	اسرار دل پاکان با پاك دلان گوید
کآندل که در او غیر است دلدار نمی گنجد	گر عاشق دلداری با غیر چه دل داری
با مسئله توحید این چار نمی گنجد»1«	از بخل و حسد بگذر در ما و منی منگر

*** تا اینجا این حقیقت روشن شد که در مرحله اول دوستان واقعی و حقیقی انسان عبارتند از خدا و پیامبران و امامان و حکیمان و عارفان و مؤمنان که دوستی ایشان نسبت به انسان محض تأمین خیر دنیا و آخرت است و شرایط دوستی با ایشان ایمان و محبت به آنان و پیروی از فرامین و گفته‌های آنهاست.

معاشرت با مردم

اما دوستی با عموم یعنی دوستی و رفاقت و مصاحبت با مردم، آن هم در فرهنگ پاک الهی شرایطی دارد که در آیات و روایات بیان شده که در ضمن توضیحات فرمایش حضرت صادق علیه السلام در این باب، آن شرایط برای شما روشن می‌شود.

امام علیه السلام در ابتدای روایت فرمود:

حسن رفاقت و معاشرت با خلق خدا در غیر معصیت، از زیادتی فضل و توجه حضرت حق بر انسان است و هر کس در پنهان نسبت به حق و اوامرش خاضع باشد، البته سلوک و معاشرتش با مردم در آشکار و ظاهر نیکوست.

این که در مسئله گناه و معصیت، انسان با مردم رفیق و شریک و مصاحب نباشد

(1) - فؤاد کرمانی.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 391

از شرایط الهی در باب دوستی است.

باید از اهل معصیت اگر قصد برگشت از راه شیطانی خود ندارد کناره گرفت و باید از بدکارانی که امکان نفوذ در انسان دارند جداً پرهیز کرد، در صورتی معاشرت با اهل گناه پسندیده است که بتوانی آنان را از آلودگی برهانی و با خدای عزیز آشتی دهی، این معاشرت از باب امر به معروف و نهی از منکر مانعی ندارد، از این مراحل که بگذری دوستی و رفاقت و مصاحبت و معاشرت با مردم مسلمان و مؤمن لازم است و انسان باید دارای اخلاقی باشد. که دیگران نسبت به معاشرت او رغبت داشته باشند و خود او هم میل به دوستی و محبتش نسبت به دیگران قوی باشد و پایه این معاشرت و

دوستی باید برای خدا پی‌ریزی شود که از فضای محبت و رفاقت به نفع آخرت و حلّ مشکل مردم و علاج دردمندان استفاده گردد.

معشرت در قرآن

در زمینه آداب معاشرت، آیات و روایات با ارزشی داریم که اطلاع بر آنها لازم است.

[لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «1».

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا

(1) - مجادله (58): 22.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 392

و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانیشان یا برادرانشان یا خویشانیشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی‌آورد، در آنجا جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی‌تردید حزب خدا همان رستگارانند.

[قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونها أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَضُّوْا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] «1».

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

در این دو آیه توجه داده شد که دوستی با آنان که مانع رشد و کمالند و در صف دشمنان خدا و رسول و جهادند ممنوع است.

در برابر، دوستی و معاشرت با آنان که عامل ترقی و سعادت هستند و رفاقت با آنان کمک به اسلام و خلق خداست لازم و ضروری است.

(1) - توبه (9): 24.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 393

[وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ] «1».

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می‌دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارند، و نماز را برپا می‌کنند، و زکات می‌پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می‌نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می‌دهد؛ زیرا خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

معاشرت در روایات

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا صَالِحًا، إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ، وَإِنْ ذَكَرَ اعَانَهُ «2».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه خداوند نسبت به بنده‌ای اراده خیر کند، دوست شایسته‌ای نصیبش کند که چون فراموش کند به یادش آرد و چون به یاد آرد کمکش نماید.

وَقَالَ: مَثَلُ الْآخَوَيْنِ إِذَا تَقَيَّأَ مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ أَحَدَهُمَا الْأُخْرَى، وَمَا تَقَيَّ الْمُؤْمِنَانِ قَطُّ إِلَّا أَفَادَ اللَّهُ أَحَدَهُمَا مِنَ صَاحِبِهِ خَيْرًا «3».

و آن حضرت فرمود: دو برادر دینی به وقت ملاقات مانند دو دست هستند که یکی دیگری را می‌شوید که مؤمنان یکدیگر را دیدار نمی‌کنند، مگر این که

(1) - توبه (9): 71.

(2) - عوالی الآلی: 1/ 284، حدیث 126؛ بحار الأنوار: 166 / 74، باب 7، حدیث 2.

(3) - محجة البيضاء: 3/ 285، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 394

خداوند از یکی به دیگری خیری برساند.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَخَى أَخًا فِي اللَّهِ رَفَعَ اللَّهُ لَهُ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ لَا يَنَالُهَا بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ «1».

و نیز آن جناب فرمود: هر کس در مقام دوستی در راه خدا برآید، حضرت حق در بهشت درجه‌ای برایش قرار می‌دهد که با عمل دیگرش به آن درجه نمی‌رسد.

و آن حضرت فرمود:

قیامت در اطراف عرش برای عده‌ای کرسی‌ها گذاشته می‌شود که رویشان چون ماه شب چهارده است، مردم در فرزند آنان راحتند، خلق در وحشتند آنان در امانند، اینان اولیای حقند که خوف و حزن ندارند، پرسیدند: یا رسول الله! این‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که در راه خدا دوستی داشتند «2»!

در خبر دیگری از حضرت رسیده:

حول عرش منابری از نور هست که قومی بر آن منابرند، لباسشان و صورتشان نور است، پیغمبر و شهید نیستند ولی مورد غبطه‌اند، عرضه داشتند: کیانند؟

فرمود: آنان که در راه خدا دوستی می‌کنند و برای خدا با هم می‌نشینند و برای خدا به دیدار یکدیگر می‌روند «3».

و نیز آن جناب فرمود:

خداوند می‌فرماید: عشق من حق است و سزاوار است بر کسانی که به خاطر

(1) - محجة البيضاء: 3 / 285، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

(2) - محجة البيضاء: 3 / 286، کتاب آداب الصحبة والمعاشرة.

(3) - جامع الأخبار: 128، فصل 86؛ بحار الأنوار: 66 / 252، باب 36، حدیث 32.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 395

من به زیارت همدیگر می‌روند و به یاری همدیگر می‌شتابند و برای من دوستی می‌کنند و برای خاطر من نسبت به یکدیگر بذل مال و اخلاق می‌نمایند «1».

و نیز آن حضرت فرمود:

خداوند در قیامت خطاب می‌کند: کجایند آنان که در راه من به هم محبت کردند؟ امروز آنان را در سایه خود قرار دهم، روزی که جز سایه من سایه‌ای نیست «2».

حضرت فرمود:

مردی دوستش را برای خدا ملاقات کرد، خدا ملکی را در راه او قرار داد، از او پرسید: کجا بودی؟ گفت: به زیارت برادرم رفته بودم، پرسید: به خاطر حاجتی؟

گفت: نه، گفت: قوم و خویش بودی؟ گفت: نه، گفت: چیزی نزد او داشتی؟

گفت: نه، گفت: پس برای چه به دیدار او شتافتی؟ گفت: فقط به خاطر خدا، گفت: ای مرد! خداوند مرا فرستاده که به تو بگویم خدا به خاطر این گونه دوستی تو را دوست دارد و بهشت را برای تو واجب کرد «3».

حضرت فرمود:

محکم‌ترین دستگیره ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه اوست «4».

- (1) - محجة البيضاء: 3/ 286، كتاب آداب الصحبة والمعاشرة.
- (2) - محجة البيضاء: 3/ 287، كتاب آداب الصحبة والمعاشرة.
- (3) - محجة البيضاء: 3/ 287، كتاب آداب الصحبة والمعاشرة.
- (4) - الكافي: 3/ 125، باب الحب في الله والبغض في الله، حديث 6؛ بحار الأنوار: 66/ 242، باب 36، حديث 17.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 396

معاشرت در کلام عیسی

به عیسی خطاب رسید:

اگر عبادت اهل سماوات و ارض در پرونده‌ات باشند ولی حب و بغض در راه من نداشته باشی آن عبادت تو را فایده ندهد «1».

عیسی فرمود: با دشمنی با اهل معصیت خود را محبوب خدا کنی و با دوری از آنان خویش را به خدا نزدیک کنی و با خشم با آنان رضای خدا را بجویی، گفتند:

ای روح خدا! با که معاشرت کنیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و کلامش به علم شما بیفزاید و عملش شما را به آخرت رغبت دهد «2».

معاشرت در کلام امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که خداوند اولین و آخرین را جمع کند نداکننده‌ای فریاد می‌زند:

کجایند آنان که در راه خدا دوستی و معاشرت داشتند؟ پس گروهی برمی خیزند، به آنان خطاب می کنند، بدون حساب به بهشت بروید، ملائکه در راه بهشت به آنان برخورد می کنند و می پرسند: کجا؟ می گویند: بهشت بدون حساب، می پرسند: از چه حزبی هستید؟ جواب می گویند: دوستی کنندگان در راه خدا، می گویند:

عملشان چیست؟ پاسخ می دهند: در راه خدا دوستی و دشمنی داشتیم. ملائکه می گویند: چه نیکوست اجر عمل کنندگان «3».

(1) - محجة البيضاء: 288 / 3، کتاب آداب الصلوة والمعاشرت.

(2) - تحف العقول: 44؛ بحار الأنوار: 149 / 74، باب 7، حدیث 60.

(3) - الکافی: 126 / 2، باب الحب فی الله والبغض فی الله، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 167 / 16، باب 15، حدیث 21254.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 397

معاشرت در کلام امام باقر علیه السلام

كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ يَقُولُ: عَظَّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَوَقَّروهُمْ، وَلَا يَتَهَجَّمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَلَا تَضَارُّوا وَلَا تَحَاسَدُوا، وَإِيَّاكُمْ وَالْبُخْلَ، كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ الصَّالِحِينَ «1».

امام باقر علیه السلام می فرمود: یاران خود را بزرگ شمارید و آنان را احترام کنید، به یکدیگر هجوم ننمایید و به هم زیان نرسانید و نسبت به یکدیگر حسود نباشید، از بخل پرهیزید، از بندهای شایسته خدا باشید.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ تُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُحِبُّكَ، وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ يُبْغِضُكَ، وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ «2».

امام باقر علیه السلام می فرماید:

اگر بخواهی خود را امتحان کنی که در تو خیری هست، به قلبت مراجعه کن، اگر عاشق اهل طاعت و دشمن اهل معصیتی در تو خیر هست و خداوند دوستت دارد و اگر دشمن مردم مؤمنی و علاقه‌مند به اهل معصیت در تو خیری نیست و خداوند دشمن توست و مرد با همان است که به آن علاقه‌مند است.

(1) - الکافی: 2 / 637، باب حسن المعاشرة، حدیث 4؛ وسائل الشیعة: 12 / 15، باب 5، حدیث 15519.

(2) - الکافی: 2 / 126، باب الحب فی الله والبغض فی الله، حدیث 11؛ بحار الأنوار: 66 / 247، باب 36، حدیث 22.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 398

در رابطه با مردم مسلمان و رفت و آمد با آنان و معاشرت و مخالطت با ایشان به روایات مهمی برمی‌خوریم که نشان دهنده این معناست که اسلام آیین رابطه و محبت و عشق و صفا و صمیمیت و دوستی و معاشرت است.

معاشرت در کلام امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

در نماز جماعت در صف مسلمانان در مساجد شرکت کنید، برای مردم همسایه خوبی باشید، در محاکم برای ادای شهادت به عدالت شرکت نمایید، در تشییع جنازه حاضر شوید، مردم برای زندگی شما لازمند و از شما کسی نیست که تا زنده است از مردم بی‌نیاز باشد، وجود مردم برای یکدیگر لازم است.

معاویة بن وهب می‌گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: ما در میان خود و هم‌مذهبیان و با مردم دیگری که با ما معاشرت دارند چگونه رفتار کنیم؟ حضرت فرمود: امانت آنان را بپردازید، به سود و زیانشان گواهی به حق دهید، بیمارانشان را عیادت کنید و بر جنازه مرده‌هایشان حاضر گردید «1».

راوی می‌گوید:

نزد حضرت صادق آمدم اطاق از حاضران پر بود، از اهل خراسان و شام و دیگر شهرها، من برای نشستن جایی نیافتم، امام صادق علیه السلام که تکیه داده بود روی پا نشست و فرمود:

ای شیعه آل محمد! راستش این است که از ما نیست کسی که هنگام خشم خوددار نباشد و با دوست خود خوش صحبتی نکند و با هم خُلق خود خوش

(1) - الکافی: 2/ 635، باب ما يجب من المعاشرة، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 5/ 12، باب 1، حدیث 15495.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 399

خلقی نکند و با کسی که با او رفیق است رفاقت نکند و هم جوار او هم جوار خود نباشد و خوشمزگی نکند با کسی که با او خوشمزگی کند، ای شیعه آل محمد! تقوا پیشه کنید «و لا حول ولا قوة الا بالله» «1».

امام صادق علیه السلام فرمود:

صداقت و دوستی در میان نباشد جز با شرایطش و هر که دارای همه آن شروط یا برخی از آنهاست او را اهل صداقت دان و هر کس هیچ کدام از آنها را ندارد او را به صداقت نسبت مده،

اول این که: نمان و عیانش برای تو یکی باشد،

دوم این که: آراستگی تو را آراستگی خودش داند و زشتی تو را زشتی خودش شمارد،

سوم این که: وقتی به جاه و مالی رسید دست از تو بر ندارد،

چهارم این که: از آنچه بتواند از تو دریغ ننماید،

پنجم که همه این شرایط را لازم دارد این است که: هنگام بیچارگی و نکبت تو را وا نهد «2».

معاشران ناباب

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به منبر می رفت می فرمود: برای مرد مسلمان شایسته است که از برادری و رفاقت با سه کس بپرهیزد:

(1) - الکافی: 2 / 637، باب حسن المعاشرة، حدیث 2.

(2) - الکافی: 2 / 639، باب من یجب مصادقته ومصاحبته، حدیث 6؛ وسائل الشیعة: 12 / 25، باب 13، حدیث 15549.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 400

هرزه گوی بدکار، احمق، دروغگو.

اما هرزه گوی بدکار: کردارش را برایت می آراید و می خواهد که مانند او باشی و تو را در کار دنیا و آخرت کمک ندهد.

نزدیکی با او جفاست و سخت دلی و ورود بر او و خروج از منزل او برای تو ننگ است.

اما احمق: تو را به خیری و اندازد و برای دفع بدی از تو امیدی به او نیست و اگر چه خود را به تلاش اندازد و بسا که خواهد به تو سودی رساند و زیانت بخشد پس مرگ او از زندگیش بهتر است و خموشی او بهتر از گفتار اوست و دوری از او بهتر از نزدیکی با او است.

و اما دروغگو: زندگی با او بر تو گوارا نیست، هر چه گویی به دیگران باز گوید و برای تو از دیگران سخن آورد و هر زمانی افسانه ای به سر رسانید، افسانه ای مانند آن به دنبال آن چسباند، تا آنجا که اگر راست هم گوید از او باور نشود و میان مردم دشمنی افکند و آنان را از هم جدا کند و در سینه کینه ها برویاند، از خدای عزوجل پرهیزد و خود را بپایید «1».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُؤَاجِرَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ «2».

امام صادق علیه السلام می فرماید: برای مسلمان سزاوار نیست با بدکار و احمق و دروغگو رفاقت کند.

(1) - الکافی: 2 / 639، باب من تکره مجالسته ومرافقته، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 12 / 28، باب 15، حدیث 15556.

(2) - الکافی: 375 / 2، باب مجالسة اهل المعاصی، حدیث 5؛ وسائل الشیعة: 29 / 12، باب 15، حدیث 15558.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 401

امام صادق علیه السلام از علی بن الحسین علیهما السلام روایت می کند که به امام باقر علیه السلام فرمود:

فرزندم! با پنج کس همنشین مباش و گفتگو مکن و رفیق راه مشو، من گفتم: پدر جان! آن ها کیانند به من معرفی کن.

فرمود: از همنشینی با دروغگو پرهیز که چون سراب است دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می کند، از رفاقت با فاسق پرهیز؛ زیرا او تو را به یک خوراک یا کمتر از آن می فروشد، با بخیل رفاقت مکن؛ زیرا او مال خود را به وقت سختی تو از تو دریغ کند، با بی خرد دوستی نداشته باش؛ زیرا می خواهد به تو سود رساند، ضرر می رساند، با کسی که قطع رحم می کند همنشین مباش؛ زیرا من او را در سه جای کتاب خدا ملعون یافتم سوره محمد 23 - 24، سوره رعد 25، سوره بقره 27 «1».

حقوق برادری را که بسیار زیاد است با خواست حق در شرح باب پنجاه و پنجم خواهید دید.

(1) - الکافی: 376 / 2، باب مجالسة اهل المعاصی، حدیث 7؛ وسائل الشیعة: 32 / 12، باب 17، حدیث 15565.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 402

[فَعَاشِرِ الْخُلُقِ لِلَّهِ تَعَالَى وَلَا تُعَاشِرْهُمْ لِنَصِيحِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَلِطَلَبِ الْجَاهِ وَالرِّبَا وَالسُّمْعَةِ، وَلَا تَسْقُطَنَّ بِسَبَبِهَا عَنْ حُدُودِ الشَّرِيعَةِ مِنْ بَابِ الْمِمَاتِلَةِ وَالشَّهْوَةِ فَانَّهُمْ لَا يُعْنُونَ عَنْكَ شَيْئاً، وَتَقُوتُكَ الْآخِرَةُ بِلَا فَائِدَةٍ]

محور معاشرت

محور معاشرت با مردم رسیدن به جیفه دنیا نباشد، دنیا را با کوشش و زحمت و فعالیت خود همراه با عزت و آبرو به دست آور، از بی جاه و خود نشان دادن و ریا و شهرت وارد معاشرت مشو که همه این ها علل افتادن در چاه ضلالت و رسیدن به هلاکت است.

در معاشرت سعی کن از حدود الهی خارج نگردی و به رنگ افراد بد در نیایی و دچار شهوت و دوری از عبادت نگردی و به نقص و عیب نیفتی که اینگونه معاشرت سودی ندارد، بلکه آخرت را از دستت خواهد گرفت.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 403

[وَأَجْعَلْ مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ الْآبِ وَالْأَصْغَرَ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَالْمِثْلَ بِمَنْزِلَةِ الْإِخِ، وَلَا تَدْعُ مَا تَعْلَمُهُ يَقِيناً مِنْ نَفْسِكَ بِمَا تَشْكُ فِيهِ مِنْ غَيْرِكَ، وَكُنْ رَفِيقاً فِي أَمْرِكَ بِالْمَعْرُوفِ وَشَفِيقاً فِي نَهْيِكَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَا تَدْعِ النَّصِيحَةَ فِي كُلِّ حَالٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: **وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا** **«1»** وَأَقْطَعْ عَمَّنْ تُنْسِيكَ وَصَلَاتَهُ ذِكْرَ اللَّهِ وَتَشْغَلْكَ الْفِتْنَةُ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ وَأَعْوَانِهِ وَلَا يَحْمِلَنَّكَ زُؤْنُهُمْ عَلَى الْمُدَاهَنَةِ عِنْدَ الْخَلْقِ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْخُسْرَانَ الْعَظِيمَ]

در معاشرت آن کس که از تو بزرگتر است، او را همانند پدر و کوچکتر را همانند فرزند و همانند را چون برادر بدان. آنچه را به یقین نسبت به خود می دانی در برابر آنچه را نسبت به دیگران شک داری بی توجه مباش که انسان به عیوب حتمی خود پردازد منفعت دارد، ولی پرداختن به آنچه در دیگران شک دارد گناه و جرم و زیان و خسارت است. در امر به معروف اهل مدارا باش و در نهی از منکر جانب محبت را از دست مگذار و در هر حال نصیحت به دوست و رفیق و به تمام مردم را ترك مکن که خداوند فرموده با نیکی با مردم سخن بگو.

(1) - بقره (2): 83.

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 404

با کسی که تو را از یاد حضرت حق فراموشی می دهد ترك رابطه کن و با هر کسی که دوستیش مانع از اطاعت حق است قطع رفاقت کن که این گونه مردم از اولیا و یاران شیطانند.

رو در رویی با مردم و دیدن و اختلاط با آنان سبب انحراف و سستی تو نسبت به حق مردم نگردد که در این سستی و روی دریایستی خسران بزرگی است.

فیض، آن عالم بصیر در زمینه دوستی و رفاقت دو شعر عالی دارد که یادآوری آن دو شعر در پایان این فصل بجاست:

همه مغز ایمان بی پوست باشیم	بیا یار به هم دوست باشیم
که ناصاف و بیغش به هم دوست باشیم	نداریم پنهان زهم عیب را
قفاهم به طوری که در روست باشیم	بود غیب ما و شهادت برابر
چه حیف است ما حاصل پوست باشیم	بود دوستی مغز و اظهار آن پوست
اگر بد کنیم آن چنان کوست باشیم	مکافات بد را نکویی بیاریم

انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم	بیا تا مونس هم یار هم غم خوار هم باشیم
شود چون روز دست و پای هم درکار هم باشیم	شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدگر سوزیم

عرفان اسلامی، ج 9، ص: 405

دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم	دوای هم شفای هم برای هم فدای هم
سری در کار هم آرام و دوش بار هم باشیم	به هم یک تن شویم و یک دل و یک رنگ و یک

پیشه

گاهی خندان زهم گه خسته و افکار هم باشیم

حیات یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم

قبا و جبه و پیراهن و دستار هم باشیم

جمال یکدیگر گردیم و عیب یکدیگر پوشیم

*** پایان شب جمعه ليلة الرغائب برابر با ششم رجب 1407

مطابق با 1365 /12 /15 شمسی